

سَفینة

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث

«ویژه مضرّت ابوطالب (ع)»

سال دوازدهم، شماره ۴۷، تابستان ۱۳۹۴

✧ صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی نبأ مبین

Email: mh_shahri@yahoo.com

✧ مدیر مسئول: محمدحسین شهری

Email: pahlevan@ut.ac.ir

✧ سردبیر: دکتر منصور پهلوان

Email: Taleie20@gmail.com

✧ ویراستار ارشد: عبدالحسین طالعی

فصلنامه سفینه طبق گواهی شماره ۳/۴۱۵۸ مورخ ۲ / ۵ / ۸۵ وزارت
علوم، تحقیقات و فناوری، دارای درجه علمی - ترویجی است.

با سپاس از کتابخانه‌ی تخصصی امیرالمؤمنین (ع) (مشهد) و

مؤسسه حضرت ابوطالب (ع) (قم)

نشانی:

تهران، خیابان شریعتی، روبه روی خیابان ملک، خیابان شبستری،

خیابان ادیبی، پلاک ۲۶

تلفن: ۷۷۵۰۱۱۲۵ تلفکس: ۷۷۵۰۶۶۰۲

شماره استاندارد بین‌المللی (شاپا): ۱۷۵۳ - ۰۶۸۹

info@safinahmagazine.ir

پست الکترونیک:

www.safinahmagazine.ir

پایگاه اینترنتی:

هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا)

دکتر پروین بهارزاده / استادیار دانشگاه الزهراء

دکتر احمد بهشتی / استاد دانشگاه تهران

دکتر منصور پهلوان / استاد دانشگاه تهران

دکتر جلیل تجلیل / استاد دانشگاه تهران

دکتر مهدی دشتی / دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی

دکتر محمد مهدی رکنی / استاد دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر علی شیخ الاسلامی / استاد دانشگاه تهران

حجت الاسلام حسن طارمی راد / دانشیار دانشنامه جهان اسلام

دکتر نهلا غروی نائینی / استاد دانشگاه تربیت مدرس

دکتر مجید معارف / استاد دانشگاه تهران

دکتر سید محسن میرباقری / استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی

و به یاد استاد فقید:

دکتر حسین علی محفوظ / استاد دانشگاه بغداد

✦ مدیر داخلی: راضیه کرمی قلعه سیدی

فصلنامه سفینه از طریق بانکهای اطلاعاتی زیر قابل دسترسی است:

WWW.SID.ir

WWW.Noormags.com

WWW.Magiran.com

راهنمای پذیرش مقالات

- مقاله ارسالی دارای نوآوری و موضوع، نکته یا نگاهی نو باشد. همچنین دارای ساختار استدلالی، تتبع و استفاده از منابع معتدل اصلی و دسته اول باشد.
- مقاله ارسالی به سفینه، نباید قبلاً در نشریه دیگری به چاپ رسیده یا در نوبت چاپ باشد.
- حجم مقاله از ۷۵۰۰ کلمه (حدود ۲۵ صفحه در قطع مجله) فراتر نرود.
- مقاله شامل عنوان، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه و کتابنامه باشد.
- مقاله به شکل تایپ شده همراه با فایل آن در قالب word یا زرنگار روی CD به نشانی دفتر سفینه ارسال، یا از طریق پست الکترونیک فرستاده شود.
- شیوه نگارش مقاله مطابق با دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی بوده، قواعد ویراستاری در آن رعایت شده باشد.
- مشخصات کامل نویسنده، نام و نام خانوادگی، درجه علمی، سمت، آثار به چاپ رسیده، تاریخ تولید (برای مستندسازی)، تاریخ ارسال، نشانی کامل پستی، پست الکترونیک و شماره تلفن، همراه با مقاله ارسال شود.
- فهرست منابع در آخر مقاله به ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده به شکل ذیل تنظیم گردد:
- الف) برای کتاب: نام خانوادگی، نام پدیدآورنده. نام کتاب. نام مترجم یا سایر افراد دخیل. محل انتشار: نام ناشر، نوبت چاپ، تاریخ انتشار.
- ب) برای مقاله: نام خانوادگی، نام پدیدآورنده. عنوان مقاله. نام مترجم یا سایر افراد دخیل. نام نشریه، دوره یا سال انتشار، شماره مجله، تاریخ انتشار، شماره صفحه ابتدا و انتهای مقاله.
- ارجاع به منابع در متن مقاله، به این گونه باشد که پس از نقل مطلب، نام خانوادگی پدید آورنده، شماره جلد (در صورت لزوم) و صفحه مورد نظر در داخل پرانتز ذکر شود؛ مانند: (مطهری، ج ۱، ص ۱۰۰)
- در ترجمه‌ها ارسال متن اصلی ضروری است.
- در مورد متونی که تصحیح و تحقیق می شود، نسخه عکسی مبنای چاپ ارسال شود.
- مقاله ارسالی در صورت تأیید یا عدم تأیید، بازگردانده نمی شود.
- کارشناسان متخصص مربوط، مقالات را داوری و انتخاب می کنند.
- سفینه در زمینه مباحث اسلامی بر مبنای قرآن و حدیث، از همکاری صاحب نظران و پژوهشگران استقبال می کند.
- مسئولیت مطالب هر مقاله، از هر نظر، به عهده نویسنده است.
- سفینه مطالب رسیده را ویرایش علمی، محتوایی، ادبی و فنی می کند.
- نقل مطالب از سفینه به شیوه پژوهشی، با ذکر مأخذ، مانعی ندارد.



سرمقاله ۵

مقالات

- نظرخواهی درباره حضرت ابوطالب علیه السلام - آیت الله سید محمد مهدی خراسان، محمد باقر انصاری، احمد بهشتی، حسین درگاهی، حسین علیزاده، نهلا غروی نائینی ۹
- مروری بر دیدگاه‌های عماد عبدالکریم سرور شافعی در باب ایمان ابوطالب - مهدی مجتهدی ۳۴
- ناگفته‌هایی از تاریخ ابوطالب علیه السلام: تحلیل گزارش تاریخی خرگوشی (۴۰۷م) - سید نبیل الحسنی / عبدالحسین طالعی ۶۲
- مصاحبه علمی مکتوب با حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ مرتضی فرج‌پور درباره حضرت ابوطالب علیه السلام ۷۳
- حضرت ابوطالب از نگاه برخی مستشرقان - محمدرضا فخر روحانی ۹۷

بخش ویژه

- شیخ الأباطح فی شعر الأوردبادی - قیس بهجت العطار ۱۰۷
- چهره جناب ابوطالب در ادبیات فارسی - امیرحسین رضایی ۱۲۰
- شعر ابوطالب علیه السلام: گزارش و تحلیل ادبی و محتوایی - باقر قربانی زرین ۱۵۰

اسناد و متون

- عقد الانامل در اثبات ایمان ابوطالب - میرزا ابراهیم بن ابی الفتح زنجانی / حمید سلیم گندمی ۱۶۵

موجز المقالات

تعریب: تحسین بدری

چکیده مقالات به انگلیسی

ترجمه: مینا اسکویی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. کتاب قطور و کهنه تاریخ، برگ‌هایی دارد، که بعضی، از رده خارج شده و بعضی دیگر هنوز تازه مانده‌اند و همچنان ورق می‌خورند. یکی از این برگ‌های همواره تازه، توهم‌نماییِ ساحران است که هر دم به رنگی و هر لحظه به نیرنگی پیش می‌آیند.
۲. هزاران سال پیش، در میان بنی‌اسرائیل، جادوگرانی پیش آمدند و در برابر سخنان فطری آسمانی حضرت موسی عليه السلام صفی از هنرنمایی زمینی آراستند. خدای حکیم این رزم‌آوریِ ناکام را بدین گونه وصف می‌کند: "يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُمْ تَسْعَى". تحریکِ قوهٔ توهم مردم، شاه‌نکتهٔ کار ساحران بود. و رمز پیشرفت کارشان در میان گروهی که با تعقل بیگانه‌اند، چیزی جز این نبود.
۳. تاریخ تکرار می‌شود. هر زمانی ساحران به رنگ و نیرنگی تازه به میدان می‌آیند. و هر بار، توهمی جدید بر اندیشهٔ مردم تحمیل می‌کنند. در این میان، شیطان با تمام یاران و شاگردان خود بیکار نمانده و پیوسته به دستیاران بی‌اجر و مزد خود شیوه‌هایی الهام می‌کند تا با حق طلبان، میدان درگیری جدیدی پدید آورند. خدای حکیم خبر می‌دهد: "وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ. وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ". هشدار الهی را باید بسیار جدی گرفت، که مقدمهٔ آن شناخت توطئهٔ شیاطین است.
۴. این رنگ و نیرنگ‌ها چنان مردمان بیگانه با تعقل را به توهم می‌برد که ایمان سلمان را به جای کفر ابلیس می‌نشانند و برعکس. باور کردنی نیست، اما متأسفانه واقعیت دارد. به تاریخ اسلام بنگرید: چگونه فاسقان جای مؤمنان را گرفتند، و چگونه امیر

مؤمنان را خانه‌نشین کردند! واقعیتی بسیار تلخ که پرده‌ای از سوء اختیار مردمان را نشان می‌دهد. و دریغا! که بشر، سرِ عبرت گرفتن ندارد!

۵. در چنین فضایی، جای شگفتی ندارد که حضرت ابوطالب، وصی پیامبران را مشرک بنامند، و فرزند ابوسفیان را - که وفادار به آن پدر مشرک بود- خلیفه پیامبر! توهّم‌زایی در ذهن مردم بیش از این قابل تصوّر است؟

اگر آن روز، ساحران بنی اسرائیل این توهّم را در ذهن گروهی عوام درس ناخوانده و بیگانه با درس و اندیشه پدید آوردند؛ ساحران امت خاتم، ذهن درس خواندگان و اصحاب قلم و دوات را سحر کردند. و اگر سحر ساحران پیشین فقط برای زمانی محدود بر حاضران در آن مجلس اثر می‌نهاد، جادوی جادوگران اندیشه در این امت، در ارزیابی سده‌ها، مجالس درس و صفحات کتابها را انباشته است.

۶. آن روز، ساحران برای رسیدن به کالای گذرای دنیا، فریب فرعون را خوردند و به مصاف پیامبر الهی آمدند، ولی با دیدن حقایق نورانی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام ایمان آوردند: برای دنیا آمدند و به آخرت رسیدند. اما جادوگران امت اسلام، با خواندن و شنیدن این همه فضائل آسمانی، همچنان بر طبل سخنان زمینی فاسد خود می‌کوبند و تکرار بافته‌های خود را بر توجّه به یافته‌های خردپسند، ترجیح می‌دهند. و چه باید کرد آنگاه که مخاطب، پنبه در گوش کرده و قصد شنیدن حقایق ندارد؟!

۷. حقایق را باید باز گفت. این پیام عقل و نقل است به کسانی که دل در گرو دین دارند و با تمام وجود به این حقیقت رسیده‌اند که: دین باور بودن راهی ندارد جز دین یاور شدن. وگرنه وقتی یاهوهای شیطان زادگان تکرار شود و بدون پاسخ بماند، بسا در ذهن افرادی با ایمان‌های ضعیف چنین بیاورد که کلام، پاسخ نداشته است. به همین جهت، خدای حکیم به پیامبر رحمت امر می‌فرماید که به اهل ایمان تذکر دهد، زیرا تذکر، ایمان آورندگان را سود می‌بخشد (و ذکر، فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ).

۸. امام سجاد سلام الله عليه در دعایی سراسر نور و رحمت، به ما می آموزد که به درگاه الهی عرضه بداریم: "اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم الیک بحضرتی فلم انصره". (صحیفه سجادیه، دعای ۳۸) انسان در این دعا، به درگاه خدایش، نسبت به بعضی امور، عذر می آورد، که در صدر آنها، دیدن مظلوم و یاری نکردن اوست. هر کس کمترین آشنایی با عظمت آسمانی ابوطالب سلام الله عليه از یک سوی، و سیل تهمت‌ها و افتراات به آن گرامی از سوی دیگر داشته باشد، مظلومیت قرون را در مورد آن جناب، به چشم می بیند. آنگاه آموزه جاودانه علوی را فرا دید می آورد که فرمود: "کونا للظالم خصما و للمظلوم عوناً".

۹. این شماره سفینه - و شاید شماره دیگر - پاسخی است به دو فراخوان الهی: فراخوان تذکر حقایق به مؤمنان، و فراخوان یاری مظلوم. در میان دو واقعیت مانده بودیم: از یک سوی، تهی شدن نشریات - حتی نشریات تخصصی دینی - از یاد آن گرامی و دفاع از آن جناب؛ و از سوی دیگر، کوته دستی ما نسبت به مقام آسمانی آن وصی اوصیاء. چه می بایست کرد؟ در میان این دو محذور، راهی میانه برگزیدیم: کاری در حد توان ما، و نه در حد خواسته ما، چه رسد به حد عظمت مقام جناب ابوطالب سلام الله عليه.

۱۰. اینک، در حالی که به ضعف و ناتوانی خود اقرار می آوریم، این برگهای خاضع و حروف شرمنده را به محضر مقدس پدر گرامی امامان نور پیشکش می بریم؛ و از این که خردک کاری است کم بها، عذر تقصیر می خواهیم.

می دانیم که شأن و مقام حضرتش بالاتر است از آنکه ما از ایمان آن بزرگ نورانی دفاع کنیم، که خود نمک پرورده خوان ایمان اویم. ولی چه کنیم؟ که ضرورت پاسخ گویی به یاهوهای بافته دست سیاست‌های اموی و عباسی، ما را به موضع دفاع می کشاند.

در همین مجال، ضمن تقدیر و سپاس از حمایت معنوی کتابخانه تخصصی حضرت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مشهد مقدس و مؤسسه حضرت ابوطالب علیه السلام در قم، دعای خیر حضرت بقیة الله ارواحنا فداه را برای تمام نویسندگان و خوانندگان و دیگر همراهان خود در این سفر معنوی، از خدای متعال خواهانیم، و همچنان یاری و نقد و نظر صاحب نظران را چشم به راهیم.



نظرخواهی درباره حضرت ابوطالب علیه السلام

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۳۳-۹

نظرخواهی درباره حضرت ابوطالب علیه السلام

چکیده: در این گفتار، نظرات آقایان سید محمدمهدی موسوی خراسان، محمداقبر انصاری، احمد بهشتی، حسین درگاهی، حسین علیزاده و خانم نهلا غروی نائینی در پاسخ به پنج سؤال در مورد جناب ابوطالب بن عبدالمطلب را می‌خوانیم. بر این اساس، اینان به پرسش‌هایی در مورد جناب ابوطالب، از جنبه جایگاه در آیات و روایات، علت مخالفت‌ها با ایشان، منابع مفید و پیشنهادهایی برای پژوهش و ترویج نام و یاد ایشان پاسخ گفته‌اند.

کلیدواژه‌ها: انصاری، محمداقبر؛ بهشتی، احمد؛ خراسان، سیدمحمدمهدی؛ درگاهی، حسین؛ علیزاده، حسین؛ غروی نائینی، نهلا؛ ابوطالب بن عبدالمطلب.

فصلنامه سفینه، برای بهره‌گیری از دیدگاه‌های مختلف در مورد حضرت ابوطالب علیه السلام و بایسته‌های پژوهشی و ترویجی در مورد حضرتش، پرسش‌هایی به محضر چند تن از صاحب نظران حوزه و دانشگاه فرستاد. متن پرسش‌ها چنین است:

- ۱- جایگاه حضرت ابوطالب در تاریخ اسلام را تبیین فرمایید.
- ۲- مقام حضرت ابوطالب بر اساس آیات و روایات چگونه است؟
- ۳- بهترین منبعی که در مورد حضرتش می‌شناسید (کتاب یا رساله یا بخشی از کتاب) معرفی فرمایید.
- ۴- در مورد مخالفت‌ها با آن حضرت و نسبت‌هایی که به آن بزرگوار داده‌اند، چه می‌توان گفت؟

۵- چه مواردی را برای پژوهش در مورد حضرت ابوطالب شایسته می‌دانید؟

۶- چه مواردی را برای ترویج فرهنگ آشنایی با مقامات آن بزرگوار، مناسب می‌دانید؟

برخی از اساتید بزرگوار، به فراخوان سفینه جواب مثبت دادند و پاسخنامه‌هایی ارسال داشتند. تا زمان آماده‌سازی این شماره، هفت پاسخنامه به دست ما رسید. پاسخنامه حجت الاسلام و المسلمین شیخ مرتضی فرج‌پور از آن روی که مفصل و در حد یک مقاله مستقل بود، جداگانه درج شد. در میان پاسخنامه‌های دیگر به جز پاسخنامه مختصر ولی پربار آیت‌الله سیدمحمد مهدی خراسان عالم محقق نجفی که در سن کهولت نوشته‌اند، بقیه پاسخ‌ها را اینک به ترتیب حروف الفبای نام پاسخ‌دهندگان می‌آوریم. لازم به تذکر است که سبک نگارش و استناد در هر نوشته به شیوه‌ای است که نویسندگان گرامی آورده‌اند و سفینه در آنها اعمال ویرایش نکرده است. این نکته نیز گفتنی است که برخی از پاسخنامه‌ها فقط پاسخ به یک یا چند پرسش است، و بعضی از پاسخنامه‌ها به ترتیب پرسش‌های مطرح شده نیست، بلکه به مشابه یادداشتی است که

در مورد حضرت ابوطالب عليه السلام نوشته‌اند.

کمترین فایده این گفتار، فرصتی برای ارائه دیدگاه‌های مختلف و مقایسه آنها است.
و توفیق از خدا است.

پاسخ حضرت آیت الله سید محمد مهدی خراسان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الى الذوات المحترمة في مجلة (سفينة) دام فخرهم، وزاد أجرهم، وعلا ذكرهم.
السلام عليكم جميعاً ورحمة الله وبركاته وبعد:
وصلتني رسالتكم تسألون فيها عما ينبغي بحثه حول شيخ البطحاء سيدنا
(أبي طالب) استعداداً لإخراج بعض أعداد المجلة، وفي نظري القاصر ورأيي الفاتر؛
مع بالغ تقديري ووافر دعائي وخالص تحاتي إصدار موسوعة كاملة باسم (أبي طالب) مع
تضم جميع ما كتب عنه من كتب ورسائل ومقالات من الفريضة، فهذا المنهج واقع
وأقل جهداً مادياً ومعنوياً، وأبقى ذكراً، وأوفى جزاءً وفيراً وأجراً ودمهم بكل خير
الجنس: سؤال حرره الراجي عضو المنابر
محمد مهدي الموسوي
الخراساني
حفظه

بسم الله الرحمن الرحيم

الى الذوات المحترمة في مجلة (سفينة) دام فخرهم، و زاد أجرهم، و علا ذكرهم.

السلام عليكم جميعاً و رحمة الله و بركاته

و بعد:

وصلتني رسالتكم تسألون فيها عما ينبغي بحثه حول شيخ البطحاء سيدنا (أبي طالب)؛ استعداداً
لإخراج بعض أعداد المجلة، و في نظري القاصر و رأيي الفاتر؛ مع بالغ تقديري و وافر دعائي و
خالص تحياتي إصدار موسوعة كاملة باسم (أبي طالب) تضم جميع ما كتب عنه من كتب و رسائل



و مقالات من الفریقین، فهذا أغنی و اقنی و أقل جهداً مادياً و معنوياً، و أبقى ذكراً، و أوفى جزاءً و فخرأً و أجرأً.

و دتمم بكل خیر.

حرره الراجی عفو المنان

محمد مهدی السید حسن الموسوی الخرسان

الخمیس ۲۰ شوال ۱۴۳۶ هـ

محمد باقر انصاری *

۱. حضرت ابوطالب را باید از پیشگامان دفاع از اسلام و اولین مدافعان پیامبر به حساب آورد. در روزهای بنیان گذاری اسلام با حداکثر استفاده از موقعیت اجتماعی خود، آن را در راه حفظ جان پیامبر و در راه تبلیغ دین آن حضرت به کار گرفت، به گونه‌ای که اگر او را از حامیان پیامبر حذف کنیم، دشمنان به راحتی می‌توانستند پیامبر را نابود کنند یا وادار به سکوت نمایند. مهمترین جهت در این حمایت، حسن سیاست حضرت ابوطالب و پشت پرده انجام دادن و کتمان اقداماتش بود که در روایات هم به این تصریح شده است. او در قالب عمومی که از فرزند یتیم برادرش حمایت می‌کند وارد میدان شد و به این بهانه با حمایت ظاهری، از این نگاه در واقع زمینه را برای آزادی عمل پیامبر در تبلیغ اسلام باز می‌کرد.

۲. در یک نگاه آن حضرت آخرین وصی انبیاء گذشته بوده است. و در واقع آنچه انجام می‌داده، بعد و حیانی و دستورات مستقیم الهی را پشتوانه خویش داشته است. از سوی دیگر در حدیث معراج آمده که پیامبر آن حضرت را کنار عرش همراه حضرت عبدالمطلب و عبدالله دیده است. در جلوه‌ای دیگر مظهر تقیه و کتمان عقیده در بین آن مردم جاهلی و پیشبرد اهداف دین الهی در دشوارترین شرایط فرهنگی جاهلیت، مقام

*. پژوهشگر حوزه علمیه قم. مؤلف آثار فراوان درباره‌ی غدیر.

دلسوزانه او را نشان می‌دهد. شخصیت مقبول او در نصب و آبروی اجتماعی نگاه دیگری است که حتما مردم جاهلی قادر به انکار آن نبودند.

۳. این جانب کتاب‌های خطی و چاپی بسیاری درباره آن حضرت دیده‌ام و حتی نام بسیاری از آنها را ثبت کرده‌ام. اما به این نتیجه رسیده‌ام که اگر کتاب‌های تحلیلی جدید التألیف را پاسخ این سوال ندانیم، بحار الانوار جامع‌ترین کتابی است که مطالب همه جانبه در ابواب مختلف درباره حضرت ابوطالب دارد که باید با جستجوی کامپیوتری نام حضرت در این کتاب صدوده جلدی سراغ آنها رفت و آنها را جمع آوری کرد تا مجموعه نابی برای تحقیق درباره آن حضرت باشد.

۴. دو جهت اساسی در اشاعه این مخالفت‌ها و نسبت‌های ناروا وجود دارد.

الف) منافقین از اصحاب پیامبر، پس از گذشت دوران سخت قبل از هجرت و مشاهده روزهای غلبه ظاهری پیامبر تازه متوجه حسن سیاست‌ها و عوامل منجر به پیروزی پیامبر و پیشرفت آن حضرت شدند و به خوبی دریافتند که از موثرترین عوامل در پیشبرد اهداف پیامبر، وجود مبارک حضرت ابوطالب بوده است. در باز خورد با این حقیقتی که خیلی دیر متوجه آن شدند، شروع به برخورد منفی با شخصیت حضرت نمودند تا به گونه‌ای تلافی آن روزها را کرده باشند. این مسئله در عوامل سقیفه و دار و دسته معاویه که همه از منافقین بودند، بسیار محسوس و قابل درک است.

ب) مسئله دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام به طور خاص باعث شد که به همه جوانب مربوط به حضرت تعرض نمایند، از جمله پدر حضرت که هر اهانتی به ایشان نوعی جسارت به امیرالمؤمنین است. از آغاز ماجرای سقیفه گرفته تا دوران معاویه که کار به لعن و سب حضرت رسید. این روند ادامه داشت و روز به روز اوج می‌گرفت که به همین تناسب جسارت به حضرت ابوطالب هم رواج می‌یافت.

۵. از آنجا که تألیفات بسیار ارزشمندی درباره حضرت ابوطالب نوشته شده و اکثر این

تألیفات به صورت همه جانبه به احوال حضرت پرداخته است، اکنون هنگام تألیفات تخصصی درباره حضرت است. یعنی چند جلد کتاب که هر کدام به طور خاص، یکی از ابعاد وجودی حضرت را مورد تحقیق قرار دهد و به موضوع دیگری نپردازد. مثلاً:

الف) زوایای حمایتی حضرت از پیامبر

ب) بررسی سیاست‌های اختفایی حضرت در تبلیغ دین

ج) ابعاد شخصیت اجتماعی حضرت

د) نگاه‌های پیامبر به حضرت ابوطالب

۶- الف) ساخت پیام کوتاه شامل معارف مربوط به حضرت که تا پانصد پیام، قابلیت دارد.

ب) ساخت کلیپ‌هایی از سخنرانان که در حد سه الی پنج دقیقه زاویه‌هایی از زندگی حضرت را بگویند.

ج) ساخت کلیپ‌هایی شامل: اشعار مداحان در مدح حضرت ابوطالب و شخصیت ایشان.

د) وارد کردن بخشی مربوط به حضرت در کتابهای درسی و یا لااقل کتاب‌های جنبی مدارس.

ه) نشر کتاب‌های داستانی محض درباره حضرت که به طور غیرمستقیم نشانگر عظمت حضرت باشد.

احمد بهشتی *

۱. ابوطالب شخصیتی برجسته و ممتاز و بی‌همتاست. اوست که بعد از عبدالمطلب، متکفل امور زندگی یتیم برادر شد، و با توجه به اطلاعاتی که از آینده وی داشت، در

حفظ او از خطرات و از کید یهودیان تلاش کرد. بعد از بعثت نیز تا سال دهم که در قید حیات بود، با تمام نیرو در یاری او کوشید و از هیچگونه فداکاری دریغ نورزید. لازم است خدماتی که وی به شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اسلام کرده، در دو بخش: قبل از بعثت و بعد از بعثت تا سال دهم مورد تحقیق و پژوهش واقع شود تا جایگاهش در تاریخ اسلام روشن گردد.

۲. روایات دربارهٔ ایمان ابوطالب بسیار است. امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام به مخاطب خویش که سؤال از ایمان وی کرده بود، نوشت: *إن شككت في إيمان أبي طالب كان مصيرك إلى النار* (سفینه البحار ۸۷۲: طلب) مخالفین می گویند: آیه: *انك لا تهدي من احببت... دربارهٔ اوست، ولی آیه دربارهٔ حرث بن نعمان بن عبد مناف است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوست می داشت ایمان بیاورد.* (همان)

۳. کتاب ایمان ابی طالب از شمس الدین ابو علی فخر بن معد الموسوی که مجلسی او را از اعظم محدثان شمرده است.

۴. باید بررسی شود که مخالفت‌ها از چه زمانی شروع شده، چرا که قطعاً مخالفت‌ها جنبهٔ سیاسی داشته و بنی‌امیه می‌خواسته‌اند شخصیت امیرالمؤمنین را با نسبت کفر به ابوطالب زیر سؤال ببرند، همانگونه که در خطبه‌ها می‌گفتند: *اللهم ان اباتراب قد الحد فی دینک فالعنه لعنا و بیلا. نسبت و اتهام ازدواج امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام با ۷۰ زن نیز از همین قبیل است. کسی که با هفتاد زن ازدواج کرده، حداقل باید هفتاد فرزند داشته باشد؛ حال آنکه تعداد اولاد حضرت از حد معمول نگذشته. بنابراین، نسبت کفر به ابوطالب مانند نسبت مطلق به امام مجتبی و نسبت الحاد به امام علی است. این‌ها همه برخاسته از سیاست شوم اموی است که خود از هیچ فضیلتی برخوردار نبودند. در این باره باید تحقیق شود.*

۵. از پاسخ سوالات قبل معلوم شد.

۶. در دو بخش لازم است کار شود: یکی در بخش گفتار و دیگری در بخش رفتار. این ابر مرد تاریخ اسلام، خدماتش به اسلام کم نیست. اگر حقیقت ادا نشود، ظلم به اسلام است. باید تمام کارهایی که او و همسر و فرزندان او در ارتباط با زندگی پیامبر خدا انجام داده‌اند، و صد البته که به رهبری او بوده، مورد بررسی قرار گیرد، تا از این رهگذر روحیه خدمت به اسلام در نسل حاضر تقویت گردد. نیز باید تمام مطالبی که در قالب نظم و نثر از این قهرمان بزرگ کفر ستیز و شرک بر انداز به یادگار مانده جمع‌آوری شود، و در قالب یکی دو جلد کتاب که هم خواص و هم غیر خواص را به کار آید، عرضه گردد، بلکه به زبان‌های مختلف نشر یابد. شاید این باقیمانده توطئه شوم اموی ریشه کن گردد. این جانب در مقدمه جلد سوم "اندیشه سیاسی تربیتی علوی" که شرح نامه ۳۱ نهج البلاغه است، حدود هفتاد صفحه درباره شخصیت امام مجتبی علیه السلام که کریم اهل بیت لقب یافته و میرا بودن وی از تهمت مطلق - که توطئه شوم اموی بوده - نگاشته‌ام. اینها همه نشانه مظلومیت امام علی علیه السلام و همه اهل بیت عصمت و طهارت است.

حسین درگاهی *

حضرت ابوطالب علیه السلام؛ پدر: مظلومیت زاده پسر

۱. مظلومیت حضرت ابوطالب علیه السلام، آینه‌ای از مظلومیت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه است: دشمنان در ظلم به او کوتاهی نکردند و دوستان در شناخت و معرفی ایشان کوتاه آمدند؛ دفاع از معظّم‌له آنان را از تعریف و معرفی حضرتش به خود مشغول کرد: آنان گفتند و اصرار کردند که حضرت ابوطالب علیه السلام ایمان نیاورده و مشرک از دنیا رفته! و ما هم کمر همت بستیم که اثبات کنیم چنین نبوده است.

* پژوهشگر. محقق متون حدیثی. توضیح اینکه مطالبی که ایشان نگاشته‌اند، به ترتیب پرسش‌های نظرخواهی نیست.

۲. در دفاع این چینی که فقط ناظر به دفع شبهه است - عملاً - در صورت موفقیّت، دفع آن شبهه شده و از میان همه فضایل، فضیلت حداقلی اثبات می‌شود؛ که بعضاً اصلاً فضیلتی اثبات نشده است؛ مانند آن که آنان گفتند: خلافت به ترتیب افضلیت بوده، ما هم اصرار و اثبات کردیم که حضرت آدم افضل از شیطان بوده است.

۳. حضرت ابوطالب علیه السلام حلقه‌ای از سلسله طیبه طاهره‌ای است که از آنان اهل بیت عصمت و طهارت زاده شده‌اند:

اصبغ بن نباته گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود:

«والله ما عبد ابي و لا جدی عبدالمطلب و لاهاشم و لا عبد مناف صنماً قطّ. قيل: فما كانوا

يعبدون؟ قال: كانوا يصلون إلى البيت على دين إبراهيم عليه السلام متمسكين به.»^۱

قسم به خدا که پدرم و جدّم عبدالمطلب و هاشم و عبدمناف هرگز بتی را نپرستیدند. گفته شد: پس چه می‌پرستید؟ فرمودند: همواره به سمت خانه خدا نماز می‌گذارند براساس دین ابراهیم علیه السلام و بدان متمسک بودند.

حضرت ابوطالب علیه السلام در جمع بنی‌هاشمیان و قریشیان - پس از سفارش به آنان در

مورد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود:

«إن ابن أخی كما يقول، أخبرنا بذالك أبأؤنا و علماؤنا إنّ محمد نبی صادق أمين ناطق و إنّ

شأنه أعظم شأن و مكانه من ربّه أعلى مكان، فأجيبوا دعوته واجتمعوا على نصرته و راموا عدوه من وراء حوزته، فانه الشرف الباقي لكم الدهر و انشأ يقول...»^۲

به راستی که فرزند برادرم همان‌گونه است که می‌گوید، پدران و دانایان ما بدان خبر داده‌اند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر راستگوی امین سخنگوست، و شأن و منزلت او برترین شأن و منزلت است و جایگاهش نسبت به پروردگارش بالاترین جایگاه است؛ پس دعوت او را اجابت کنید و بر یاریش اجتماع کنید و دشمنانش را از پیرامونش دور کنید،

۱. بحار الانوار ۳۵/ ۸۱، از کمال‌الدین.

۲. همان ۳۵/ ۹۰، از مناقب ابن شهر آشوب.

این شرافتی است که برای شما ابدالدهر باقی می‌ماند. و سپس اشعاری را در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرود.

در زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام:

«یا مولای یا ابا عبدالله! أشهد أنك كنت نوراً في الأصلاب الشامخة و الأرحام المطهرة لم تنجسك الجاهلیة بأنجاسها...»^۱

ای مولای من ای ابا عبدالله! شهادت می‌دهم که تو نوری در صلب‌های رفیع و گرانقدر و رحم‌های پاک بودی، پلیدی‌ها و ناپاکی‌های جاهلیت ساحت قدس و مطهر تو را نیالود...

۴. در اتصال حجیت الهیه از انبیاء و اولیاء و اوصیاء علیهم السلام از حضرت آدم تا پایان عالم، آن حضرت حلقه‌ای از آن است:

«عن امیة بن علی القیسی قال: حدثنی درست بن اُبی منصور أنه سأل أبا الحسن علیه السلام أكان رسول الله صلی الله علیه و آله محجوجاً بأبی طالب؟ فقال: لا، ولكنه كان مستودعاً للوصایا فدفعها إليه صلی الله علیه و آله. قال: قلت: فدفع إليه الوصایا علی أنه محجوجٌ به؟ فقال: لو كان محجوجاً به ما دفع إليه الوصیة. قال: فقلت: فما كان حال أبی طالب؟ قال: أقر بالنبی و بما جاء به و دفع إليه الوصایا و مات من یومه».^۲

امیة بن علی قیسی نقل کرده که درست بن ابی منصور به من گفت: از حضرت ابوالحسن اول (امام کاظم) علیه السلام پرسیدم که آیا ابوطالب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حجّت بود؟ ایشان فرمودند: نه، ولی امانت‌دار وصایا بود و آن‌ها را به پیامبر صلی الله علیه و آله سپرد. او گوید: من عرض کردم: بنابر این که بر او حجّت بود وصایا را به او سپرد؟ فرمودند: اگر او بر ایشان حجّت بود وصیت را به او نمی‌سپرد. گوید: من عرض کردم: پس ابوطالب بر چه حالی بود؟ فرمودند: به پیامبر و آن‌چه آورده بود اقرار کرده بود، و وصایا را به او سپرده و همان روز درگذشت.

۱. همان ۲۰۰/۹۸، از مصباح‌المتجهّد.

۲. الکافی ۴۴۵/۱.

این رفتار، از قبیل سپردن ودایع امامت از امامی به امام بعدی است. ببینید نارسایی فهم تا کجاست که کسی این روایت را دلیل بر ایمان آوردن ایشان بداند.

۵. آن حضرت، افضل خلائق در شئون الهیه به جز از اهل بیت علیهم السلام می‌باشند؛ ایشان از مقام محمود بهره‌ای برده‌اند که کسی از غیر چهارده معصوم علیهم السلام آنچنان بهره‌ای نبرده است؛ در بهره بردن از ایمان، ولایت و شفاعت، و این یعنی: حضرت ابوطالب علیه السلام مقرب‌ترین خلائق به خدای متعال و نزدیک‌ترین‌شان به رسول‌الله و اهل بیت علیهم السلام می‌باشند:

«عن الصادق عن آبائه علیهم السلام: انَّ أمير المؤمنين علیه السلام كان ذات يوم جالساً في الرحبة والناس حوله مجتمعون، فقام إليه رجلٌ فقال: يا أمير المؤمنين! أنت بالمكان الذي أنزلك الله به و أبوك معذب في النار؟ فقال له علي علیه السلام: مه، فضَّ الله فاك، والذي بعث محمداً بالحق نبياً لو شفع أبي في كلِّ مذنبٍ على وجه الارض لشفَّعه الله فيهم، أبي معذبٌ في النار و ابنه قسيم الجنة و النار؟! والذي بعث محمداً بالحق نبياً، إنَّ نور أبي يوم القيامة يطفئ أنوار الخلائق إلا خمسة أنوار: نور محمداً صلوات الله وسلامه عليه و نوري و نور الحسن و [نور] الحسين و نور تسعة من ولد الحسين، فانَّ نوره من نورنا الذي خلقه الله تعالى قبل أن يخلق آدم بألفي عام»^۱

از حضرت صادق از پدران گرامیشان علیهم السلام نقل شده که امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در فضای مسجد نشسته بودند و مردم گرد او جمع شده بودند که مردی برخاسته گفت: ای امیرالمؤمنین! چطور می‌شود که شما در مکانی هستی که خداوند شما را در آن مکان قرار داده، در حالی که پدر تو به آتش در عذاب است؟ علی بن ابی‌طالب علیه السلام به او فرمودند: ساکت شو، خدا دهانت را بشکند. قسم به خدایی که محمد را به پیامبری مبعوث فرمود، اگر پدرم تمام گناهکاران زمین را شفاعت کند خدا شفاعت را در مورد آنان می‌پذیرد. مگر می‌شود که پدرم در آتش معذب باشد و فرزندش تقسیم‌کننده بهشت و جهنم باشد؟! قسم به آن که محمد را به پیامبری مبعوث فرمود بی‌شک نور پدرم در

روز قیامت همه انوار خلائق را خاموش می کند (یعنی: بر انوار سایرین چیره شده و برتر است) مگر پنج نور را: نور محمد ﷺ و نور من و نور حسن و نور حسین و نور نه فرزند (امامان) از اولاد حسین را؛ زیرا نور او از نور ما است، خدا آن را دو هزار سال پیش از خلقت آدم آفریده است.

امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمودند:

«لو وضع ایمان ابي طالب في كفة ميزانٍ و ايمان هذا الخلق في الكفة الاخرى لرجح ايمانه»^۱
اگر ایمان ابوطالب در کفه ترازویی و ایمان این خلائق در کفه دیگری قرار داده شود، ایمان او رجحان و برتری یابد.

«عن الائمة عليه السلام: ان النبي ﷺ قال: انا و كافل اليتيم كهاتين في الجنة؛ يعني اباطالب، لانه كفه ﷺ»^۲

از امامان عليهم السلام نقل شده در مورد حدیث پیامبر اکرم ﷺ که فرمودند: من و کفالت کننده (سرپرست) یتیم چون این دو (اشاره به انگشتان دست مبارکشان؛ سبابه و وسطی) در بهشت می باشیم؛ منظور حضرت ابوطالب علیه السلام است، زیرا او پیامبر اکرم ﷺ را کفالت کرد.

۶. «اسم» به معنی نشانه است و نشانه هر خالقی مخلوق اوست؛ لذا برای خدای متعال، اسم اعظم اعظم اعظم مقام نورانی رسول الله ﷺ؛ و اسم اعظم اعظم، مقام نورانی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه؛ و اسم اعظم، مقام نورانی هر کدام از ائمه اطهار عليهم السلام؛ و اسم عظیم، مقام نورانی شیعیان آنان می باشد؛ مقام نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق اسم «علی عظیم» خدای متعال است، و مقام نورانی حضرت ابوطالب علیه السلام مصداق اسم «عظیم» خدای متعال می باشد.

۱. همان ۳۵/۱۵۶.

۲. الصراط المستقیم ۱/۳۳۶.

عملکرد ما در شناخت و معرفی حضرت ابوطالب علیه السلام به جز آن که پرده‌ای از فرمایش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در شأن خود است که فرمودند: «مازلتُ مظلوماً منذ كنتُ»^۱، فصلی از آسیب شناسی بحث امامت در کتب کلامی شیعه نیز می‌باشد «و إلى الله المشتكى».

حسین علیزاده *

اوصافی از حضرت ابوطالب و چند سؤال (طرحی برای تحقیق)

۱. اجدادش حضرت اسماعیل علیه السلام و ابراهیم خلیل علیه السلام و بزرگان دیگری از نسل ایشان همچون قصی بن کلاب و هاشم بودند و عموها و عموزادگانش بزرگانی همچون حضرت اسحاق و یعقوب و یوسف و بنیامین علیهم السلام بودند.

۲. پدرش حضرت عبدالمطلب سید بطحاء و بزرگ قریش و حجاز و بلکه همه عرب و از اوصیاء بود. او نیز همچون پدر بر آیین اجدادش، آیین حنیف حضرت ابراهیم علیه السلام بود.

۳. برادرانش بزرگانی همچون حمزه سیدالشهداء علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب عموهای بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت عبدالله پدر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند.

۴. همسرش حضرت فاطمه بنت اسد بود که در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مادری کرد و به فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با وی از فرزندانش مهربان‌تر بود و وقتی چنین مادری رحلت کرد، پیامبر اوج تکریم را در مراسم نسبت به او به جای آورد و به شدت مصیبت زده بود. مادری که فرزندش را در کعبه به دنیا آورد و در آن مقدس‌ترین مکان مهمان خدا بود.

۵. یک فرزندش امیرالمؤمنین علی علیه السلام که برادر، داماد و پسر عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پدر حسنین علیهم السلام بود و هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در فضایل گوناگون به پای او

۱. من همیشه مظلوم بودم. بحار الانوار ۴۱/۵، از مناقب ابن شهر آشوب.

* پژوهشگر و نویسنده. یادداشت ایشان ناظر به ترتیب پرسش‌های سفینه نیست.

نمی‌رسیدند. همان که مولود کعبه، فاتح خندق و خیبر، شهید محراب، باب علم و پیامبر ﷺ و وصی او و امتداد ولایت او و همتای فاطمه مرضیه سلام الله علیها، دخت معصوم پیامبر بود.

۶. فرزند دیگرش بزرگترین شهید صدر اسلام پس از حضرت حمزه رضی الله عنه، حضرت جعفر طیار بود که پیش از آن رئیس مهاجرین حبشه و نماینده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و وقتی از هجرت به حبشه، مشرف به هجرت به مدینه و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شد و همزمان فتح بزرگ خیبر پیش آمده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله بنا بر روایات معتبر فرمود: نمی‌دانم از بازگشت پسر عمویم جعفر بیشتر خوشحالم یا از فتح خیبر؟! همو که در فرماندهی سپاه اسلام در نبرد مؤته به شرف شهادت نائل شد و فرزندش عبدالله، همسر حضرت زینب سلام الله علیها بود و این زوج نیز در کربلا چند شهید تقدیم کردند.

۷. فرزندان دیگری همچون عقیل و دخترانی مؤمن و فداکار همچون ام هانی داشت که همه از صحابه بودند و همه گونه فداکاری و جانفشانی در راه پیامبر کردند، راهی که او ایشان را به آن سفارش کرده بود و ایشان آن فداکاری‌ها را از پدر و مادرشان آموخته بودند. مسلم فرزند عقیل نیز، پیشگام شهیدان کربلا بود و فرزندان و برادران وی نیز فدای نهضت حسینی شدند.

۸. خودش که جانشین عبدالمطلب بود، پیامبر صلی الله علیه و آله را که پدر و مادرش در خردسالی از دست رفته بودند، همچون پدری مهربان سرپرستی کرد، همسری همچون خدیجه سلام الله علیها برای او خواستگاری کرد و در همه مراحل سخت آغازین رسالت همچون کوهی تکیه‌گاه او بود و او را در شعب منسوب به خود پناه داد و خود و فرزندانش را جان پناه پیامبر کرد. او از روی تقیه و مصلحت و تدبیری الهی ایمان خویش را مخفی داشت تا بتواند داور مورد قبول مشرکین نیز باشد و گرنه در تأیید پیامبر و رسالت او اشعار صریح و فصیحی نیز سرود و همواره از دل و جان از ایشان حمایت سرسختانه و

خستگی ناپذیر کرد.

۹. تا وقتی در قید حیات بود، مشرکان جرأت جسارت مستقیم به پیامبر ﷺ را نداشتند. وفات او سالی را برای پیامبر تبدیل به عام الحزن کرد و از آن پس بود که پیامبر به ناچار به طائف پناه برد و مصمم به هجرت و خروج از شهر آباء و اجدادی اش مکه گردید.

۱۰. حال آیا چنین کسی با آن همه فضایل و ویژگی‌ها، بنا به گفته متعصبان اموی یا مسلمانانی تحت تأثیر امویان در شرک و جاهلیت از دنیا رفته و در جهنم به سر می‌برد و کسانی که پس از فتح مکه و در اوج قدرت پیامبر ﷺ از ترس و از روی نفاق ایمان آوردند تا بعدها سهمی در قدرت و غنائم داشتند، جزء اصحاب و مؤمنان آنچنانی هستند؟! راستی چه کسانی عموی مهربان پیامبر ﷺ را که در حکم پدرش بود، تا این حد مظلوم قرار داده‌اند و چرا؟

آیا ایشان با آن همه اوصاف ارزشمند و بی‌بدیل، شبیه "مؤمن آل فرعون" نیست که خداوند یک سوره از قرآن کریم را به نام مؤمن و غافر به تجلیل از او اختصاص داده است؟ همان که قرآن کریم می‌فرماید: یکتُم ایمانه... فوقیه الله سیئات ماکروا، ایمانش را مخفی می‌داشت... و خداوند از شر مکر کافران در امانش داشت. (غافر، ۲۸ و ۴۵)

حقیقتاً جرم حضرت ابوطالب علیه السلام با آن همه سوابق و افتخارات چیست جز پدر علی علیه السلام بودن؟

آیا اگر چنین کسی پدر یکی دیگر از اصحاب و مثلاً یکی از خلفای ثلاث یا معاویه بود، باز هم می‌گفتند مشرک از دنیا رفت یا از سوی آنان اولین مؤمن به پیامبر قلمداد می‌شد؟

از این رو پیشنهاد می‌شود که اینگونه اوصاف حضرت ابوطالب احصاء گردد و فضایل کم نظیر ایشان مستنداً گردآوری شود و به عنوان طرح‌هایی برای چند مقاله یا حتی چند پایان‌نامه و کتاب مطرح شود تا معلوم گردد که چه کسی مؤمن واقعی بود و

چه کسی مشرک؟ در این باره می‌توان نشست‌های علمی بین مورخان و محققان صاحب نظر نیز تشکیل داد^۱ و سؤال نهایی این که اگر ابوطالب علناً ایمان می‌آورد چه باید می‌کرد که در زمان آن شرک ادعایی (نعوذبالله) در دفاع و حمایت از پیامبر ﷺ انجام نداد؟! آیا ایمان قلبی و یا مخفیانه با آن همه مجاهدت کافی نیست؟! و فقط اظهار زبانی - ولو به دروغ - کافی است؟! ما لکم کیف تحکمون؟

نهلا غروی نائینی *

مقام حضرت ابوطالب بر اساس آیات و روایات

مقدمه

ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القرشی الهاشمی عموی رسول الله و برادر ابوینی پدر پیامبر بود که نام مادرش فاطمه بنت عمرو بن عائذ مخزومی است. ابوطالب به کنیه‌اش مشهور بوده است، زیرا که اولین فرزند او طالب بود. بر طبق مشهور نام او عبد مناف و نیز گفته شده عمران بود که سی و پنج سال قبل از پیامبر به دنیا آمد. هنگامی که عبدالمطلب از دنیا رفت، وصیت کرد که ابوطالب از پیامبر نگهداری کند و او هم تکفل نمود و به خوبی به تربیت آن حضرت همت گماشت. آنگاه که پیامبر مبعوث شد، ابو طالب در نصرت و حمایت ایشان همت گماشت. علی بن زید گفته است: "ما سمعت أحسن من هذا البيت" که نشان از نیکویی گفتار و رفتار این خانواده ابو طالب دارد. (ابن حجر، ج ۷، ص ۱۹۶)

۱. البته ناگفته نیز نماند که تاکنون کتب و مقالات متعددی به عربی، فارسی و احتمالاً برخی زبانهای دیگر درباره‌ی حضرت ابوطالب و اثبات ایمان و فضایل او از سوی اهل سنت و شیعیان نوشته شده که معرفی همه آنها خود فریضه‌ای است که حاصل آن کتابشناسی و مأخذشناسی ارزشمندی خواهد شد. فی المثل رجوع شود به سایت lib.ir یا سایت کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علیه السلام در مشهد مقدس. * استاد دانشگاه تربیت مدرس.

ایمان ابو طالب در آیات

ابوطالب فرزند عبدالمطلب از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام است. حضرت ابراهیم علیه السلام طبق فرمایش قرآن کریم چنین دعا فرمود: "رب اجعل هذا البلد آمنا واجنبنی و بنی أن نعبد الاصنام" (ابراهیم، ۳۵) یعنی در حق فرزندانش دعا کرد که خداوند آنها را از پرستش بتها برحذر دارد.

اجتناب از بت پرستی وقتی عملی می شود که خداوند به رحمت و عنایتی که نسبت به بنده ای دارد او را از آن اجتناب (دوری) داده باشد و به گفته علامه طباطبایی: صفت اجتناب داشتن از بت پرستی صفتی است که بنده بعد از تملیک خدای تعالی مالک آن می شود و مالک بالذات آن تنها خداست، همچنانکه هدایت راه یافتگان نیز از خود ایشان نیست، بلکه خداوند به ایشان تملیک نموده است. خدای تعالی آن را بالذات مالک است و بنده به تملیک خدا مالک آن می شود، نه اینکه هدایت خدا چیزی، و هدایت بنده چیز دیگری باشد. (طباطبایی، ج ۱۲، ص ۷۰)

اهل بیت علیهم السلام فرموده اند: خدا بنده خود را موفق به عمل خیر و یا ترک عمل شر می کند. بنابراین ابراهیم علیه السلام از خدای خود می خواهد که او را و فرزندانش را از پرستش بتها نگاه دارد، در صورتی که خود آنان بخواهند به سوی حق هدایتشان کند و اگر از او خواستند تا دین حق را افاضه شان فرماید، نه اینکه ایشان را حفظ کند، چه خودشان خواهان این حفظ باشند یا نباشند؛ دین حق را افاضه شان کند، چه بخواهند یا نخواهند. از این بیان فهمیده می شود که نتیجه دعا برای بعضی از کسانی است که جهت ایشان دعا شده، نه برای همه آنان، هر چند که لفظ دعا عمومی است و لکن تنها در باره کسانی مستجاب می شود که خود آنان استعداد و خواهندگی داشته باشند و اما مستکبران و معاندانی که از پذیرفتن حق امتناع می ورزند دعا در حق ایشان مستجاب نمی شود. (همان، ص ۷۱) بنابراین دعای حضرت ابراهیم شامل حال همه فرزندانگان ابراهیم علیه السلام نخواهد

بود، بلکه شامل حال آنهایی است که مانند ابوجهل عناد نداشته باشند. تاریخ هیچگونه عنادی از ابوطالب گزارش نمی‌کند بلکه حاوی حمایت‌های او از پیامبر است. اینکه پس از رحلت عبدالمطلب نگهداری آن حضرت را به عهده گرفت و خود و همسرش (فاطمه بنت اسد) در نگهداری از پیامبر، نهایت کوشش خود را داشتند و آن حضرت را از فرزندان خود عزیزتر می‌داشتند طبق روایت فوق ابوطالب بشارت ولادت امیرالمومنین را به عنوان وصی رسول الله ﷺ به همسرش می‌دهد. همه این موارد، نشان از آگاهی او از مقام شامخ رسالت و وصایت آن دارد، پس دعای حضرت ابراهیم در حق این فرزند زاده‌اش مستجاب است. پس ابراهیم عليه السلام طبق این آیه دوری از بت پرستی را برای خودش و برای فرزندانش مسئلت می‌کند.

ابراهیم عليه السلام پس از این دعا می‌فرماید: "رب انهن اضللن كثيرا من الناس" علت این نوع دعا کردن خود را بیان می‌کند که این بتها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند. اگر چه بت‌ها شعور ندارند و ارتباط شعوری میان آنها و انسان‌های گمراه شده نباشد.

سپس می‌فرماید: "فمن تبعني فانه مني و من عصاني فانك غفور رحيم". این جمله فرع بر جملات قبل است و منظور حضرت ابراهیم این است که هر که مرا پیروی کند از من است که هدایت یافته است. بنابراین طبق دعای آن حضرت، ابوطالب بت نپرستید و طبق گفته‌های فوق مشرک نبود. البته منظور از پیروی از آن حضرت، پیروی از دین آن جناب است که همان اسلام است.

بنابراین ابراهیم عليه السلام پیروان بعدی خود را به خود ملحق می‌کند و عاصیان را هر چند که از فرزندان واقعی‌اش باشند به مغفرت و رحمت خدا می‌سپارد. در سوره آل عمران، آیه ۶۸ نیز می‌فرماید: "ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الدین آمنوا..." یعنی سزاوارتر به ابراهیم، کسانی هستند که آن حضرت را پیروی کردند و این پیغمبر و کسانی که به او ایمان آورند. طبق مدلول این آیه، ابوطالب که مورد دعای جدش

حضرت ابراهیم واقع شده، از کسانی می‌تواند باشد که به رسول الله ﷺ ایمان آورده‌اند (الذین آمنوا) پس وی، در زمرهٔ ایمان آورده‌ها به پیامبر است، لکن برای نشان دادن بی‌طرفی در برابر دشمنان پیامبر و سران قریش ابراز ایمان نکرد.

ایمان ابو طالب در روایات

مفضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق ع شنیدم که فرمود: وقتی رسول خدا ﷺ متولد شد، سفیدی کنگره‌های قصر مملکت فارس و کاخ‌های شام برای (مادر حضرت) نمایان شد. فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمومنین) خندان نزد ابوطالب رفت و آنچه را آمنه گفته بود به او خبر داد. ابوطالب گفت: تعجب کردی؟ تو نیز وصی و وزیر او را حامله خواهی شد و به دنیا می‌آوری. (کلینی، ج ۱، ص ۴۵۴ کتاب الحجّة) این حدیث دلیل روشنی بر علم و ایمان ابوطالب به پیامبری حضرت رسول ﷺ و وصی بودن علی بن ابی‌طالب (فرزند خویش) است و آشکار نکردن اسلام برای حمایت و حفظ رسول الله ﷺ در برابر بزرگان قریش و دشمنان آن حضرت بود. (غروی نائینی، ص ۲۷۴)

از عبدالله بن عباس از پدرش نقل شده است که گفت: ابوطالب به رسول خدا گفت: ای پسر برادر! الله ترا فرستاده است؟ فرمود: بلی. ابوطالب گفت: آیه و نشانه‌ای به من بنما. حضرت ﷺ فرمود: "ادع لی تلك الشجرة" فدعاها فأقبلت حتی سجدت بین یدیه ثم انصرفت. سپس ابوطالب گفت: شهادت می‌دهم که تو صادق هستی. سپس به فرزندش علی گفت: پهلوی پسر عمویت نماز بگذار. (مجلسی، همان، ص ۷۱)

او کسی بود که هنگامی که پیامبر ﷺ به نماز ایستادند و حضرت خدیجه و علی بن ابی‌طالب و زید نیز به نماز ایستادند او فرزندش جعفر را گفت که به آنها ملحق شود. (صدوق، امالی، ۳۰۴؛ مجلسی، ج ۳۵، ص ۶۸، ابن حجر، ج ۷، ص ۱۹۸) این مطلب نشان‌دهنده داشتن ایمان و پذیرش نماز خواندن رسول الله و دستور نماز و همراهی و حمایت پیامبر است، در حالی که ابوجهل‌ها پیامبر را استهزاء و آزار می‌کردند.

ابوطالب عمویی بود که پیامبر از خداوند برای او طلب بخشش کرد. (همان) اگر او مشرک بود براساس دستور الهی (توبه ۱۱۳) رسول خدا ﷺ هرگز چنین کاری انجام نمی داد.

از علی بن ابی طالب نقل شده است که فرمود: ابوطالب در همه حال و امور، پیرو عبدالمطلب بود و تا زمانی که از دنیا رفت به دین و آئین او بود. به من وصیت کرد که او را در قبر پدرش (عبدالمطلب) دفن کنم. جسدش را به حجون بردم (محل قبرستان) قبر عبدالمطلب را شکافتم و او را رو به قبله یافتم. من هم ابو طالب را کنار پدرش قرار دادم. متیم گوید: علی و هیچکس از پدرانش تا زمان مرگ کسی را جز الله نپرستیدند.^۱ (ابن حجر، همان، ص ۲۰۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: "مثل ابی طالب مثل أهل الکهف حین أسروا الایمان و أظهروا الشکره فاتاهم الله أجرهم مرتین." (صدوق، ۳۶۶؛ مجلسی، ج ۳۵، ص ۷۲)

ابن ولید به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: "ان أباطالب أظهر الشکر و أسر الایمان، فلما حضرته الوفاة أوحى الله عزوجل الی رسول الله ﷺ: أخرج منها فلیس لک بها ناصر. فهاجر الی المدینة." (صدوق، کمال الدین)

تمام رازی در کتاب الفوائد از طریق ولید بن مسلم از عبدالله بن عمر از قول پیامبر نقل کرده که فرمود: اذا کان یوم القیامة شفعت لأبى و أمى و عمى ابى طالب. (همان، ص ۳)

امام صادق علیه السلام از پدرانیش از امیرالمومنین علیه السلام نقل فرمود که روزی علی علیه السلام بر سکویی نشسته بود و مردم دور ایشان جمع بودند. مردی برخاست و گفت: ای امیرالمومنین تو در مکانی هستی که خدا از آنجا نزول می کند، در حالی که پدرت در آتش معذب است. علی علیه السلام به او فرمود: ساکت شو، خدا دهانت را ببندد. قسم به آنکه محمد را به حق برانگیخت، اگر پدرم هر گنهکار روی زمین را شفاعت کند، خداوند شفاعت او را درباره آنها می پذیرد. آیا پدرم در آتش معذب باشد، در حالی که پسرش

۱. ابی بشر المتقدم از ابی برده السلمی از حسن بن ما شاء الله از پدرش از علی بن محمد بن متیم نقل کرده است.

قسیم جنه و آتش است؟! قسم به آنکه محمد را به حق پیامبر کرد، نور پدرم روز قیامت نور همه خلایق را می‌پوشاند جز نور پنج تن را؛ نور محمد ﷺ، نور من و نور حسن و حسین و نور نه فرزند حسین را. نور پدرم از نور ماست که خداوند آن نور را هزار سال قبل از خلقت آدم، آفرید. (طبرسی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ مجلسی، ج ۳۵، ص ۶۹)

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: "مات ابوطالب بن عبدالمطلب مسلما مومنا." (مجلسی، همان، ص ۱۱۶) اهل بیت از هر فرد دیگری به امور خاندان خود آگاه‌ترند.

ابن حجر در شرح حال ابوطالب سعی در نشان دادن کفر ابوطالب دارد و نقل‌های مختلفی ارائه می‌کند و هر جا از ایمان داشتن ابوطالب سخن به میان می‌آید، آن را به رافضه نسبت می‌دهد. خود نیز پس از نقل‌هایی می‌گوید: احادیث صحیح و اخبار فراوان نشان دهنده عدم ایمان ابوطالب است، چنانکه منصور خلیفه عباسی بر محمد بن عبدالله بن حسن هنگامی که به قصد مدینه از محل خود خارج شد، مکاتبه مشهوری با او دارد. جمله منصور نوشت: پیامبر ﷺ برانگیخته شد در حالی که چهار عمو داشت، دو تا به او ایمان آوردند، یکی از آن دو پدر من بود. و دو تا به او کافر شدند که یکی از آنها پدر تو بود. (ابن حجر، همان، ص ۲۰۲)

منظور منصور عباس عموی پیامبر بود و ابوطالب که جد محمد بن عبدالله بن حسن بود. به نظر می‌رسد که مخالفان بنی‌هاشم همواره سعی داشتند تا به طریقی این خاندان را تضعیف کنند که این یکی از همان موارد بوده است. بسا که روایات عدم ایمان ابوطالب را اصلا بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ جعل کرده‌اند.

ابن حجر از نوشته خطیب بغدادی به سند او از ابو رافع نقل می‌کند که او شنیده بود که ابوطالب فرمود: "حدثنی محمد أن الله أمره بصلة الأرحام، و أن يعبد الله وحده لا يعبد معه أحد؛ و محمد عندي الصدوق الأمين." (ابن حجر، ص ۲۰۳) خطیب و ابن حجر سعی در نفی این روایت دارند.

ذکر الله در کلام ابوطالب

نمونه‌های مذاکرات ابوطالب با رسول الله ﷺ با دیگران حاکی از این است که او برای قسم خوردن به الله قسم می‌خورد نه بتی یا صنمی. این مطلب در گفتار او قبل از رسالت رسول خدا ﷺ نیز بوده است، در حالی که در آن زمان، عربها به لات و عزی قسم یاد می‌کردند. از جمله: طبری و بلاذری نقل می‌کنند که هنگامی که پیامبر مأمور شد به دعوت آشکارا، عتبه و ولید و ابو جهل و عاص نزد ابوطالب از آن حضرت شکایت می‌کردند که به او بگو که به خدایان ما کار نداشته باشد.

ابن اسحاق می‌گوید: ابو طالب مخفیانه به پیامبر گفت: کاری که طاقت آن را ندارم بر من تحمیل نکن. رسول الله گمان کرد که منظور ابو طالب، یاری نکردن حضرت است و فرمود: "یا عمه لو وضعت الشمس فی یمینی و القمر فی شمالی ما ترکت هذا القول حتی انفذه أو اقتل دونه ثم استعبر فبکی، ثم قام یولی، سپس ابوطالب گفت: امض لأمرک فوالله لا أخذلک أبدا.

مشاهده می‌شود که ابوطالب به الله قسم خورده است.

خطبه ازدواج او با فاطمه بنت اسد هم که سالها قبل از بعثت رسول الله ﷺ بوده است، نیز حاکی از ایمان او به الله است چنانکه آمده است. و نشان دهنده ایمان و معرفت او به حق تعالی است: الحمد لله رب العالمین، رب العرش العظیم و المقام الکریم، و المشعر و الحطیم، الذی اصطفانا أعلاما و لنا المشاء و فضلنا علی العشائر، نحب ال ابراهیم، و صفتوه و زرع اسماعیل و ... (مجلسی، همان، ص ۹۸)

ابن حجر گوید که ابوطالب ایمان نیاورد و کافر از دنیا رفت. (ابن حجر، همان، ص ۱۹۷)

در حالی که خود، اشعاری از او آورده که در تأیید دین اسلام سروده، و مشهور است:

و دعوتنی و علمت انک صادق و لقد صدقت فکنت قبل امینا

و لقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریة دینا (ابن حجر، ص ۱۹۸ به نقل از کامل)

این کلام گویای این است که او دین اسلام را تأیید می‌کرد. پدرش عبدالمطلب

حنیف بود و به دین ابراهیم علیه السلام رفتار می کرد (دین حضرت اسماعیل علیه السلام که از اجدادش بود). پس پسرش ابو طالب هم می بایست حنیف باشد، ضمن اینکه هیچگونه گزارش شرک و بت پرستی و عناد و سرکشی در برابر دعوت پیامبر از او ملاحظه نشده است.

حمایت از رسول الله

امام باقر علیه السلام درباره ابوطالب فرمود: نسبت به پیامبر با محبت بود و آن حضرت را تربیت و یاری کرد. دشمن دشمنان رسول الله و دوستدار دوستان آن حضرت بود. آنچه را که از جانب خدا برای پیامبر می آمد تصدیق کرد. و به فرزندانش علی و جعفر امر کرد که اسلام بیاورند و به آنچه پیامبر دعوت می کند ایمان بیاورند، زیرا که او رسول رب العالمین است. (مجلسی، ج ۳۵، ص ۱۱۷)

مقاتل می نویسد: هنگامی که قریش اوضاع پیامبر را مشاهده کردند، گفتند: افزایش و پیشرفت کار محمد را جز تکبر و خود بزرگ بینی در او نمی بینیم. او یا ساحر است یا مجنون. با او دشمنی کردند و قرار گذاشتند که پس از رحلت ابوطالب همه قبایل قریش بر کشتن محمد اجماع کنند. این خبر به ابوطالب رسید. پس همه بنی هاشم و هم پیمانانشان از قریش را جمع کرد و درباره رسول الله وصیت کرد و گفت: "ان ابن أخی كما یقول، أخبرنا بذلك أبأؤنا و علماءؤنا ان محمدا نبی صادق و أمين ناطق، و ان شأنه أعظم شأن و مکانه من ربه أعلى مکان، فأجیبوا دعوته و اجتمعوا علی نصرته و راموا عدوه من وراء حوزته، فانه الشرف الباقي لکم الدهر." سپس شعری سرود. (مجلسی، همان، ص ۹۰)

رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ابوطالب

جابر بن یزید جعفی از عبدالرحمن بن سابط نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عقیل فرمود: من ترا دو برابر دوست دارم: یکی برای محبتی که به تو دارم و یکی به سبب محبت ابو طالب نسبت به تو. (صدوق، خصال، ج ۱، ص ۳۸) اگر ابو طالب کافر بود، پیامبر هرگز به سبب محبت او عقیل را دوست نمی داشت چنانکه آن حضرت به عموهای

کافر علاقه‌ای نداشت.

رسول خدا ﷺ نزد عمویش ابو طالب رفت، در حالی که او در سكرات مرگ بود. حضرت ﷺ فرمود: "یا عم کفلت یتیمان و ربیت صغیرا و نصرت کبیرا، فجزاک الله عنی خیرا، ثم أمر علیا بغسله." (صدوق امالی، ۲۴۳؛ مجلسی، ج ۳۵، ص ۶۸)

ای عمو یتیم را تکفل کردی و طفل را پرورش دادی و در بزرگی یاری کردی (منظور حضرت، نگهداری از پیامبر، پس از فوت عبدالمطلب و پرورش دادن آن حضرت و یاری کردن آن جناب در دوران رسالت است). اگر ابو طالب مشرک یا کافر بود، پیامبر امر به غسل دادن او نمی‌فرمود.

ذکر شهادت

عباس بن عبدالمطلب عموی رسول الله ﷺ نقل می‌کند که هنگام وفات ابوطالب پیامبر به او فرمود: "یا عم قل کلمة واحدة أشفع لک بها یوم القیامة: لا اله الا الله." در آن لحظه جمیله دختر حرب (حمالة الحطب) آنجا بود. به ابوطالب گفت: به دین بزرگانتم بمیر. ابوطالب لبهایش را تکان داد و به آرامی گفت: "لا اله الا الله" عباس رو به پیامبر ﷺ گفت: پسر برادر! به خدا قسم چیزی را که از او خواستی، گفت. (مجلسی، ج ۳۵، ص ۷۶)

ابوذر غفاری نقل می‌کند: قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، ابو طالب نمرد تا به زبان حبشی اسلام آورد. به رسول الله ﷺ گفت: زبان حبشی می‌فهمی؟ حضرت فرمود: "یا عم ان الله علمنی جمیع الکلام" سپس رسول خدا ﷺ گریست و فرمود خداوند چشم مرا به ابوطالب روشن کرد. (مجلسی، همان، ص ۷۹)

نتیجه: ابوطالب عموی رسول خدا و پدر علی علیه السلام از قبل از بعثت پیامبر ﷺ همچون پدرش عبدالمطلب موحد بود و به الله اعتقاد و معرفت داشت؛ لکن به سبب وجود دشمنان خودی در خانواده قریش، اظهار نمی‌کرد تا بهتر بتواند از رسول خدا ﷺ حمایت و پشتیبانی نماید. در مراحل مختلفی در برابر دشمنان آن حضرت ایستادگی

کرد. لکن از روایات و نقل‌هایی که در کتب اهل تسنن موجود است، به نظر می‌رسد که پس از رحلت پیامبر ﷺ اخبار علیه ایمان او جعل شده است. والسلام

کتابنامه

قرآن کریم

ابن حجر عسقلانی؛ **الاصابة في تمييز الصحابة**؛ بیروت، دار الکتب العلمیة؛ ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵.

صدوق، محمد بن علی؛ **امالی**، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۲شمسی/۱۴۰۴ق.

-----؛ **کمال الدین و تمام النعمة**؛ علی اکبر غفاری، قم، موسسه النشر الاسلامی لجماعة المدرسين، ۱۴۰۵ق/۱۳۶۳ش.

-----؛ **معانی الاخبار**؛ علی اکبر غفاری، قم، جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة، ۱۳۶۱ش.

طباطبایی، محمد حسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۱ق/۱۹۷۲م.

طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب؛ **الاحتجاج**؛ چاپ سوم، بیروت، موسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۰م.

غروی نائینی، نهله؛ **محدثات شیعه**، چاپ سوم، تهران، مرکز نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۹۰.

کلینی، محمد بن یعقوب؛ **الکافی**، تصحیح و تعلیق غفاری، چاپ چهارم، بیروت، دار صعب - دار التعارف، بی تا.

مجلسی، محمد باقر؛ **بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار**؛ چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.



مروری بر دیدگاه‌های عماد عبدالکریم سرور شافعی در باب ایمان ابوطالب - مهدی مجتهدی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۳۴-۶۱

مروری بر دیدگاه‌های عماد عبدالکریم سرور شافعی در باب ایمان ابوطالب

مهدی مجتهدی *

چکیده: در این گفتار، دیدگاه‌ها و پژوهش‌های عماد عبدالکریم سرور دانشمند معاصر سنی سوری در کتاب *صحوة الطالب فی ردّ الشبهات عن ابی طالب* مرور می‌شود. نویسنده مقاله، چند آیه و چند حدیث را که منکران ایمان ابوطالب به آنها استناد کرده‌اند، تبیین می‌کند. همچنین سخنان و دلائل چهل تن از دانشمندان اهل تسنن را که عقیده به ایمان ابوطالب دارند، می‌آورد. شعرهایی از یوسف نهانی و عماد سرور در این زمینه در متن آمده است.

کلیدواژه‌ها: *صحوة الطالب فی ردّ الشبهات عن ابی طالب* (کتاب)؛ سرور، عماد عبدالکریم؛ ابوطالب بن عبدالمطلب - دیدگاه‌های دانشمندان سنی، ایمان ابوطالب - آیات قرآن؛ نهانی، یوسف.

*. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد.

قابلت جهلهم حلاً و مغفرةً
و العفو عن قدرة ضرب من الكرم^۱

ایمان ابوطالب یکی از مسلمات تاریخ بوده است، تا آنجا که تردید در آن وجه و معنایی نداشت. در واقع، ایمان ابوطالب مشهورتر از ایمان سلمان بود. اما از زمانی که نظامهای اموی و عباسی قدرت را به دست گرفتند، هر یک به انگیزه‌های و علتی این حقیقت بدیهی را چنان در اذهان تغییر دادند که به «مسئله»‌ای تبدیل شد. حاکمان ستمگر که صلابت منش و اندیشه علوی را مانعی در راه گسترش فتوحات دنیاطلبانه خود می‌دیدند، همواره در جهت بسط این مسئله کوشیدند و پیوسته فضای تردید بلکه انکار این حقیقت روشن را ادامه دادند.

امام سجاده علیه السلام در دهه‌های پایانی سده نخست هجری، هنگامی که ایمان جدش ابوطالب را توضیح می‌دهد، تعبیر «واعجبا کل العجب» را به کار می‌برد. و این عمق فاصله میان حقیقت مطلب با فضای رسانه‌ای آن روز را نشان می‌دهد.

این فضا سازی رسانه‌ای همچنان و تا روزگار ما ادامه یافت تا آنجا که دفاع از این بزرگوار را نشانهٔ رفض در عقاید شخص دانستند و مدافع از حریم ابوطالب را - هر که و هر جا بود - رافضی شمردند. در این میان، وجود چهره‌های علمی تسنن در سده‌های قدیم و معاصر که در اثبات ایمان ابوطالب کوشیدند و برخی از آنها آثار مکتوب پدید آوردند، حجت را در هر زمان بر دیگران تمام می‌کرد. اینان با کلام و عمل خود نشان دادند که می‌توان راه انصاف پیمود و در برابر موجهایی که به شیوهٔ کودتا بر اصل حقیقت غلبه می‌کنند، اسیر نشد.

تلاش‌های حقیقت جوینان ابن ابی الحدید در سدهٔ هفتم، محمد بن رسول برزنجی

۱. یبیتی گرانسنگ از جناب ابوطالب که مسعودی در *مروج الذهب* ج ۳ ص ۵۰ آورده است. عماد سرور بر آن است که این بیت، زبانحال جناب ابوطالب در برابر مخالفان اوست. (*صحوة الطالب* ص ۲۶۵)

شافعی در سده یازدهم و احمد زینی دحلان در سده سیزدهم، شواهدی هستند بر این مدعا که حق جویی و حق گویی نتایج درخشان به بار می‌آورد.

این رشته خردورزی امروز نیز پیروانی دارد، که گرچه اندک شمارند، ولی با گامهای استوار پیش می‌روند. عماد عبدالکریم سرور، دانشور سنی سوری سالهای اخیر، یکی از این شخصیت‌ها است که با نگارش و نشر کتاب «صحوة الطالب فی ردّ الشبهات عن ابي طالب» در سال ۲۰۰۵/۱۴۲۶ گامی در این راه نورانی برداشت.

در این گفتار، بر آنیم که دیدگاه‌های او را در کمال اختصار، مرور کنیم. بدیهی است که هدف از این گفتار، آشنایی خوانندگان گرامی با دیدگاه‌های یکی از متأخران اهل تسنن است. طبعاً نشر این مطالب، به معنای موافقت نگارنده مقاله با تمام این دیدگاه‌ها نیست.

آشنایی با عماد سرور

عماد عبدالکریم سرور به سال ۱۹۶۲ در حماة (سوریه) زاده شد. ابتدا در رشته پزشکی درس خواند، اما پس از آن به علوم دینی روی آورد. در حلب، از عالمانی همچون شیخ احمد حسون و دکتر محمود عکام و محدث عبدالله سراج الدین درس آموخت. سپس در طرابلس (لبنان) از صلاح زعبی قادر و گروهی دیگر دانش آموخت. محبت او به اهل بیت، از سطور این کتاب پیدا است، البته به گونه‌ای که با محبت صحابه تضادی نداشته باشد.

کتاب صحوة الطالب یکی از آثار مکتوب اوست که در ۲۹ ماه رمضان سال ۱۴۲۲ به پایان برده است.

جایگاه علمی کتاب و نظر اساتید مؤلف در باره آن

چهار تن از دانشوران سوری در مقدمه‌های کوتاه و بلند خود بر کتاب صحوة الطالب، ارج علمی کتاب و جایگاه بلند نویسنده آن و روح آزادیخواهی پژوهشی او را

ستوده‌اند: عادل احمد خورشید، راتب عبدالواحد، بدرالدین السبسی الرفاعی، محمد ناصر سید طه الحسنی الرفاعی. کلمات اینان را در سطور آینده مرور خواهیم کرد. بعلاوه تلخیص گونه‌ای از این کتاب به سال ۲۰۱۱/۱۴۳۲ در مصر پدید آمده که اقتباس از صحوة الطالب در آن کاملاً مشهود است، گرچه نامی از کتاب مبدأ نبرده است. کتاب «ابوطالب هل مات مسلماً؟» نوشته دکتر علوی امین خلیل (قاهره: مكتبة الشروق الدولية، ۲۰۱۱/۱۴۳۲، ۸۷ صفحه) عملاً تلخیص کتاب صحوة الطالب است.^۱ چنین تلخیصی در زمانی اندک پس از نشر کتاب، جایگاه علمی آن را می‌رساند.

گزارشی از تقریظ‌های کتاب

در آغاز کتاب (ص ۹-۳۲) تقریظ چهار تن از دانشمندان سنی سوری آمده است. نظر آنها در باره کتاب و نویسنده را مرور می‌کنیم.^۲

الف. عادل احمد خورشید می‌نویسد: سرور، اسمی است با مسمی برای استادی که سرور را به دل هر مسلمانی وارد کرد که غیرت نسبت به حریم مقدس رسول خدا دارد، و نسبت به هر که خاندان اوست. من پیش از این، کتاب «اسنی المطالب» نوشته علامه احمد زینی دحلان را خوانده و به دلیل کثرت ادله عقلی و نقلی که دارد، نسبت به آن معجب بودم. اکنون می‌گویم که سرور مجالی به دیگران برای سخن در باب مکارم سیدمان ابی طالب باقی نگذاشته و بر کتاب دحلان برتری یافته است.

ب. راتب عدالواحد مقدمه‌اش را با آیه شریفه ۲۸ سوره غافر که مربوط به مؤمن آل فرعون و کتمان ایمان از سوی اوست، آغاز کرده و می‌نویسد: من در طول ۲۵ سال

۱. علوی امین خلیل به سال ۱۹۴۴ در اشمون (مصر) زاده شد. جد و پدرش علمای الازهر بودند. در چندین مرکز دانش آموخته و از کلیه التربية وابسته به جامعه الازهر فارغ التحصیل شده و در آنجا درس می‌دهد. تا کنون ۲۲ کتاب نوشته و در مساجد قاهره، خطیب و مدرس است. وی انگیزه خود از تألیف کتاب ابوطالب را دفاع از یک مسلمان مظلوم می‌داند، کاری که پیامبر بدان امر فرموده و او یقین دارد که با این کار، محبت خدا و رسول را به سوی خود جلب می‌کند.

۲. هر یک از این چهار تن مطالبی استدلالی در باب ایمان ابوطالب گفته‌اند که خلاصه آن پس از این گزارش می‌شود. در این سطور، فقط کلمات آنها در باره کتاب صحوة الطالب گزارش شده است.

دعوت و تبلیغ دینی همواره این آیه را مدّ نظر داشته‌ام که فرمود: «و لا تقف ما لیس لک به علم» (اسراء ۳۶) و هرگز به روایت حدیث اکتفا نکرده، بلکه به درایت حدیث نیز توجه داشته‌ام. استاد ما عماد نیز این شیوه را در نخستین کتابش در پیش گرفته است. او به نقد و بررسی روایات و اسباب نزول توجه کرده و به توحید کلمهٔ مسلمین اندیشیده، که عقیده به ایمان ابوطالب، از هر دو جهت، بهتر از عقیدهٔ مخالف آن است.

ج. بدر الدین بن عبدالرحمن سبسی رفاعی حموی می‌نویسد: وقتی دکتر عماد سرور در شهر حمص، این کتاب نفیس را به من نشان داد، بسیار خوشنود شدم که عقیده به ایمان ابوطالب را وسیلهٔ اتحاد میان همه فرقه‌های مسلمان قرار داده است. امیدوارم این کتاب، خوانندگان آزاده را سود بخشد و همانگونه که نامش دلالت می‌کند، وسیلهٔ بیداری دانش پژوهان شود.

د. محمد ناصر سید طه رفاعی در مقدمه خود، شماری از علمای سنی را نام می‌برد که خودش آنها را درک کرده و همه آنها به ایمان ابوطالب عقیده داشته‌اند، مانند: محمد نبهانی، حسن حسانی، احمد شهید، عبدالباسط ابو النصر حمصی، اسماعیل طرابلسی. آنگاه دکتر عماد سرور را در عداد این بزرگان می‌داند که ادلهٔ عقلی و نقلی بر اثبات ایمان ابوطالب اقامه کرده است. رفاعی اظهار امیدواری می‌کند که این کتاب، نزاع میان شیعه و سنی را کاهش دهد.

گزارشی از مقدمهٔ نویسنده

نویسنده در مقدمه خود به گروهی از دانشمندان اهل تسنن اشاره می‌کند که به ایمان ابوطالب تصریح کرده‌اند، بزرگانی در سده‌های گذشته مانند: شعرانی، سبکی، قرطبی، ابن وحشی، علی اجهوری، تلمسانی، میر غنی؛ و در زمان معاصر، مانند: محمد سعید عرفی، یوسف نبهانی، ابوالهدی صیادی. نیز، از گروهی یاد می‌کند که در این مورد کتاب یا رسالهٔ مستقل نوشته‌اند.

آنگاه اعتراض برخی از دانش‌پژوهان را یادآور می‌شود که در مورد فایده بحث از ایمان ابوطالب تردید دارند. پاسخ می‌دهد که این بحث، از آن روی مهم است که هر کس به هر گونه علی بن ابی طالب را بیازارد، به حکم حدیث صحیح، پیامبر را آزرده است.

سپس به بعضی از خطبا اشاره می‌کند که اصرار دارند کفر را به ابوطالب و والدین پیامبر نسبت دهند؛ گویی که با مجرمان جنگی روبرو هستند! نویسنده می‌پرسد: آیا اینان از روی جهل سخن می‌گویند یا برای ایدای پیامبر؟

عماد سرور این نکته را گوشزد می‌کند که چه بسا با این کار، متهم به تشیع شوم، چنانکه گروهی از راویان و محدثان با نقل و روایت احادیث فضائل، متهم به تشیع شده‌اند. اما من از این نسبت‌ها تعجب می‌کنم. انسان آزاده هر جا حق را دید، باید بدان گردن نهد، نه اینکه نسبت به افراد، تابع کور و کر باشد.

سخن پایانی نویسنده در مقدمه‌اش نقل حدیثی است که آن را صحیح می‌داند، به این مضمون که به روایت احمد و ترمذی، عباس بر پیامبر وارد شد و گفت: ای رسول خدا! گاهی قریش را می‌بینیم که با هم سخن می‌گویند، اما وقتی ما را می‌بینند، سکوت می‌کنند. پیامبر در غضب شد، عرق بر پیشانی‌اش نشست و فرمود: «لا یدخل قلب امریء مسلم ایمان حتی یحبکم الله و لقرابتی.»

عماد سرور مقدمه خود را با این امضا پایان می‌دهد: «الفقییر الطالب شفاعة المصطفی فی محبة آل ابی طالب.»

قصیده یوسف نهانی در باب ایمان ابوطالب

عماد سرور در صفحه ۵۸ کتاب، چند بیت از قصیده یوسف نهانی را - به نقل از: *المجموعه النبهانیة* چاپ دار المعرفة ج ۱ ص ۲۲۹ - آورده که او را به وصف «قاضی القضاة علامه» می‌ستاید. نهانی در این بیت‌ها، بیان می‌دارد که چرا ابوطالب، ایمان خود

را پنهان می‌داشت.

و أتى عمه الحميم حمام	ما لحى من الحمام احتماء
كان ترساً يقيه عادية الأع	----- داء رأساً تهابه الرؤساء
مستقيماً على الولاء و للأض	----- لاع منه على الحنو انحناء
قد رأى صدقه بمرآة قلب	صقلتها رؤية و ارتياء
غير أن الخفاء كان مفيداً	ربما يجلب الظور الخفاء
مدح المصطفى بنظم و نثر	كم له فيه مدحة غراء
و لدى الإحتضار أصغى قريشاً	خير نصح فلم يكن إصغاء
أوضح الحقّ فى كلام طويل	كان فى قلبه عليه انطواء
و مضى راشداً و قد أسمع العبّ	--- اس قولاً به يكون النجاء
فاستمرت على العناد قريش	ما لديها رعاية و ارعواء
و بموت الشيخ المهيب استطالت	أذاه و زاد فيها البذاء

آيا اظهار شهادتين، لازمه ايمان است؟

سخن در اين است كه آيا لازمه ايمان مؤمن آن است كه كلمه شهادتين را بر زبان آورد؟ به اين معنى كه اگر - به علتى - چنين نكند، مؤمن نيست؟

عماد سرور مى‌گويد كه اثبات ايمان موكل به گفتن اين كلمه نيست. بلكه اگر چنين نگفت ولى در دل مؤمن بود، ايمانش در قيامت به او سود مى‌بخشد. سفايقى در شرح التمهيد، عيني در شرح بخارى، ايجى در مواقف، غزالى در احياء العلوم چنين گفته‌اند. غزالى اين نظر را به ابوحنيفه، اشعري، امام الحرمين، باقلانى، اسفراينى و ديگر محققان نسبت داده است.

نويسنده احاديثى در تأييد اين نظر مى‌آورد، از جمله اينكه بخارى و مسلم از پيامبر روايت کرده‌اند: «من مات و هو يعلم أن لا إله إلا الله دخل الجنة.»

نيز طبرانى در معجم كبير، روايت کرده كه پيامبر فرمود: «من علم أن الله ربه و أنى نبىه صادقاً من قلبه، حرم الله لحمه على النار.»

تفتازانی در شرح مقاصد و گروهی دیگر گفته‌اند: وقتی از فردی خواستند شهادتین بگویند، ولی از روی مکابره و عناد نگفت، نجات نمی‌یابد.

عماد سرور می‌افزاید: قید «مکابره و عناد» نشان می‌دهد که اگر نگفتن شهادتین، از روی مکابره نبود - مانند آنچه آیه ۱۰۶ سوره نحل بر آن گواه است - چنین فردی اهل نجات است.

کمال بن همام گوید: اقرار به زبان، فقط شرطی برای اجرای احکام اسلام بر گوینده آن در دنیا است.

حلبی در منهاج گوید: اگر کسی مضمون شهادتین را بگوید، مثلاً بگوید: لا إله إلا الرحمن، یا: لا إله إلا الله، یا: محمد نبی الله، یا: احمد مبعوث الله، یا همین مضامین را به زبان‌های غیر عربی بگوید، باز هم حکم اسلام بر او جاری است.

خلاصه اینکه حکم به اسلام یک شخص، فقط موقوف به ادای لفظ خاص معهود شهادتین نیست، بلکه به هر صورتی که این عقیده را ابراز کند، ایمان خود را نشان داده است. از سوی دیگر، ما با ادله ثابت می‌کنیم که ابوطالب به گونه‌های مختلف، و بیشتر با عمل و اقدام خود، این عقیده را ابراز کرده است.

بعلاوه کتمان ایمان در برخی موارد ضرورت دارد. نمونه آن عباس عمومی پیامبر است که اسلام آوردن خود را کتمان کرد تا اخبار مشرکان را برای پیامبر بیاورد. و آنگاه که این ضرورت از میان رفت، اسلام خود را اظهار کرد.

محب طبری در ذخائر العقبی، ابن عبدالبر در استیعاب، صبان در إسعاف الراغبین، ابن حجر در اصابة، ماوردی در اعلام النبوة، ابن هشام در سیره، سهیلی در روض الانف این مطلب را آورده‌اند.

چرا وضع ابوطالب را بدین گونه تحلیل نکنیم؟

بحث قرآنی در مورد اسلام ابوطالب

در مورد عدم اسلام ابوطالب، دست کم سه آیه مورد استناد قرار گرفته است:
آیه اول:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا، وَإِنْ يَرَوْا
كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. وَهُمْ
يَنهون عنه و ينأون عنه و إن يهلكون إلا أنفسهم و ما يشعرون.» (انعام ۲۵-۲۶)

در مورد این آیه دو گونه اظهار نظر شده است:

منکران ایمان ابوطالب مانند ابن کثیر که گوید: در اینجا دو قول است: یکی اینکه در باره عموهای پیامبر است. قول دوم اینکه روایت کرده‌اند که ابن عباس گوید: آیه در باره ابوطالب است که مردم را از ایذای پیامبر نهی می‌کرد، ولی خود داخل در اسلام نشد.

مثبتان ایمان ابوطالب به این کلام پاسخ داده‌اند:

۱. فخر رازی و طبری گویند: اگر آیه را بر ابوطالب حمل کنیم، معنا استوار نمی‌شود. بلکه مقصود، کافرانند. شعراوی و ابوالعزائم در تفسیر خود این نظر را تأیید کرده‌اند.
۲. ضمیر در آیه جمع است (ینهون، ینأون). اگر خاص ابوطالب بود، ضمیر مفرد می‌آمد.
۳. تعبیر «ینأون عنه» با سیره ابوطالب که پیوسته مراقب پیامبر بود، سازگار نیست.
۴. در سلسله راویان روایت منقول از ابن عباس، سفیان ثوری است که به گفته ذهبی در میزان الاعتدال، از دروغگویان روایت می‌کرد.
۵. عباس عقاد در مطلع النور ص ۱۳۰ گوید: ابوطالب مصداق این آیه نیست.

آیه دوم:

«مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ، وَلَوْ كَانُوا أَوْلِيَا قُرْبَىٰ، مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ
أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ.» (توبه ۱۱۳)

منکران ایمان ابوطالب مانند ابن کثیر و قرطبی این آیه را در بارهٔ ابوطالب می‌دانند که در حال احتضار، پیامبر به او فرمود: ای عم! قل لا إله إلا الله. ولی او نگفت. پیامبر فرمود: لأستغفرنَّ لك ما لو أنه عنه.

مثبتان ایمان ابوطالب پاسخ می‌دهند:

۱. واحدی در اسباب النزول گوید: این سبب نزول مستبعد است. چون آیه در آخرین سوره‌های مدنی است، در حالی که ابوطالب در مکه درگذشت. طبری گوید: آیه زمانی نازل شد که گروهی از اهل ایمان برای مردگان مشرک خود استغفار می‌کردند و خداوند، آنها را از این کار نهی فرمود.

۲. بزرگان محدث مانند: احمد، ترمذی، طیالسی، نسائی، ابن ابی شیبیه، ابویعلی، ابن منذر، ابوالشیخ، ابن مردویه (که آن را صحیح دانسته)، و بیهقی، از علی بن ابی طالب آورده‌اند که سبب نزول آیه، استغفار گروهی از مسلمانان برای پدران مشرکشان بوده است.

۳. آیه مدنی است، لذا نمی‌توان آن را در مورد ابوطالب دانست.

۴. حدیث مورد استناد قرطبی و ابن کثیر را بخاری روایت کرده است. ولی وقتی دلایل طرف مقابل کفایت کند، حدیث آنان بر بخاری ترجیح می‌یابد.

آیهٔ سوم:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. (قصص ۵۶)

منکران ایمان ابوطالب مانند ابن کثیر، قرطبی و قطب، آن را در بارهٔ ابوطالب می‌دانند. مثبتان می‌گویند:

۱. پیامبر، هدایت را برای همگان دوست می‌داشت، دور یا نزدیک. کلمه «مَنْ» صیغهٔ عموم است و تفسیر آن به ابوطالب تصرف بی‌دلیل در کلام الهی است.

۲. فخر رازی گوید: ظاهر آیه دلالت بر کفر ابوطالب ندارد.

۳. آلوسی در *روح المعانی* گوید: ادعای اجماع بر این که آیه در باره ابوطالب باشد، صحیح نیست. حتی اگر عدم اسلام او ثابت شود، بدگویی به او درست نیست، چون این کار موجب ایدای پیامبر می‌شود. و احتیاط در این مورد شرط عقل است.

۴. به حکم قرآن، پیامبر شأن ویژه و جایگاه والایی دارد. اطاعت حضرتش، مانند اطاعت خدا بطور مطلق واجب است. آیاتی بر این امر گواه است، مانند:

من يطع الرسول فقد أطاع الله. (نساء ۸۰)

ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله. (فتح ۱۰)

رضای پیامبر، رضای خدا است: و الله و رسوله احق ان یرضوه. (توبه ۶۲)

امر و نهی او، عیناً امر و نهی خدا است: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (حشر ۷)

با وجود چنین جایگاهی به حکم عقل، آیا سخن سید قطب درست است که گوید: «با وجود محبت زیاد پیامبر به ایمان ابوطالب، خداوند، این ایمان را برای او ننوشت، یعنی پیامبر دوست داشت که ابوطالب شهادتین بگوید و بر آن اصرار می‌ورزید، ولی خداوند، از این امر کراهت داشت»؟

۵. سخن سید قطب آیا با عدل الهی سازگار است؟ بعلاوه، به نظر شما، درست است که بگوییم خداوند، اسلام را از ابوسفیان - با وجود سوابق فراوان در جنگ با رسول خدا و مسلمانان - دوست داشت، ولی از ابوطالب با وجود حمایت‌های فراوان از پیامبر و مسلمانان، دوست نداشت؟

۶. هر اندازه پیامبر، به ایمان کسی محبت و اصرار کند، تا زمانی که خود فرد نخواهد، این اصرار و محبت سودی نمی‌بخشد. تعبیر «یهدی من یشاء» یعنی: هر کس که خودش هدایت از خدا بخواهد، خداوند هدایتش می‌کند. مؤید این نظر، آیه دیگر است که می‌فرماید: «فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر». (کهف ۲۹)

۷. عباس عقاد در *مطلع النور* ص ۱۳۰ گوید: سوره انعام بعد از قصص نازل شده است.

پس هدایت و جدال و نهی از ایذای پیامبر بعد از رحلتش معنی ندارد.

احادیث در مورد ابوطالب

عماد سرور سه حدیث در مورد ابوطالب مطرح کرده است:

حدیث اول: حدیث معروف ضحضاح.

منکران به این حدیث استناد می‌کنند که ابوطالب در حالت کفر، از دنیا رفته است. پاسخ مثبتان:

۱. راویان حدیث قابل اعتماد نیستند:

الف. مغیره از بدترین دشمنان علی بن ابی‌طالب و ناصبی است، لذا ثقه نیست. بعلاوه متهم به زنا در بصره است.

ب. عبدالملک بن عمیر، و سفیان ثوری که ذهبی در میزان الاعتدال، او را از ضعفا شمرده، بلکه سفیان را از اهل تدلیس معرفی کرده است.

۲. به فرض صحت حدیث، به منطق عقل ایمانی، کافران هیچ تخفیف در عذاب ندارند و شفاعت هیچ سودی به آنها نمی‌رساند، در حالی که به تصریح بخاری و مسلم، در مورد ابوطالب وارد شده که پیامبر فرمود: «لعله تناله شفاعتی یوم القيامة».

حدیث دوم: در باره ابوطالب رسیده است: هو علی ملة عبدالمطلب.

نویسنده در اینجا به تفصیل در مورد ایمان عبدالمطلب سخن گفته است.

نگارنده این مقاله می‌افزاید: سخن در مورد عظمت جناب عبدالمطلب و مقامات او فرصتی مبسوط می‌طلبد. در باره این مطلب مهم، رجوع شود به کتاب جامع و مفید

«سید الوادی المقدّس عبدالمطلب» نوشته عارف آل سنبل. (قم: مؤسسه طیبیه لإحياء التراث، ۱۴۳۵)

حدیث سوم: به امام علی نسبت داده‌اند که پس از وفات پدرش به پیامبر گفت: ان عمک الشیخ الضالّ قد مات. و پیامبر پاسخ داد: اذهب فواره، و لا تحدثن شیئاً حتی یأتینی.

مثبتان ایمان ابوطالب گویند:

۱. آیا شأن یک مسلمان عادی هست - چه رسد به شأن بزرگواری مثل امام علی - که در باره پدر خود، آن هم بعد از وفات، چنین تعبیری به کار برد؟

فرض می‌کنیم که ابوطالب مشرک باشد. آیا علی علیه السلام از تربیت قرآنی غافل بود که در تعامل با والدین مشرک امر می‌فرماید: «و صاحبهما فی الدنيا معروفًا» (لقمان ۵۱) چنین کسی نمی‌توانست بگوید: عمویت در گذشته، یا پدرم در گذشته؟ نه اینکه از پدرش به شیخ گمراه تعبیر کند.

۲. پیامبر، خود به مسلمانان می‌آموخت که مسلمانی را به جهت با والدین مشرک او اذیت نکنند و با آنها برخورد نیکو داشته باشند. و اینک شواهد این مدعا:

طبرانی و بیهقی از دختر ابولهب آورده‌اند که اسلام آورد و هجرت کرد. به او گفتند: این ایمان و هجرت سودی به تو نمی‌رساند، چون دختر حطب النار هستی. او ناخوشنود شد و به پیامبر خبر داد. پیامبر غضبناک شد و منبر رفت و فرمود: «ما بال اقوام یؤذوننی فی نسبی و ذوی رحمی؟»

نیز طبرانی و احمد گفته‌اند که عکرمه فرزند ابوجهل - که مؤمن بود - به خاطر پدرش مورد ایدای مسلمانان قرار می‌گرفت. پیامبر فرمود: «لا تؤذوا الأحياء بسبب الأموات» این آموزه‌ها در حالی است که کفر ابوجهل و ابولهب قطعی است؛ پس چه باید گفت در باره ابوطالب که نسبت کفر در مورد او قطعی نیست؟

۳. احمد بن حسین موصلی حنفی (مشهور به ابن وحشی) در شرح شهاب الاخبار گوید: دشمنی با ابوطالب کفر است. پیشوایان مالکی مانند علی اجهوری در الفتاوی و تلمسانی در حاشیه شفا بر این مطلب تصریح کرده‌اند، چون آن را سبب ایدای پیامبر می‌دانند.

تلخیص بحث قرآنی و حدیثی

عماد سرور در بخشی دیگر از کتابش (ص ۲۶۴) چند بیت از سروده‌هایش آورده که

مباحث قرآنی و حدیثی خود را در آن تلخیص کرده است. این ابیات را با توضیح خودش نقل می‌کنیم:

۱. یا عمّ خیر الخلق قاطبة أرى ما قال فیک المصطفی سوءً و لا
 ۲. (فی النار) لم ینبئ به أبداً و لم ینبئ (أبی و أباک فی نار) و لا
 ۳. (یا عمّ قل لا ربّ إلّا الله) أن نزلت بک الآی الکریم (ولو) و لا
 ۴. (لا تهدی من أحببت) إنک للوری هادٍ - نعم - منذ الوری قالوا: بلی
 ۵. جوزیت خیراً کم حمیت المصطفی و القلب عنکم ما سلا و لو انسلی
 ۶. عجباً لقد کتبوا بأنک مشرک و نظمت - ای - (والله لن یصلوا إلی)
 ۷. صلی علیک الله یا خیر الوری ما قد حماک العمّ إذ کرّ البلاء
- توضیحات ناظم بر این ابیات:

بیت ۱: «سوء»، اشاره دارد به اینکه پیامبر هیچگاه نفرمود که: ای عموا! آیه «و هم ینهون عنه ...» در باره‌ات نازل شده است.

بیت ۲: «فی النار» اشاره دارد به حدیث: «اهون اهل النار ...»

«أبی و أباک فی نار» اشاره دارد به حدیثی که مسلم روایت کرده است.

بیت ۳: «ولو» اشاره دارد به آیه «ما کان للنبی ... أن یتستغفروا للمشرکین ...» (سوره توبه، ۱۱۳)

بیت ۴: «لا تهدی من أحببت» اشاره دارد به آیه «إنک لا تهدی من أحببت ...»

بیت ۶: «والله لن یصلوا إلی» اشاره دارد به کلام ابوطالب که گفت: «والله لن یصلوا إلیک بجمعهم» (ضمن اشعار او نقل شده است).

اشعار، سند ایمان

برای دستیابی به درون هر فرد، بهترین راهنما سخنان اوست. بر طبق این قاعده عقلی اشعار حضرت ابوطالب - که به اتفاق مورخان و ادیبان، نسبت آنها به ابوطالب قطعی است - بهترین دلیل بر عقیده روشن او به توحید خدای واحد و رسالت حضرت

محمد ﷺ است.

عماد سرور، پس از بحثی کلی در این مورد، چند قصیده او را به طور خاص، نقل و تحلیل می‌کند: قصیده لامیه، قصیده دالیه، قصیده بئیه. (ص ۳۰۳ - ۳۲۰)
 باید دانست که در مورد برخی از این قصاید، خصوصاً لامیه، دانشمندان فریقین، کتابهایی مستقل نوشته‌اند.

احادیث، گواه ایمان

عماد سرور، بخشی از کتاب خود را به نقل احادیثی اختصاص داده که بر مبنای علم الحدیث اهل تسنن، صحیح است و ایمان ابوطالب را ثابت می‌کند. (ص ۳۲۹ - ۳۴۰)
سخنان چهل تن از دانشمندان قدیم و جدید اهل تسنن در باب ایمان ابوطالب
 شماری از دانشوران سنی در مورد ایمان ابوطالب سخن گفته‌اند. عماد سرور، سخن برخی از آنان را نقل کرده، با تصریح به اینکه به دلیل اختصار، فقط به تعداد معدودی از آنان اشاره می‌کند. همان دلیل اختصار، ما را نیز وا می‌دارد که کلمات یاد شده را در نهایت فشردگی بیاوریم. نکته مهم در مورد این نقل قولها آنکه بیشتر آنها مربوط به دانشوران معاصر اهل تسنن هستند، و شماری از این نقل قولها شفاهی است یا مطلبی است که اختصاصاً برای کتاب سرور نوشته شده است. این نکته، امتیاز خاصی به این بخش می‌دهد.

۱. امام قرافی در شرح *التنقیح* شعر ابوطالب را بدین سان آورده است:

و قد علموا أن ابننا لا مکذب لدینا و لا یعزی لقول الأباطل

آنگاه ذیل آن می‌نویسد: این سخن، تصریح است به زبان، و اعتقاد قلبی را نشان می‌دهد. ابوطالب به ظاهر و باطن این کلام ایمان داشت و فقط ایمان به فروع احکام در آن ذکر نشده است.

۲. امام سفیان بن عیینه گوید: «من أبغض أباطالب فقد كفر». بر اساس این نص معتبر،

دشمنی با ابوطالب، کفر است.

۳. امام احمد بن حسین موصلی حنفی (مشهور به ابن وحشی) در شرح خود بر شهاب الاخبار، گوید: «بغض ابی طالب کفر.» همین سخن را علامه علی اجهوری مالکی در فتاوی خود گفته است.

۴. ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری بشرح صحیح البخاری ضمن قصه وفات ابوطالب، کلام سهیلی از قول مسعودی را آورده که ابوطالب مسلمان بود.

۵. مأمون الرشید عباسی عقیده به اسلام ابوطالب را با سوگند به خدا ابراز می‌کرد، و به شعر حضرتش استناد می‌نمود:

نصرتُ الرسول رسول الملّیک بیض تلالا کلمع البروق
أذبُّ و أحمی رسول الإله حمایة حامٍ علیه شفیق

این اشعار، اعلام یاری ابوطالب از پیامبر است که ابن اسحاق در سیره خود و طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۲۶ سوره انعام آورده‌اند.

۶. شیخ شهاب احمد هراوی حنفی (دانشور اهل حلب، متوفی ۱۲۲۴) در کتاب فتح الرحمن که در باره زندگی سیدنا علی کرم الله وجهه نوشته، می‌نویسد: پدرش عموی پیامبر بود، که این شعرها را در حمایت از پیامبر سرود: *والله لن یصلوا إلیک بجمعهم... الی آخر.* آنگاه گوید که پیامبر در هنگام وفاتش کلمه توحید را به او تلقین کرد. و در روایت عباس آمده که او چنین گفت.

۷. علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی ذیل آیه «انک لا تهدی من احببت» گوید: اجماع مفسران بر آن است که نزول این آیه در شأن ابوطالب صحیح نیست.

۸. علامه تلمسانی در حاشیه خود بر شفا گوید: یاد کردن ابوطالب سزاوار نیست مگر بدین سان که حمایت و یاری او از پیامبر به گفتار و کردار یاد شود. بدگویی از او موجب ایدای پیامبر می‌شود که آزاردهنده پیامبر، کافر است.

۹. علامه احمد زینی دحلان گوید: بدگویی به ابوطالب، هم پیامبر گرامی را می‌آزارد و

هم فرزندان ابوطالب را که در هر زمانی موجودند. و پیامبر فرمود: «لا تؤذوا الأحياء بسبب الأموات.»

۱۰. علامه احمد بن عبدالله میر غنی مفتی حنفیان در مکه نوشت: ادعای گروهی بر اینکه عدم نجات ابوطالب، اجماع اهل تسنن است، صحیح نیست. بلکه بسیاری از اهل سنت قائل به نجات اویند، از جمله: قرطبی، سبکی و شعرانی.

۱۱. امام نحیر، محمد ابوالهدی صیادی رفاعی کتابی نوشته است با عنوان «السهم الصائب لکبد من آذی اباطالب». این کتاب را در شمار تألیفات خود در مقدمه کتاب دیگرش «تنویر الأبصار فی طبقات السادة الرفاعية الاخيار» (چاپ قاهره: مطبعة محمد افندی مصطفی، ۱۳۰۶) یاد کرده است.

۱۲. مناوی در شرح الجامع الصغیر سیوطی، ذیل حدیث «أهون أهل النار عذابا...» از قول زمخشری می نویسد: شگفتا! آیا ابوطالب، گمنام تر از دیگر عموهای پیامبر بود تا آنجا که اسلام حمزه و عباس، آشکار شد و اسلام ابوطالب مخفی ماند؟!

عماد سرور به او پاسخ می دهد: ابوطالب گمنام نبود، بلکه حکمت و عقل برتر و زیرکی والا و نظر صائب او نسبت به محیط پیرامونش اقتضا می کرد که چنان کند، چرا که او سرور و حکیم قریش بود.

۱۳. وزیر کاتب، منصور بن حسین آبی (وزیر معتضد عباسی) در کتاب نثر الدر ص ۱۸۴ گوید: ابوطالب در باره توحید، به نظم و نثر، فراوان سخن گفته است، از جمله:

والله لا أخذل النبیّ و لا یخذه من بنیّ ذو حسبی

این بیت، علاوه بر توحید، ایمان او به پیامبر و اعلام حمایت او از پیامبر را نیز می رساند.

۱۴. یوسف بن اسماعیل نبهانی قاضی القضاة بیروت، قصیده ای دارد که در «المجموعه النبھانیة» آورده است. (متن قصیده در سطور آغازین این مقاله، نقل شد)

۱۵. محمد سعید عرفی شافعی مشهور به «مفتی الفرات» (م ۱۹۵۶) که دانشوری یگانه در زمان خود بود، اسلام ابوطالب را در جزء اول کتابش «شرح ریاض الصالحین» (مخطوط) ثابت کرده است. این مطلب را فرزندش حیدر محمد سعید در کتاب *ابوطالب بطل الاسلام* ص ۱۶۰ یادآور شده است.

۱۶. علامه احمد خیری حنفی مصری در کتاب *مقالات الكوثري* گوید: با وجود احترام خاصی که برای استادم محمد زاهد کوثری قائل بودم، در برخی موارد با او مخالفت علمی داشتم، بدون اینکه سبب کدورت شود. یکی عقیده من به نجات ابوطالب، دیگری عقیده به افضلیت سیدنا علی بر سیدنا ابوبکر. (مقالات الكوثري. قاهره: المكتبة الازهرية للتراث، ص ۷۷)

احمد خیری در موضوع اول، کتاب «ابوطالب رضی الله عنه» و در موضوع دوم کتاب *«القول الجلی فی افضلیة علی»* را نگاشت.

۱۷. منصور علی ناصیف صاحب *التاج الجامع للاصول* (ذیل شرح سوره توبه) عقیده خود را بیان می‌دارد که ابوطالب، مسلمان از دنیا رفته است.

۱۸. توفیق الحکیم، نویسنده مشهور، در کتاب «محمد رسول الله» (بیروت: دار الكتاب اللبناني) با اعتماد به حدیث عباس، می‌گوید: ابوطالب در لحظات آخر، شهادتین را گفت.

۱۹. از علامه ازهر، نجم الدین سبسی شنیدم که گفت: ابوطالب مسلمان از دنیا رفت، رضی الله عنه.

۲۰. از علامه حبیب جفری شنیدم که ضمن درسی در باره وفات خدیجه و ابوطالب، در باره ابوطالب گفت: فرضی الله عن ابي طالب و أرضاه. (از لوح فشرده او تحت عنوان «خطبة أبي طالب أثناء خطبته خديجة لرسول الله» نقل شد)

۲۱. علامه شیخ یوسف هاشم رفاعی گوید: بر حسب حدیث و اخبار، ابوطالب مؤمن

۱. در باره او بنگرید: کتاب *مفتی الفرات* نوشته احمد شوخان.

بوده است. (مجله المنبر، سال ۱ شماره ۵، رجب ۱۴۲۱)

۲۲. محمد بن سلام جمحی (۱۳۹-۲۳۱) در کتاب *طبقات فحول الشعراء* با اشاره به شعرای مکه ^۱نه شاعر نام برده و گوید: پنج تن از آنان اسلام آوردند، که ابوطالب را در شمار آنان می آورد.

۲۳. بارها بر فراز منبر، از شیخ محمود حوت امام و خطیب مدرسه علوم دینی کلتاویه حلب شنیدم که پس از نام ابوطالب، عبارت «رضی الله عنه» و پس از نام علی بن ابی طالب، عبارت «رضی الله عنهما» به کار می برد. استاد محمد نبهان نیز چنین عقیده داشت. شیخ ابوالنور خورشید نیز در منبر چنین تعبیر می کرد.

۲۴. شیخ رشید راشد تادفی حلبی در کتابش «السیرة المرضیة» (ج ۱ ص ۹۳) پس از اینکه ادله روشن بر ایمان ابوطالب آورده، گوید: «اگر به فرض در عقیده به ایمان ابوطالب به خطا رویم، بهتر از آن است که در عقیده به کفرش درست گفته باشیم، زیرا ایمانش دیدگان پیامبر را روشن می کند».

۲۵. خالد محمد خالد در کتابش «فی رحاب علی» (قاهره: مکتبة الأنجلو المصریة، ۱۹۶۶، ص ۲۳-۲۹) گوید:

ابوطالب به رسول ایمان آورد که سخنش را بگوید و دعوتش را برساند. بدین روی در برابر قریش ایستاد، زمانی که سکوت را بر پیامبر تحمیل می کردند. اگر ابوطالب مورد برادرزاده اش تردید می داشت، او را یاری و پشتیبانی نمی کرد. این یاری از روی حق جویی بود نه خویشاوندی. ابوطالب در حالی دیده از جهان بست که قلبش سرشار از گرایش به دین جدید و مهربانی نسبت به رسول مجید و پیوند با حضرتش بود.

۲۶. استاد عمر زیتونی حلبی با عقیده به ایمان ابوطالب مرا به تألیف این کتاب، تشویق می کرد. همچنین استاد بدرالدین بن عبدالرحمن سبسی رفاعی - که خود و پدرش

۱. نقل از: مختصر طبقات فحول الشعراء، علی ابوزید. وزارة الثقافة، ۱۹۸۵، ص ۱۶۵.

عارف بالله بودند - وقتی در شهر حمص کتابم را دید، بسیار خوشنود شد.

۲۷. دکتر محمود عکام را در دفترش در مسجد التوحید شهر حلب دیدم. در باره ایمان ابوطالب از او پرسیدم. گفت: مسلمان باید مبلغ حق باشد. ابوطالب نیز دعوتگر به سوی حق و اسلام بود. پس بی‌شبهه مسلمان است. این عقیده ماست که به طلابمان در درسها و سخنرانی‌ها می‌گوییم.

۲۸. سید هاشم حلاق رفاعی حموی را در خانه‌اش دیدم. در مسجد الهدائیة در شهر حماة سوریه با او در باره ایمان ابوطالب سخن گفتم. گفت: این مطلب، امری بدیهی است و در نظر اهل فهم و تحقیق، نیاز به بحث و بررسی ندارد.

۲۹. نزد عالم شهیر، شیخ محمد سعید کحیل، در حمص رفتم. به من گفت: ما به ایمان ابوطالب عقیده داریم. ما در باره ابوطالب همان را می‌گوییم که در سیره ابن هشام آمده است. به کسی که ایمان ابوطالب را باور ندارد، می‌گوییم: چه می‌گویی در باره بزرگ مردی که تا زمانی که زنده بود، از رسول خدا یاری و دفاع کرد، و پیامبر سال وفات او را عام الحزن اعلام فرمود؟ کسی که چنین سروده است:

و لقد علمت بأنّ دین محمد من خیر أديان البرية دینا

و سرود:

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمداً رسولاً كموسى صحّ ذلك فى الكتب

باید اندیشید تا به پاسخ درست رسید.

۳۰. شیخ اسماعیل طرابلسی را در شهر حلب دیدم. نزد او رفتم در حالی که استادام احمد مهدی صیادی رفاعی نزدش بود. به یکی از خطبا می‌گفت: در مورد هر کس که عقیده به کفر والدین پیامبر و ابوطالب دارد، از سوء عاقبت باید ترسید؛ زیرا آنها بهشتی هستند. این را از راه علم و کشف به دست آورده‌ام. و تکفیر مسلمان روا نیست، چنانکه روشن است.

دکتر سرور ذیل جمله «علم و کشف» و برای توضیح آن می‌نویسد: امام حافظ

ابوالعلا مبارکپوری در مقدمه خود بر شرح سنن ترمذی تأکید کرده که به رؤیای پیامبر می توان احتجاج کرد و چنین حدیثی صحیح است، و نیز بر اساس کشف چنین حدیثی صحیح است و می توان بدان احتجاج کرد.

۳۱. امام محمد ابوزهره در کتاب خاتم النبیین (قاهره: دار الفکر العربی ج ۱ ص ۳۹۴) عقیده خود را بدین سان می نگارد:

هرگز ممکن نیست که ابوطالب مشرک باشد، زیرا سخنان قریشیان را زشت دانست و دعوت توحید را تأیید کرد، و همان آزارهایی را که مؤمنان صادق تحمل کردند، او نیز به جان پذیرا شد. من به خود اجازه می دهم که با حافظ ابن کثیر مخالفت کنم در این سخن که ابوطالب را کافر دانست. و می گویم: علم ابوطالب با تصدیق و اذعان قلبی همراه بود.

۳۲. استاد محمد منذر لطفی رئیس اتحادیه نویسندگان عرب در حماة در قصاید خود بر ایمان ابوطالب تأکید کرده است.

۳۳. مربی بزرگ صلاح زعبی حسنی را در طرابلس لبنان دیدم و او سخن محمد ابوزهره را با تأیید برایم بازگفت.

۳۴. بیشتر آل گیلانی (بازماندگان عبدالقادر گیلانی که نسبشان به سیدنا حسن بن علی علیه السلام می رسد) را دیده ام و با آنها معاشرت کرده ام. بیشتر آنها - چه فرهیخته و چه عامی - به نجات جدشان ابوطالب رضی الله عنه عقیده دارند.

۳۵. عالم نحیر شیخ احمد عادل خورشید امام جماعت مسجد عبدالرحمن بن ابی بکر در دمشق و خطیب مسجد العارف بالله (پس از دیدن نسخه کتاب عماد سرور) در سخن خود در مقدمه کتاب، در این مورد گوید:

هیچ کس را نرسد که بر نسب حبیب اعظم و خاندان بزرگوار او غبار شبهه ای بیفکند که شایسته پیامبر و نسب شریف او نباشد. عماد سرور با این کتاب، سرور و شادمانی را

در دل هر مسلمانی که نسبت به رسول خدا غیرت دارد، افکنده است.

۳۶. راتب عبدالواحد پژوهشگر اسلامی و خطیب مسجد فتح دمشق در مقدمه مفصل خود بر کتاب عماد سرور می‌نویسد:

عقیده به ایمان ابوطالب، پیروان مذاهب و گروهها را به هم نزدیک می‌سازد، در حالی که تکفیر آن جناب سبب ایذای پیامبر، ضعف و پراکندگی امت و دوری از حقیقت می‌شود. من بر مبنای مطالعات خود در سیره شریف نبوی و بررسی اشعار و اقوال ابوطالب، با قاطعیت به ایمان ابوطالب پی برده‌ام و نظر قاضی بزرگ محمد حیدر عرفی را در مورد ایمان آن جناب تأیید می‌کنم.

وی برخی از ادله خود را چنین بر می‌شمارد:

یک. حمزه و عباس مانند ابوطالب مدتی ایمان خود را پنهان داشته بودند. ابتدا حمزه اسلام خود را آشکار کرد و سپس عباس، اما ابوطالب - بر اساس روایات ارجح - اسلام خود را به شکل علنی ابراز نکرد. اما پژوهشگر به راحتی به ایمان ابوطالب می‌رسد و می‌بیند که او بیش از برادران خود به دفاع از پیامبر برخاست.

دو. کارهایی زشت مانند شرب خمر، بت پرستی، سوگند خوردن به لات و غزّی و آزدن پیامبر (چنانکه از ابولهب نقل شده) هرگز از او گزارش نشده است. از عدل الهی دور است که مؤمن را مانند مجرم بداند.

سه. به روایت ابن سعد در *طبقات* (ج ۱ ص ۱۲۵) پیامبر می‌فرمود: «کلّ الخیر أرجو لأبی طالب» و خداوند، دعای رسول خود را بر نمی‌گرداند.

چهار. پیامبر در باره ابوطالب می‌فرمود: «تنفعه شفاعتی.» در حالی که خداوند متعال در مورد مشرکان و کافران می‌فرماید: «فما تنفعهم شفاعة الشافعين.» (مدثر ۴۸)

پنج. اگر ابوطالب مشرک بود، پیامبر بانوی مؤمن و زاهد و متقی و مؤمنی مانند فاطمه بنت اسد را - که هیچ کس در ایمان و فضیلت او سخنی مخالف ندارد - در قید

نکاح او نگاه نمی‌داشت.

شش. اگر ابوطالب کافر بود، هرگز آن همه اشعار را در باب توحید الهی و نبوت پیامبر نمی‌سرود.

هفت. خطبه ابوطالب هنگام تزویج خدیجه با پیامبر گواه ایمان اوست که با این جمله آغاز می‌شود: الحمد لله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم و زرع اسماعیل ... تا آخر که در متون معتبر آمده است.

هشت. پیامبر، سال وفات او را عام الحزن دانست. چنین موضعی از پیامبر، نسبت به یک مؤمن صادق است نه کافر مشرک. چنانکه کافران و مشرکان، از رحلت او اظهار شادی کردند.

نه. محبت ابوطالب به پیامبر در دوران کودکی زبانزد است. آیا گوشت و پوست والاترین پیامبر خدا با طعام و شراب مشرکان نشو و نما می‌کند؟

ده. پس از سه سال محاصره مشرکان نسبت به پیامبر و همراهانش، ابوطالب همراه با آنان کنار کعبه رفت، دست به دعا برداشت و گفت: «اللهم انصرنا ممن ظلمنا و قطع أرحامنا و استحلّ منّا». این عبارات، بر کفر گوینده‌اش دلالت می‌کند یا ایمان او؟

یازده. سخن گفتن از کفر ابوطالب چه نتیجه‌ای جز ایذای پیامبر و آزدن گروهی از مسلمانان دارد؟ بعلاوه، اهل سنت در مورد عدم ایمان ابوطالب اتفاق نظر ندارند. عقیده اسلامی بر مبنای یقین برپا می‌شود، نه ظنّ و گمان. خدای حکیم می‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا یغنی من الحقّ شیئاً.» (نجم ۲۸)

دوازده. نصوصی که بر کفر ابوطالب دلالت دارد، به درجه تواتر نمی‌رسد؛ بلکه در برابر نصوص معارض آن تاب پایداری ندارد. زیرا نصوص معارض که دالّ بر ایمان آن جناب است، زیادتر و منطقی‌تر است. مثلاً امام بخاری قصه وفات ابوطالب را ضمن فصل «مناقب الصحابة» آورده است. لذا او را در شمار صحابه می‌داند، و در نظر بخاری،

تمام صحابه مؤمن هستند. امام مسلم نیز قصه ابوطالب را ضمن باب «شفاعۃ النبی لأبی طالب» آورده و روشن است که شفاعت پیامبر، شامل کافران نمی‌شود.

سیزده. راویان بیشتر روایات ذمّ ابوطالب، اموی خالص هستند. بنی‌امیه فقط به دلیل کینه‌های دیرینه نسبت به بنی‌هاشم خصوصاً علی و پدر و فرزندان، این گونه نسبتها را بیان کرده‌اند.

چهارده. راوی قصه وفات ابوطالب، مسیب بن حزن است که بیش از ده سال بعد از وفات آن جناب، اسلام آورده است، نه شاهد وفات او بوده و سماع او از ابوطالب روشن است. آیا علوم شریعت را باید از مشرک فرا گیریم؟ خصوصاً اینکه نمی‌دانیم این اخبار را زمانی روایت کرده که مشرک بوده یا مؤمن.

پانزده. روایت ابوهریره که مسلم در قصه وفات ابوطالب روایت کرده، چند مشکل دارد:

الف. حدیث مرسل است و نمی‌توان بدان احتجاج کرد.

ب. ابوهریره اهل یا ساکن مکه نبوده، نه در زمان رحلت ابوطالب و نه پس از آن. او اهل یمن بود و سال هفتم هجری (سال خیبر) اسلام آورد و اهل صقه بود. لذا در زمان اسلام آوردن جوان بود، نه حدیث شنیده بود و نه زمان وفات ابوطالب را درک کرده بود. پس چگونه این رویداد را روایت می‌کند؟

ج. در زمانی که ابوطالب در مکه از دنیا رفته، ابوهریره دو یا سه ساله بوده است. لذا بر مبنای قواعد علم الحدیث، روایاتش مورد قبول نیست.

شانزده. اما در باره نزول آیه «ما کان للنبی و الذین آمنوا ...» (توبه ۱۱۳) در مورد ابوطالب، باید گفت:

الف. ابوطالب در مکه درگذشت، اما آیه مدنی است.

ب. آیه عام است و تخصیص نخورده است. در برابر سوره‌ای که بطور خاص، از

ابولهب نام برده است.

هفده. بخاری و مسلم، معصوم نبوده‌اند که تمام احادیثشان صحیح باشد. لذا احتمال خطا در مورد آنها می‌رود، در حالی که سنت نبوی به اتفاق امت، معصوم است. ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری ص ۴۸۸ از قول ابن ابی جعفر می‌نویسد: محمد بن اسماعیل بخاری به من گفت: گاهی حدیث را در بصره می‌شنیدم و در شام می‌نوشتیم. و گاه حدیث را در شام می‌شنیدم و در مصر می‌نوشتیم. گفتم: حدیث را تمام می‌نوشتی؟ بخاری سکوت کرد.

لذا آنچه بخاری روایت کرده، دقیق و عین لفظ نیست.

حتی خود صحابه نیز کلامی را که از پیامبر شنیده‌اند، به عین الفاظ نقل نکرده‌اند. یک نمونه آن اینکه: در صحیح بخاری، کتاب النفقات، باب وجوب النفقة علی الأهل و العیال، آمده که ابوهریره خبری از پیامبر نقل کرد، با عنوان: سمعت رسول الله، یا: قال رسول الله. شنوندگان به شگفت آمدند و حیران ماندند و پرسیدند: آیا خودت این را از پیامبر شنیدی؟ گفت: این از کیسه ابوهریره است.

شارحان حدیث، عبارت «کیسه ابوهریره» را به این معنی می‌دانند که احادیث را نقل به مضمون می‌کرد. ابن حجر در مقدمه فتح الباری ص ۳۸۱ گوید که غلط، از راویان پیش می‌آمد، گاهی زیاد و گاه کم.

پس غلط از ناحیه راویان ممکن است. نمونه‌هایی از امام بخاری و امام مسلم در این جهت موجود است که راتب عبدالواحد نقل و نقد کرده، آنگاه می‌گوید که شگفت است از برخی عالمان اهل تسنن که هر کسی را که حدیثی از صحیح بخاری یا مسلم را رد کند، کافر یا فاسق می‌دانند!

راتب عبدالواحد آنگاه کلامی از یوسف قرضاوی می‌آورد بدین مضمون که انکار حدیث بخاری یا مسلم، کفر نیست. و پس از آن می‌افزاید که حدیث ضحضاح را

می‌توان منکر شد، در حالی که به مبانی اهل تسنن وفادار بود.

۳۷. بدر الدین بن عبدالرحمن سبسی رفاعی حموی امام جماعت مسجد صوفی شهر حمص گوید:

پژوهش در موضوع سیره ابوطالب رضی الله عنه - پدر گرامی سیدنا علی کرم الله وجهه - (ثمره‌ای مبارک از درختی پاک نهاد) خود را بر درون واقعیت معاصر تحمیل کرده است.

این بحث میان عالمان مسلمان (از شیعه و سنی) روی داده، از اعتقاداتی که در نظر جاهلان گره خورده است. ولی اهل تحقیق به آسانی می‌توانند گره گشایند، با ضمیمه کردن اندیشه‌ها و محبت‌ها به یکدیگر.

ابوطالب، شاخه‌ای است از درختی پر برکت، که تا آخرین لحظه وفات، از پیامبر دفاع و حمایت و یاری می‌کرد. آن جناب در جهت حمایت پیامبر می‌گفت: «لن تزالوا بخیر ما سمعتم من محمد و ما اتبعتم أمره فاتبعوه و أعینوه ترشدوا.» (طبقات، ابن سعد، ج ۱ ص ۱۲۸، چاپ دار صادر) خدایی که احسان نیکوکاران را تباه نمی‌سازد، نیکوکاری ابوطالب را - که در شمار برترین احسانها است - هرگز تباه نمی‌سازد.

۳۸. محمد ناصر سید طه حسنی رفاعی حلبی گوید:

ایمان ابوطالب امری بدیهی است. او آشکارا مؤمن است. ولی ناخوشنودی و حسادت نسبت به سیدنا علی بن ابی‌طالب - امیر المؤمنین و یعسوب الاولیاء - و نسبت به آل بیت مطهر، رضی الله عنهم اجمعین سبب انکار این مطلب بدیهی شد.

۳۹. عماد سرور، خاستگاه تأکید بر عدم ایمان ابوطالب را حسد نسبت به اهل بیت می‌داند، و در این زمینه اشعار استادش سید محمد ابوالهدی افندی صیادی رفاعی را می‌آورد که در وصف اهل حقد و حسد نسبت به اهل بیت گوید:

و لا هدی رأوه و لا کتاب	أراد الحاسدون بغير علم
لعمرک ذا من العجب العجاب	سقوط مقام أبناء التهامی

بنو المختار سادات البرایا
 علوا بالمصطفی قدرأ و فیه
 و سادوا الخلق أعراباً و عجمأ
 و بغضهم الخسارة يوم حشر
 و تنقیص احترامهم ضلال
 و کیف و جدھم عالی الجناب
 رقوا حتی إلى كشف الحجاب
 و قد سبقوا الوری فی کل باب
 و حبھم الذخيرة للحساب
 و هل بعد الضلالة من ثواب؟

رفاعی به آنان خطاب می‌کند که لعن یزید را جایز نمی‌دانند، فقط به این دلیل که هنوز برای آنها ثابت نشده که او در جنایات کربلا دست داشته باشد؛ آنگاه به آنها می‌گوید: ما نسبت به خبر کفر ابوطالب همین گونه‌ایم، و چون خبر کفر آن جناب برایمان ثابت نشده، از بدگویی به او زبان را باز می‌داریم، علاوه بر این که اشعار او که سراسر ایمان به توحید و نبوت است، در برابر اشعار یزید که همه سخن کفر و فسق است.

۴۰. وجود اخبار قصه ابوطالب در کتاب بخاری و مسلم، دستاویزی برای عده‌ای شده تا به مسئله کفر او دامن زنند و راه بحث و گفت و گو در این مورد را ببندند، بلکه انکار کفر آن جناب را کفر بدانند، چون انکار حدیث بخاری و مسلم است. عماد سرور در این زمینه سخن برخی از اساتید علم الحدیث را می‌آورد.

دکتر یوسف قرضاوی در گفتاری تحت عنوان «مبادئ أساسية فكرية و عملية فی التقريب بين المذاهب» گوید: ردّ احادیث آحاد به جهت شبهه‌زا بودن، موجب کفر نمی‌شود. یکی از خطاهای رایج میان بعضی از نوخاستگان در علم، و شتابندگان در فتوا، تکفیر کسانی است که بعضی از احادیث صحاح از اخبار آحاد را که بخاری و مسلم روایت کرده‌اند، به جهت برخی شبهات در آنها انکار می‌کنند. اما وجهی نداریم

که کسی را به دلیل این امر، کافر بدانیم. (مجله: الثقافة الاسلامیة، چاپ دمشق، شماره ۷، ص ۶۴)

خانم دکتر جواش الهرش در کتاب «خبر الآحاد و أثره فی اختلاف الفقهاء» (شارقه: مکتبة الصحابة، ص ۶۱) می‌نویسد: در خبر آحاد، احتمال عدم صحت می‌رود. امثال امر شرع اقتضا

می‌کند که در باره آن به روش علمی تحقیق شود تا مکلف در مورد آن بر اساس یقین عمل کند و از خطا در امان بماند. چنانکه اعتماد بر خبر آحاد و ریختن خون دیگران بر مبنای آن، با وجود احتمال عدم صحت، نه مصلحت، که محض مفسده است.

عماد سرور می‌افزاید که تمام اخبار کفر ابوطالب که بخاری و مسلم و دیگر محدثان آورده‌اند، اخبار آحاد است که منکر آن را نباید به دلیل انکارش کافر دانست. در حالی که برخی از بزرگان علم الحدیث اهل تسنن مانند قرطبی، شعرانی، برزنجی و زینی دحلان برای آن وجه تأویل یافته و دلالتی بر ایمان ابوطالب، از آن استخراج کرده‌اند.

به عنوان حسن ختام این مقاله، به این نکته اشارت می‌رود که عماد سرور، خلاصه‌ای از تمام مباحث خود را در قالب قصیده‌ای - که بیش از هفتاد بیت دارد - جای داده که در پایان کتاب *صحوة الطالب* آورده است. این قصیده خود، محور گفتار دیگری است که در جای خود باید بدان پرداخت.

ناگفته‌هایی از تاریخ ابوطالب علیه السلام: تحلیل گزارش تاریخی خرگوشی (م ۴۰۷)

سید نبیل الحسنی / عبدالحسین طالعی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۶۲-۷۲

ناگفته‌هایی از تاریخ ابوطالب علیه السلام: تحلیل گزارش تاریخی خرگوشی (م ۴۰۷)

سید نبیل الحسنی

ترجمه و تلخیص: عبدالحسین طالعی *

چکیده: نگارنده متن تاریخی ابوسعید عبدالملک خرگوشی (متوفی ۴۰۷ قمری) در کتاب شرف المصطفی در مورد ابوطالب بن عبدالمطلب را تحلیل کرده و نتیجه می‌گیرد که بر اساس این گزارش، ابوطالب سومین فردی است که پس از حضرت علی و خدیجه علیها السلام اسلام را پذیرفته است. مقدمه‌ای کوتاه در مورد دخالت حاکمان در تاریخ اسلام و شرح حال کوتاه مؤلف در آغاز گفتار آمده است. **کلیدواژه‌ها:** خرگوشی، ابوسعید (متوفی ۴۰۷ قمری)؛ شرف المصطفی (کتاب)؛ ابوطالب بن عبدالمطلب - سیره؛ حسنی، نبیل - آثار؛ تاریخ اسلام - دخالت‌های حاکمان.

*. عضو هیئت علمی دانشگاه قم، دانشجوی دوره‌ی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران taleie20@gmail.com

آشنایی با نبیل الحسنی

نبیل الحسنی از پژوهشگران معاصر کربلا است که سالها با معاونت پژوهشی عتبه حسینی در کربلا همکاری داشته و حاصل این همکاری دهها کتاب است که بیشتر آنها را عتبه حسینی منتشر کرده است. برخی از آنها به شرح زیر است:

۱. الجمال فی عاشوراء: درسه جمالیه وصفیه لواقعه الطف، ۱۴۳۳.
۲. المولود فی بیت الله الحرام: علی بن ابی طالب علیه السلام ام حکیم بن حزام ؟ ۱۴۳۳
۳. الاستراتیجیه الحریبه فی معرکه عاشوراء بین تفکیر الجند و تجنید الفکر ۱۴۳۵
۴. الانثروبولوجیا الاجتماعیه الثقافیه لمجتمع الکوفه عند الامام الحسین علیه السلام ۱۴۳۰
۵. الشیعہ والسیره النبویه بین التدوین والاضطهاد: شیخ کتاب السیره محمد بن اسحاق انموذجا ۱۴۳۰
۶. تکسیر الاصنام بین تصریح النبی و تعظیم البخاری ۱۴۳۳.
۷. خدیجه بنت خویلد امه جمعت فی امراه ۱۴۳۲، ۴ ج.
۸. الیحموم فرس الامام الحسین علیه السلام فی عاشوراء ۱۴۲۹.
۹. باب فاطمه صلوات الله وسلامه علیها بین سلطه الشریعه و شریعه السطه.
۱۰. ثقافه العید والعیدیه ۱۴۳۵.
۱۱. حرکه التاریخ و سننه عند علی و فاطمه علیهما السلام: درسه اسلامیه معاصره ۱۴۳۰.
۱۲. حقیقه الاثر الغیبی فی التربه الحسینیة ۱۴۳۳.
۱۳. دعاء الامام الحسین علیه السلام فی یوم عاشورا: بین النظریه العلمیه و الاثرالغیبی. درسه اسلامیه معاصره ۱۴۳۱، ۲ ج.
۱۴. سبا یا آل محمد، درسه فی تاریخ سبی النساء و عله اخراج الامام الحسین عیاله الی کربلاء ۱۴۳۳.

۱۵. هذه فاطمه صلوات الله و سلامه عليها: و هي قلبی و روحی التي بين جنبي النبي

المصطفى ﷺ ۱۴۳۴، ج ۸

۱۶. وفاه رسول الله و موضع قبره و روضته بين اختلاف اصحابه و استملاك ازواجه،

دراسه فى التاريخ و روايه الحديث ... ۱۴۳۴

۱۷. ظاهره الاستقلاب فى النص النبوى والتاريخى: حديث سد الابواب انموذجا ۱۴۳۵

۱۸. ما اخفاه الرواه من ليله المبيت على فراش النبي ﷺ ۱۴۳۳

۱۹. موجز السيرة النبويه ۱۴۳۳

کتاب «ابوطالب ثالث من أسلم» یکی از آثار نبیل الحسنی است که بر اساس گزارش تاریخی ابوسعید خردگوشی مورخ اهل تسنن (متوفی ۴۰۷) در باره ابوطالب نگاشته است. این کتاب را عتبه حسینی به سال ۱۴۲۹ منتشر کرده است که در این گفتار، ترجمه و تلخیص آن را می خوانیم.

مقدمه

دخالت حاکمان اموی و عباسی در تغییر تاریخ، یکی از اقدامهای آنان برای توجیه اقدامهایشان بود. آنان وقتی کارنامه آلوده خود را قابل انطباق با سیره مقدس نبوی ندیدند، کوشیدند تا گزارش سیره حضرتش را دستکاری کنند. بدین روی اقدامهای مختلفی انجام دادند؛ به عنوان نمونه:

الف. ابوالفرج اصفهانی می نویسد: خالد قسری - که از سرکردگان بنی امیه بود^۱ - از یکی از گزارشگران دیوان خواست که برایش سیره ای بنویسد. کاتب گفت: وقتی من به سیره علی بن ابی طالب می رسم، آیا او را یاد کنم یا نه؟ گفت: نه، مگر اینکه چهره اش را

۱. خالد بن عبدالله قسری ابوالهیشم جبلی از سوی ولید بن عبدالملکه امیر مکه و از سوی هشام بن عبدالملکه امیر عراقین بود. (ابن عساکر ج ۱۶ ص ۱۲۵) ذهی او را ناصبی دانسته که مردمان را شکنجه می داد و می کشت. (ذهبی، الکاشف ج ۱ ص ۳۶۶) نیز او را ناصبی و ستمگر می داند. (میزان الاعتدال ج ۱ ص ۶۳۳: تاریخ الاسلام ج ۸ ص ۶۳)

در نهایت بدی و زشتی نشان دهی. (ابوالفرج، ج ۲۲ ص ۱۵؛ ابن صباغ ج ۱ ص ۵۳)^۱

ب. در دولت بنی عباس، همین سیاست ادامه یافت، گرچه آشکارا نبود. نخستین کسی که بطور منظم به تدوین سیره پرداخت، محمد بن اسحاق بود تا آنجا که به عنوان «شیخ السیره» لقب گرفت. مهمترین منبعی که اثر او را نگاه داشته، سیره ابن هشام است که در مقدمه خود، به ادعای اختصار و تهذیب، به مطالبی از ابن اسحاق اشاره می‌کند که در سیره ابن اسحاق بوده، ولی نه مستند قرآنی دارد و نه شاهدی بر آن داریم، همچنین اشعاری که هیچ یک از اهل ادب روایت نکرده اند. نیز مطالبی که بعضی را خوش نمی‌آید. (ابن هشام ج ۱ ص ۲) به دلیل این دستکاری که ابن هشام در سیره ابن اسحاق روا داشته، کار او را به خود نسبت داده، گرچه منبع اصلی آن ابن اسحاق است.

در این میان، ماجرای ابوطالب، اهمیت ویژه‌ای دارد. تحریف شخصیت این بزرگ مرد، می‌توانست در فضای قبیله محور آن روز، تمام بنی‌هاشم را زیر سؤال ببرد، به ویژه چهره نورانی امام امیر المؤمنین علیه السلام را که کینه‌هایی از او در دل داشتند.

آری، آنجا که تاریخ صحیح سخن بگوید - تاریخی که دستخوش چنین تحریف‌ها و تغییراتی نشده - با گزارشی روبرو هستیم، که پیوند استوار میان پیامبر با عمویش را، حتی سالها پس از رحلت او می‌نمایاند.

در روایت صحیح آمده که در جنگ بدر، وقتی عبیده بن حارث زخمی شد، عمویش حمزه و امام علی علیه السلام او را نزد پیامبر بردند. چشم پیامبر که به او افتاد، اشک از دیدگانش جاری شد. عبیده گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت! آیا من شهید نیستم؟

فرمود: آری، تو نخستین شهید از خاندان من هستی.

عبیده گفت: اگر عمویت زنده بود، می‌دانست که من از او سزاوارترم به آنچه گفت.

۱. متن سخن خالد قسری حاوی جسارتی زشت به مقام مقدس امیر المؤمنین است که نگارنده، از ترجمهٔ عین آن معذور است.

پیامبر فرمود: کدام عمومی مرا نظر داری؟

گفت: ابوطالب که سرود:

كذبتهم وبيت الله نبراً محمد و لما نطاعن دونه و نناضل
و نصره حتى نصرع حوله و نذهل عن أبائنا و حلائل

پیامبر فرمود: نمی بینی که یک پسرش مانند شیر غرآن در رکاب خدا و رسول

می جنگد، و پسر دیگرش برای جهاد در راه خدا به سرزمین حبشه رفته است؟

گفت: یا رسول الله! آیا در این حالت (از این سخن) بر من خشم آوردی؟

فرمود: بر تو خشم نیاوردم، بلکه عمومی را که به یادم آوردی، اندوهگین شدم. (قمی ج

۱ ص ۲۲۶؛ مجلسی ج ۱۹ ص ۲۵۵؛ فیض ج ۲ ص ۲۸۱؛ حویزی ج ۲ ص ۱۳۲؛ مرتضی ج ۵ ص ۴۷) در نقلی از

طریق تسنن آمده که در این حال، پیامبر برای ابوطالب و عبیده دعای خیر کرد (ابن ابی

الحدید ج ۱۴ ص ۸۰؛ امینی ج ۷ ص ۳۱۶) در نقل دیگری از طریق تسنن آمده که عبیده گفت: کاش

ابوطالب زنده بود تا مصداق گفتارش را ببیند. (مصعب ص ۹۴)

اینک در این گفتار، می خواهیم برخی از حقایق مربوط به جناب ابوطالب را از یک

منبع تاریخی اهل تسنن مرور کنیم.

خرگوشی کیست؟

ابوسعید عبدالملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم نیشابوری واعظ ملقب به شیخ

الاسلام و مشهور به خرگوشی (منسوب به محله ای در نیشابور به نام خرگوش) از

بزرگان شافعی در سده چهارم بود. برای تحصیل علم به دمشق و بغداد و مکه سفر کرد.

آثاری نوشت، از جمله: *تفسیر کبیر، دلائل النبوة، الزهد، البشارة و النذارة*، شرف

المصطفی که یکی از مشهورترین کتابهای او در زمینه تاریخ و سیره پیامبر است. در

جمادی الثانیه ۴۰۷ در گذشت.

متن روایت خرگوشی

خرگوشی در مورد آغاز دعوت پیامبر می‌نویسد:

إِنَّ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ خَدِيجَةُ، فَقَامَتْ تَصَلِّيَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَجَاءَ عَلِيٌّ فَرَأَاهُمَا يَصَلِّيَانِ، فَدَخَلَ مَعَهُمَا الْإِسْلَامَ، فَقَامُوا ثَلَاثَتَهُمْ يَصَلُّونَ.

ثمَّ جَاءَ ابُوطَالِبٍ وَ هُم يَصَلُّونَ. فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَظْهَرْتَهُ يَا مُحَمَّدُ؟ قَالَ ﷺ: هَذَا دِينُ اللَّهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ، لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ غَيْرَهُ، فَإِنْ دَخَلْتَ مَعِيَ فِيهِ وَ إِلَّا فَاتَكُمُ عَلِيٌّ.

قال ابوطالب لعلی: ألا ترى إلى محمد ما يقول؟ قال: يا أبه! إنَّ محمداً ﷺ لصادق في ما يقول، و أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله.

قال ابوطالب: أقيما على ما أنتما عليه، فلن ينالكما أحد بسوء. و تتابع المسلمون، و أظهر الله دينه، و أعزَّ نبيه ﷺ.

(خرگوشی، شرف المصطفى، نسخه خطی ۱۸۸۷ مکتبه الاسد دمشق، میکروفیلم ۴۸۶۱، ص ۲۴)

نکات این گزارش

۱. گزارش نومسلمانان صدر اسلام را به ترتیب زمانی یادآور می‌شود. از خدیجه آغاز می‌کند، آنگاه علی، و سومین تن را که از آیین اسلام آگاه می‌شود، ابوطالب می‌داند.

۲. ابوطالب گفت: «ما الذي أظهرته؟»

این سؤال می‌رساند که ابوطالب، از نبوت برادر زاده‌اش آگاه بود و می‌دانست که نمازی که می‌گزارند، یکی از نشانه‌های همین دین جدید است. لذا پرسید: «ما الذي فعلته» بلکه سخن او، آشکار کردن این دین است.

در تأیید این استنتاج، نکات زیر را باید یادآور شد:

۱-۲. نشانه‌هایی که در شب و روز میلاد پیامبر روی داد و همگان دیدند. مانند: سقوط بتهای، خشکیدن دریاچه ساوه، و غیره. (مقریزی، ج ۴ ص ۶۰؛ قاضی عیاض، ج ۱ ص ۳۶۶؛ شنفی، ج ۸ ص

۳۸۳: ابن کثیر، السیره ج ۱ ص ۲۱۲) شنیطی ادعا می‌کند که این نشانه‌های شگفت، توجه همگان را به خود جلب کرده بود. (شنیطی، ج ۸ ص ۳۸۳)

آیا می‌توان پذیرفت که چنین صحنه‌هایی را که همگان دیده‌اند، ابوطالب ندیده و از آن بی‌خبر باشد؟

۲-۲. برکت از وجود مقدس پیامبر، از همان اوان کودکی دیده می‌شد، مانند آنچه زمان شیرخوردن نزد حلیمه سعديه آشکار شد. (ابن کثیر، البدایه ج ۲ ص ۳۳۴)، فرو نشستن سبیل به برکت حضرتش (ابن کثیر، سیره ج ۱ ص ۲۳۲)، معجزاتی که برای حضرت عبدالمطلب آشکار شد و آن گرامی به ابوطالب در مورد پیامبر توصیه کرد. (ابن سعد ج ۱ ص ۱۱۸؛ مقریزی ج ۴ ص ۹۷؛ ابن عساکر ج ۳ ص ۸۵)

۲-۳. ابوطالب خود شاهد معجزات برادرزاده‌اش در زمان کفالت خود بر آن گرامی قبل از نبوت بود.

به عنوان نمونه:

الف. هر زمان پیامبر با فرزندان ابوطالب بر یک خوان می‌نشست، برکت غذا را می‌دیدند. لذا ابوطالب به فرزندان خود می‌گفت: بر جای خود باشید تا فرزندان (محمد ﷺ) بیاید. وقتی حضرتش می‌آمد، پس از سیر شدن همگی باز هم غذا باقی می‌ماند که به نیازمندان می‌دادند. (ابن سعد ج ۱ ص ۱۲۰؛ ابن کثیر، سیره ج ۱ ص ۲۴۲؛ مجلسی ج ۱۵ ص ۴۰۷)

ب. شخصی از بنی لهب پیشگو بود. ابوطالب، پیامبر را زمانی که نوجوان بود، همراه خود آورد. پیشگو گفت: این نوجوان آینده‌ای درخشان خواهد داشت. (ابن هشام ج ۱ ص ۱۱۶؛ ابن کثیر، البدایه ج ۲ ص ۳۴۵)

ج. بحیرای راهب نشانه‌های شگفتی دید که به ابوطالب خبر داد. (طبری ج ۲ ص ۳۲؛ ابن اسحاق ج ۲ ص ۵۴؛ طبرسی ج ۱ ص ۶۵؛ ابن سید الناس ج ۱ ص ۶۲)

د. اشعار حضرت ابوطالب قبل از بعثت نشان می‌دهد که از همان زمان برتری‌هایی برای پیامبر قائل بود. از جمله در قصیده‌ای می‌سراید:

إذا اجتمعت يوماً قریش لمفخر
فإن حصلت أشراف عبد منافها
وإن فخرت يوماً فإن محمداً
هو المصطفى من سرّها و کریمها
فبعد مناف سرّها و صمیمها
ففی هاشم أشرافها و قدیمها

(ابن کثیر، البیایة ج ۲ ص ۳۱۷)

نیز می‌سراید:

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمداً نبياً کموسی خطّ فی أوّل الکتب

(ابن اسحاق ج ۲ ص ۱۳۸؛ ابن هشام ج ۱ ص ۲۳۵؛ کلینی ج ۱ ص ۴۴۹)

۲-۴. در گزارش خرگوشی دیدیم که وقتی ابوطالب پرسید: آنچه آشکار کرده‌ای چیست؟ پیامبر فرمود: این دین الهی است که برای خود برگزیده، و هیچ عملی از پیامبران و رسولان خود به غیر آن نمی‌پذیرد.

۳. پیامبر به ابوطالب فرمود: «فإن دخلت معی فیه؟» یعنی به ایشان پیشنهاد داد که اسلام آورد.

این پیشنهاد، پیشنهادی عادی نبود، بلکه عظمت شخصیت ابوطالب نزد پیامبر را می‌نمایاند. وگرنه با جمله‌ای دیگر می‌فرمود، مثلاً: هذا دین الله، بدون اینکه ارتباط پیامبران دیگر با این دین را تأکید کند. نیز باید به کلمه «معی» توجه شود که جایگاه ابوطالب را در این دین مبین نشان دهد.

۴. پیامبر به عموی خود فرمود: «وإلّا فاکتم علی»

اکنون باید پرسید که این درخواست کتمان برای چه امری بود؟ سه جواب می‌توان

داد:

۴-۱. این خبر را که من اسلام را بر تو عرضه کردم، کتمان کن.

در سیره نبوی آمده که پیامبر، پس از رحلت ابوطالب میان قبیله ثقیف رفت و سه تن از سران آنان را به اسلام فرا خواند. آنگاه از آنان خواست که خبر آمدن پیامبر را کتمان کنند. فرمود: «إذا فعلتم ما فعلتم فاکتموه علی» (طبرسی ج ۹ ص ۱۵۴؛ ابن کثیر، سیره ج ۲ ص ۱۵۱؛

ذهبی ج ۱ ص ۲۸۳)

احتمال می‌رود که در اینجا نیز از ابوطالب خواسته تا نصرت خود از پیامبر را کتمان کند.

۲-۴. شاید جمله صحیح، «فاکتمه علیه» بوده که به صورت «فاکتمه علی» تصحیف یا تحریف شده باشد. احتمال دستکاری در لفظ این گزارش، از سوی راوی یا یکی از کاتبان یا شخص خرگوشی می‌رود، تا با خبر جعلی ضحضاح که بخاری روایت کرده، سازگار شود. با توجه به نمونه‌های فراوانی از تصحیف و تحریف که در متون کتابها نقل شده است (فضلی ص ۱۷۹-۱۹۵)، این احتمال تقویت می‌شود.

۳-۴. درخواست پوشاندن شخص پیامبر از آزار مشرکان.

اما احتمال نخست، صحیح‌ترین احتمال به نظر می‌آید.

۵. گفت‌وگوی ابوطالب با امیرالمؤمنین علیه السلام در آن زمان نشان می‌دهد که او در آن زمان اسلام آورده بود.

پدر به پسر گفت: ألا تری إلی محمد ما یقول؟ (می‌بینی که محمد صلی الله علیه و آله چه می‌گوید؟) و پسر پاسخ می‌دهد: یا أبه! إنَّ محمداً صادق فی ما یقول، و أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله.

امیرالمؤمنین در اینجا اسلام خود را اظهار می‌دارد.

از این گفت و گو می‌فهمیم:

۱-۵. ابوطالب می‌خواست مطمئن شود که نماز گزاردن فرزندش نه از روی محبت نسبت به پسر عمویش و روابط عاطفی میان آن دو، بلکه از روی ایمان و عقیده است.

۲-۵. کلام امیرالمؤمنین علیه السلام دو جمله دارد: جمله اول اعلام اینکه پیامبر در مدعای خود صادق است، و کلام دوم الفاظ شهادتین. در اینجا حضرتش در کمال ادب و زیرکی شهادتین را به پدر آموخت، و تذکر داد.

۳-۵. ابوطالب به صراحت به پیامبر و علی علیهما و آلهما السلام می‌گوید که بر این

دین بمانید و وعدهٔ حمایت از آنها می‌دهد. این نوعی بیان زیرکانه است از اعلام اسلام آوردن، گرچه لفظ شهادتین را آشکارا به زبان نیاورده باشد.

۶. در اینجا کلام محمد ابوزهره استاد الازهر را می‌آوریم که در ضمن سیره نبوی به بحث مربوط به ابوطالب می‌رسد و چنین نتیجه می‌گیرد:

«ما چنین استنباط کرده‌ایم که ابوطالب هرگز مشرک نبوده است. زیرا مشرک کسی است که بتها را همراه با خدای واحد بپرستد. اما کردار و مواقف ابوطالب دلالت می‌کند که او هرگز بت نپرستیده و آن کار را باطل می‌دانسته است.» (ابوزهره ج ۱ ص ۵۳۰ و ۵۳۵)

منابع

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید. شرح نهج البلاغة. بیروت: دار إحياء الكتب العربية.
 ابن اسحاق، محمد. سيرة ابن اسحاق. معهد الدراسات و الأبحاث للتعريف.
 ابن سعد، محمد. الطبقات الكبرى. بیروت: دار صادر.
 ابن سید الناس. عیون الأثر. بیروت: عزالدین، ۱۴۰۶.
 ابن صباغ.
 ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق. بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵.
 ابن کثیر، السیرة النبویة. بیروت: دار المعرفة، ۱۳۹۶.
 ابن کثیر، البدایة و النهایة. بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸.
 ابن هشام، السیرة النبویة. قاهره: محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳.
 ابوزهره، محمد. خاتم النبیین.
 ابوالفرج، الاغانی.
 امینی، عبدالحسین. الغدير. بیروت: دا الكتاب العربی، ۱۳۸۷.
 حسنی، نبیل. ابوطالب ثالث من أسلم. كربلا: العتبة الحسينية المقدسة، ۱۴۲۹.
 حویزی، عبد علی. نور الثقلین.
 خرگوشی، عبدالملک. شرف المصطفى. نسخه خطی مکتبه الاسد دمشق، شماره ۱۸۸۷ خطی و ۴۸۶۱ میکروفیلم.
 ذهبی، سیر اعلام النبلاء. بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳.

- ذهبي، الكاشف.
- ذهبي، تاريخ الإسلام. بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤٠٧.
- شنقيطي، أضواء البيان. بيروت: دارالفكر، ١٤١٥.
- طبري، محمد بن جرير. تاريخ الامم و الملوك. بيروت: الاعلمي، ١٤٠٣.
- طبرسي، مجمع البيان. بيروت: الاعلمي، ١٤١٥.
- فضلي، عبدالهادي. اصول تحقيق التراث.
- فيض، محسن. تفسير الصافي.
- قاضي عياض، الشفا بتعريف حقوق المصطفى. بيروت: دارالفكر، ١٤٠٩.
- قمي، علي بن ابراهيم. تفسيرالقمي. قم: دار الكتب، ١٤٠٤.
- كليني، محمد بن يعقوب. الكافي. تهران: دار الكتب الاسلاميه، ١٤٠٩.
- مجلسي، محمد باقر. بحار الانوار. بيروت: مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣.
- مرتضى، جعفر. الصحيح من سيرة النبي الاعظم.
- مقرزي، امتاع الاسماع. بيروت: محمد علي بيضون، ١٤٢٠.

مصاحبه علمی مکتوب با حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ مرتضی فرج پور
درباره حضرت ابوطالب علیه السلام
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۷۳-۹۶

مصاحبه علمی مکتوب با حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ مرتضی فرج پور در باره حضرت ابوطالب علیه السلام^۱

چکیده: در این مصاحبه علمی مکتوب، نگارنده در باره جایگاه ابوطالب در آیات و روایات، اشعار ابوطالب، دیدگاه عالمان شیعه و سنی در باره ابوطالب، معرفی چند منبع مفید در باره ابوطالب، و علل مخالفت یا نسبت‌هایی که به ابوطالب داده می‌شود، سخن می‌گوید.

کلیدواژه‌ها: ابوطالب - آیات؛ ابوطالب - روایات؛ ابوطالب - اشعار؛ ابوطالب - سخنان دانشمندان شیعه و سنی؛ ابوطالب - منابع برای پژوهش؛ مخالفت با ابوطالب - بررسی تاریخی.

۱. با سپاس از فرزند استاد، فاضل گرامی جناب حامد فرج پور که در تدوین یادداشت‌های استاد کمک شایانی کرده‌اند.

جایگاه حضرت ابوطالب بر اساس آیات و روایات چگونه است؟

درباره مقامات آن بزرگوار که اولین و مهم‌ترین حامی و مدافع پیامبر اسلام ﷺ بوده‌اند، نکات متعددی مطرح است. همچنین حمایت و دفاع ایشان از پیامبر، به اتفاق فریقین در اعلی درجه ممکنه بوده است.

برخی آیات مربوط به مقام آن جناب

۱. الذی یراک حین تقوم وتقلبک فی الساجدین (شعراء ۲۱۹)

آیه شریفه اشاره دارد که نور پیامبر خدا ﷺ از صلب موحدی به صلب موحد دیگر منتقل گردیده است. بدین روی متکلمان شیعه بالاتفاق می‌نویسند: باید معتقد بود که آباء رسول الله و ائمه طاهرین سلام الله علیهم همه موحد بوده‌اند.^۱ و با این عنوان آیه شامل حضرت ابوطالب هم می‌شود.

۲. والذین آووا و نصروا اولئک هم المومنون حقا (انفال ۷۴)

آنانی که به سید انبیاء پناه داده و نصرت و یاری او نموده‌اند، ایشان مومنان حقیقی‌اند. پناه دادن حضرت ابوطالب به رسول خدا در موافق دشوار و در برابر دشمنان سرسخت، از مسلمات تاریخ است.

۳. و انذر عشیرتک الاقربین (شعراء ۲۱۴)

سید انبیاء ﷺ بعد از نزول آیه شریفه به امیرالمومنین سلام الله علیه دستور دادند از بستگان نزدیکشان دعوتی به عمل آورد. و در آن مجلس حضرت رسالت خویش را اعلان فرمود و ابولهب اعتراض نمود. در این هنگام حضرت ابوطالب به دفاع پرداخته و به ابولهب گفت: «اسکت یا عور» [معلوم می‌شود یک چشم او معیوب بود که به چنین شخص عور گفته می‌شود] «ما انت و هذا!؟» صحبت در چنین مسائلی به تو نمی‌رسد. بعد خطاب به حاضرین گفت که: احدی حق ندارد از جای خود تکان بخورد. همه

۱. رک: شبر، حق‌الیقین.

نشستند. آنگاه به رسول خدا ﷺ گفت: ای آقای من بر خیز و هر چه می خواهی بیان کنی، ابلاغ فرما و رسالت خدایت را برسان، زیرا که تو صادق و مصدق می باشی.^۱

۴. یا ایهاالذین آمنوا اذا جائکم المومنات مهاجرات فامتحنوهنّ، الله اعلم بایمانهنّ، فان علمتموهنّ مومنات فلا ترجعهنّ الی الکفار لا هنّ حلّ لهم ولا هم یحلّون لهنّ ... الی آخرالایه الشریفه (ممتحنه ۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، آنگاه که زنان مؤمن مهاجر پیش شما آمدند، آنها را امتحان کنید، خدا داناتر به ایمان آنهاست. شما اگر آنها را با ایمان شناختید، آنها را به کافران بر مگردانید که این زنان مؤمن بر آن کفار، و آن شوهران کافر به این زنان حلال نیستند...

در احادیثی که علامه امینی در اواخر مجلد هفتم الغدیر برای ایمان حضرت ابو طالب آورده، پانزدهمین حدیث از امام زین العابدین علیه السلام است که حضرتش با اشاره به اینگونه آیات از قران کریم می فرماید: و اعجا کلّ العجب! أ یطعنون علی ابی طالب او علی رسول الله ﷺ!؟

زیرا که خدای پیامبرش را در آیاتی از قرآن نهی فرموده از اینکه زن مؤمن را در نکاح مرد کافر باقی گذارد. و احدی هم در این مطلب شک ندارد که فاطمه بنت اسد رضی الله عنها از زنان مومنه با سابقه بوده، و او همیشه در نکاح ابوطالب بوده، تا زمانی که ابوطالب رضی الله عنه از دنیا رفت.^۲

۵. و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربنا تقبّل منا انک انت السميع العلیم. ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة مسلمة لک و ارنا مناسکنا و تب علینا انک انت التواب الرحیم (بقره ۱۲۷-۱۲۸)

مرحوم سید فخار در کتاب ایمان ابی طالب ص ۵۹، از این آیه شریفه نتیجه می گیرد که

۱. شریف ابوالحسن فتونی، ضیاء العالمین ۵ / ۴۴۲ به نقل از طرائف ۱/۱۷/۴۳۸۵؛ بحار ۳۵/۱۴۴ با تفاوت مختصر، اربعین شیرازی ۴۸۸.

۲. الغدیر ج ۷ ص ۳۸۹.

جائز نیست که تا روز قیامت، این امت مسلمه منقطع گردد. آیه شریفه در مرحله اول ایمان حضرت عبدالمطلب را نشان می‌دهد. آنگاه با دقت در این جمله که تا روز قیامت، این ذریه طاهره باید تداوم داشته باشد و آن همانا دوازده امام صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد، بر ایمان حضرت ابوطالب نیز دلالت می‌کند.

برخی روایات در مقامات جناب ابوطالب

پیش از ورود به بیان روایات، به یک اصل عقلی تنبه می‌دهیم. و می‌گوییم: در مورد شخصیت‌های تاریخی، بهترین و دقیق‌ترین قضاوت - خصوصاً در زمان اختلاف نظر - قضاوت فرزندان و دودمان آن شخصیت است، به ویژه زمانی که آن فرزندان، افرادی راستگو، بی‌غرض و قابل اطمینان باشند.

شگفتا! در مورد مسئله ایمان حضرت ابوطالب، این اصل عقلی و علمی کاملاً نادیده گرفته می‌شود. لذا قضاوت‌های دورترین افراد، ملاک قضاوت قرار می‌گیرد، ولی توجه به کلمات خاندان پیامبر ﷺ، یعنی نوادگان ابوطالب را دلیل تعصب مذهبی می‌پندارند، با آنکه همگان اعتراف دارند که این خاندان، راستگو بوده و بدون نظر شخصی و غرض فردی، در کمال طهارت و صداقت روزگار گذرانده‌اند.

پس استناد به روایات ائمه اطهار، نه تنها برای شیعه که قائل به عصمت این بزرگ مردان آسمانی است؛ بلکه برای هر انسان منصفی از هر دین و مذهب، می‌تواند اطمینان آورد که در این مسئله اختلافی می‌توان به حق رسید. به تعبیر دیگر، علاوه بر ارزش حدیثی، ارزش تاریخی نیز دارد. استناد به روایات در این مبحث چنین جایگاه مهمی دارد.

با این مقدمه اکنون برخی از انبوه روایات را مرور می‌کنیم.

۱. پیش از ولادت امیرالمومنین علیه السلام، هنگامی که حضرت فاطمه بنت اسد مژده ولادت سیدالانبیاء صلی الله علیه و آله را به آن بزرگوار داد، حضرت ابوطالب فرمود: «سی سال صبر کن، خدا

به تو نیز مولودی همانند او می‌دهد، جز این که او نبی نیست.»^۱ خبر دادن ایشان به چنین امر مهمی، آن هم بیش از سی سال قبل از ولادت امیرالمومنین علیه السلام، نشان از مقامی بس والا در درجات آسمانی و رتبه بالای ایمان برای آن حضرت دارد.

۲. ودایع و امانات انبیاء الهی که هر نبی آن را به نبی دیگر و هر وصی آن را به وصی دیگر به ارث می‌گذاشت (همانند خاتم حضرت سلیمان، عصا و طشت حضرت موسی علیه السلام و...) به وسیله حضرت ابوطالب علیه السلام به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم رسید.^۲

۳. در ضمن روایتی طولانی^۳، جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیفیت ولادت امیرالمومنین علیه السلام را جویا می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «أَهْ أَهْ سَأَلْتَ عَجَبًا يَا جَابِرُ عَنْ خَيْرٍ مَوْلُودٍ وُلِدَ بَعْدِي عَلَى سَنَةِ الْمَسِيحِ...» آه ای جابر در باره مسئله‌ای شگفت پرسیدی، در باره بهترین و برترین مولودی که پس از من و بر سنت حضرت عیسی علیه السلام زاده شده، پرسیدی... سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیفیت خلقت امیرالمومنین علیه السلام را از ابتدای خلقت توصیف می‌نمایند.

۴. اوصافی نسبت به حضرت ابوطالب علیه السلام در سخنان پیامبر قابل توجه است. از جمله: الف. رسول خدا می‌فرماید: خداوند، من و علی را از صلب حضرت آدم علیه السلام به اصلاب طاهره منتقل می‌نمود تا صلب طاهر عبدالمطلب. سپس مرا به صلب طاهر عبدالله و علی را به صلب طاهر ابوطالب انتقال داد.^۴

در ادامه این بیان می‌فرماید: سپس علی را از صلب پاک ابوطالب به رحمی پاک یعنی

۱. کلینی، کافی / ۱ / ۴۲۵.

۲. مجلسی، حق‌الیقین ص ۳۱، طبع اسلامی ۱۳۵۷ ه ش.

۳. ابن‌شاذان، الفضائل ص ۵۵.

۴. طهارت اصلاب حکایت از عصمت صاحب صلب دارد. همچنان که در زیارت ششم امیرالمومنین علیه السلام خطاب به آن حضرت عرضه می‌داریم: أشهد أنك طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر؛ شهادت می‌دهم که شما پاک و دور از پلیدی و هر گونه آلودگی بوده و از صلب فردی پاک و دور از پلیدی و هرگونه آلودگی هستید. صدوق، من لایحضره الفقیه ج ۲ / ص ۵۹۰. آیت الله سید عزالدین زنجانی بیان می‌دارد که فراز «أشهد أنك طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر» مقام عصمت را برای حضرت ابوطالب ثابت می‌کند. مجله مکتب وحی،

فاطمه بنت اسد قرار داد.

تأمل در این جمله، عظمت این چهار بزرگ را می‌رساند، چه جای آنکه کمترین احتمال شرک و کفر در باره آنها برود. زمانی که این سخنان گفته می‌شود، هنوز نه از بعثت خبری است و نه امیر مؤمنان به دنیا آمده و نه حضرت زهرا چشم به جهان گشوده است. آگاهی حضرت ابوطالب بر تمامی این رویدادها پیش از وقوع آنها و دعوت خود و دیگران به اقرار بر این انوار آسمانی چه معنایی جز عظمت الهی ابوطالب دارد؟

لذا علامه مجلسی و علامه سید عبدالله شبر - که در احاطه بر اخبار، نسخه دوم مجلسی به شمار می‌آید - بیان می‌کنند که واجب است ایمان بیاوریم که ابوطالب، در زمره اوصیای پیامبران است. بعلاوه احادیثی داریم که شأن انوار طاهره، از آیات و احادیثی که خلقت انسان را از «ماء مهین» (آبی پست) می‌داند، برتر است، بلکه خلقت آنها از نور می‌باشد.^۱

شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب عقاید جعفریه ص ۴۰ و مرحوم شبر در حق الیقین می‌نویسند که ایمان آوردن به ایمان اجداد پیامبر، واجب است.

ب. مثرم بن دعیب که پیش از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌زیست و عابدی مستجاب الدعوه بود، از خداوند متعال درخواست کرد که یکی از اولیاء خدا را ببیند. آنگاه که با حضرت ابوطالب علیه السلام مواجه شد، خدا را سپاس گفت که او را به خواسته‌اش رسانده است. مثرم حضرت ابوطالب را از ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه کرد. به وحدانیت خدای تعالی و رسالت رسول خدا و وصایت امیر مؤمنان گواهی داد که این وصی، فرزند ابوطالب خواهد بود و نام او علی است. جناب ابوطالب فرمود: حقیقت مطالبی را که تو می‌گویی، به برهان روشن و دلالت واضح می‌دانم.

۱. غایة المرام ج ۱ ص ۲۶، بحار الانوار ج ۳۵ ص ۲۸.

ج. در زمان انعقاد نطفه امیرالمؤمنین علیه السلام، زلزله‌ای در مکه اتفاق افتاد و مردم به کوه ابوقبیس پناه بردند. زلزله آرام نگرفت تا حضرت ابوطالب علیه السلام به مردم آموخت که خدا را به نام‌های مبارک رسول خدا و امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیها السلام قسم داده و به اطاعت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دهند.

دعای جناب ابوطالب این بود: «الهی و سیدی اسئلك بالمحمدية المحمودة و بالعلوية العالیة و بالفاطمية البيضاء إلاً تفضلت علی تهامة بالرأفة و الرحمة». آنگاه امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند عرب هرگز این گونه کلمات را نمی‌دانست و حقیقت آنها را نمی‌شناخت.^۱ این واقعه سالها پیش از رسالت حضرت ختمی مرتبت و پیش از ولادت و امامت امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه کبری صلی الله علیهم اجمعین روی داده است. د. هنگام ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت ابوطالب وارد کعبه شده و از خداوند متعال درخواست نمود که نامی برای تازه مولود انتخاب شود. ایشان چنین درخواست کرد:

یا رب یا ذا العسق الدجیّ و القمر المبتلج المضیّ
بین لنا من امرک المقضیّ ما ذا تری فی اسم ذا الصبیّ

ای خدایی که شب تار و ماه نورافشان را آفریدی، بر ما روشن فرما که در باره اسم این مولود چه کنیم؟

گویا مناجات شب هنگام بوده است. زمانی کوتاه بعد از این، لوحی بر سینه مبارکش جای گرفت که در آن نوشته بود:

خصّصتما بالولد الزکیّ و الطاهر المنتجب الرضیّ
فإسمه من شامخ علیّ علیّ اشتقّ من العلیّ

شما (پدر و مادر این فرزند) به این مولود پاک اختصاص یافتید که برگزیده و مورد

۱. روضة الواعظین ج ۱ ص ۷۸؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۷۳؛ فضائل شاذان ص ۵۶؛ الدر النظم ص ۲۳۱؛ بحار الانوار ج ۳۵ ص

رضای خدایش است، و نامش از مقام والای ربوبی علیّ اعلیّ مشتق شده است. این لوح را بر دیوار کعبه آویخته بودند که تا زمان هشام بن عبدالملک موجود بود.^۱ می‌بینیم که هاتفی از جانب خداوند متعال نام «علی» را برای حضرتش اعلام نمود.^۲ ه. تکلم امیرالمومنین علیه السلام در هنگام ولادت با حضرت ابوطالب علیه السلام، که حضرت ابوطالب عجائب ولادت آن حضرت را دید.

۵. طبق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نور وجودی آن حضرت و امیرالمومنین علیه السلام هنگامی که در صلب پدرانشان بودند، در چهره حضرت عبدالله و حضرت ابوطالب علیه السلام قابل مشاهده بود. تا جایی که هنگامی که حضرت عبدالله و حضرت ابوطالب در میان جمعی از قریش می‌نشستند، نور از چهره‌های مبارک این دو نفر متشعشع و نمایان بوده است.^۳ ۶. امام صادق علیه السلام از آباء خویش نقل می‌کند که عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعب روبروی بیت الله الحرام نشسته بودند که ناگهان جناب فاطمه بنت اسد مادر امیرالمومنین علیه السلام آمد. او روبروی بیت‌الله ایستاد و نگاهی به آسمان انداخت و گفت: خدایا من به تو و به آن چه رسول از جانب تو آورده ایمان دارم، همچنین به تمامی پیامبران و کتابهایی که از جانب تو نازل شده. من کلام جدم ابراهیم خلیل را تصدیق می‌نمایم، همو که خانه تو را بنا نمود. پس تو را به این خانه و کسی که آن را بنا کرد و به حق این فرزندی که در شکم دارم که با من سخن می‌گوید و انیس من است و من می‌دانم که او یکی از نشانه‌های توست؛ سوگند می‌دهم که ولادت او را بر من آسان نمائی. عباس بن عبدالمطلب می‌گوید: ناگهان دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد وارد خانه خدا شد...^۴

۱. در باره ولادت امیر مؤمنان در خانه کعبه، بنگرید: *ملحقات احقاق الحق* ج ۵ ص ۵۶ - ۵۷، ج ۷ ص ۴۸۶ - ۴۹۰، ج ۱۷ ص ۳۶۴ - ۳۷۲، که از مصادر عامه نقل کرده است. علامه اردوبادی نیز در کتاب *علی ولید الکعبه* بدان پرداخته است.
 ۲. مجلسی، *بحارالانوار* ۱۰۳/۳۵.
 ۳. مجلسی، *بحارالانوار* ۲۱/۳۵.
 ۴. مجلسی، *بحارالانوار* ۳۶/۳۵. همچنین جهت آشنائی بیشتر با مقامات جناب فاطمه بنت اسد رک: فتوی، *ضیاء العالمین* ۵/ ۵۰۹-۵۱۲.

جایگاه ویژه فاطمه بنت اسد چنان بود که رسول خدا بر پیکر حضرتش نمازی گزارد که برای کسی دیگر چنان نکرده بود. طبق روایت صفار، پیامبر چهل تکبیر بر او ادا فرمود.^۱ پیامبر در حال تشییع، پا برهنه و آهسته گام بر می داشت. علت پرسیدند، فرمود: به خاطر کثرت ازدحام ملائکه.^۲ آنگاه قبل از دفن آن گرامی وارد قبر او شدند تا گرفتار فشار قبر نشود. و جامه خود را کفن او قرار دادند.

۷. در ماجرای هجرت تازه مسلمانان به سرزمین حبشه که به دلیل فشار و ستم غیر قابل تحمل قریش انجام شد، جناب ابوطالب جهت ترغیب نجاشی پادشاه حبشه به حمایت از مسلمانان اشعاری سرود که روح توحید و ایمان به نبوت رسول خدا ﷺ در آن اشعار موج می زند:

لیعلم خیارالناس أن محمداً وزیر لموسی و المسیح بن مریم
أتانا بهدی مثل ما أتیا به فكل بأمر الله بهدی و یعصم^۳

اشخاص شریف و فهمیده [مراد نجاشی است] بدانند که محمد ﷺ به سان موسی و مسیح پیامبر است، همان نور آسمانی را که آن دو نفر در اختیار داشتند، او نیز دارد و تمام پیامبران به فرمان خداوند، مردم را راهنمایی می کنند و از گناه باز می دارند.

۸. داوود رقی - از اصحاب امام صادق (علیه السلام) - به حضور حضرتش شکایت برد که مال سنگینی از کسی طلب دارد که به او نمی دهد. حضرتش فرمود که وقتی به مکه رفت، به نیابت از پنج بزرگوار، طواف به جای آورد و دو رکعت نماز گزارد: عبدالمطلب، ابوطالب، عبدالله، آمنه، فاطمه بنت اسد. داوود چنین کرد. هنوز از باب الصفا بیرون نرفته بود که بدهکار را دید که برای ادای دین خود آمده است.^۴

۱. بصائر الدرجات، جزء ۶، باب ۷، حدیث ۹.

۲. فتونی، ضیاء العالمین ج ۵ ص ۵۱۰.

۳. امینی، القدير ۳۳۱/۷ به نقل از حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ۶۳۳/۲.

۴. فخار، ایمان ابی طالب ص ۱۰۳ - ۱۰۴، کلینی، الکافی ج ۴ ص ۵۴۴ باب النوادر، صدوق، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۵۲۰ حدیث

۳۱۱۶، مجلسی، بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۱۲، فتونی، ضیاء العالمین ج ۵ ص ۴۵۹.

۵. امیرالمومنین عليه السلام در وصف خاندان رسول خدا صلى الله عليه وآله (که یکی از آنها حضرت ابوطالب است) می‌فرمایند:

۱۰. «عترت او بهترین عترت‌ها، و خاندانش بهترین خاندان‌ها، و درخت وجودش از بهترین درختان است، در حرم امن خدا روید، و در آغوش خانواده کریمی بزرگ شد، شاخه‌های بلند آن سر به آسمان کشیده که دست کسی به میوه آن نمی‌رسید.»^۱

۱۱. نیز می‌فرماید: «قرارگاه پیامبر صلى الله عليه وآله بهترین قرارگاه و محل پرورش و خاندان او شریف‌ترین پایگاه است. در معدن بزرگواری و گاهواره سلامت رشد کرد، دل‌های نیکوکاران شیفته اوست»^۲

۱۲. به عنوان مکمل این بخش می‌توان گفت که سخنانی از صحابه نیز در عظمت مقام جناب ابوطالب رسیده که مرحوم آیه الله شیخ محمدرضا طبسی نجفی آنها را گرد آورده است؛ سخنان عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، ابوبکر، ابوذر غفاری و غیره. (المرشد، شماره ۲۱ و ۲۲، ص ۲۳۹ - ۲۴۵، ابوطالب درفش یکتاپرستی ص ۴۳۳ - ۴۴۲)

برای شناخت مقام و عظمت جناب ابوطالب خوب است به احادیث زیر رجوع شود:

کافی ج ۱ ص ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹.

کافی ج ۸ ص ۲۷۷.

علل الشرایع ص ۱۳۴.

معانی الاخبار ص ۵۶ و ۱۳۷ و ۲۸۵ - ۲۸۶.

خصال ص ۷۶ و ۸۴۰.

امالی صدوق ص ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۳۰، ۳۸۸، ۴۱۰، ۴۸۵، ۴۹۱، ۴۹۲.

کمال الدین ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۱. سیدرضی، نهج البلاغه؛ خطبه ۹۴: «عترته خیر العتر و أسرته خیر الأسر و شجرته خیر الشجر نبتت فی حرم و بسقت فی کرم لها فروع طولال و نمر لا ینال...»

۲. همان: «مستقره خیر مستقر و منبته اشرف منبت فی معادن الکرامه و مهاد السلامه قد صرفت نحوه أفیده الأبرار...»

کنز الفوائد ص ۱۸۲ - ۱۸۴.

امالی طوسی ج ۱ ص ۷۳، ۱۸۶، ۳۱۱. و ج ۲ ص ۷۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۰.
امالی مفید ص ۳۴۶.

لطفا در باره اشعاری که از جناب ابوطالب روایت شده، توضیح دهید.

اشعار بلند و فصیح آن جناب چنان است که به گفته مرحوم طبرسی، دیگر اشعار را تحت الشعاع قرار می‌دهد.^۱ و این در حالی است که دست سیاست اموی و عباسی در محو و کتمان این اشعار توحید محور بسیار کوشیده است. با این همه به حدی این اشعار در دسترس است و در منابع مختلف عامه و خاصه در طول زمان نقل شده که سیمای توحیدی و نورانی حضرتش را به خوبی نشان می‌دهد. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خویش، ابن هشام در سیره/ش، ابن کثیر در تاریخش و گروهی دیگر از دانشمندان عامه، برخی از اشعار ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام را آورده‌اند. از جمله شعری که یک بیت آن از این قرار است:

ألم تعلموا أنا وجدنا محمدا رسولا كموسى خط فى أول الكتب^۲

[ای قریش] آیا نمی‌دانید که ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مانند موسی پیامبر می‌دانیم و نام و نشان او در کتب آسمانی قید گردیده است.

نیز خطاب به سید انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین سروده است:

و الله لن يصلوا إليك بجمعهم
فاصدع بأمرک ما عليك غضاضة
و دعوتی و علمتُ أنك ناصحی
و لقد علمت بأنّ دین محمد
حتى أوسد بالتراب دفینا
و ابشر بذک و قرّ منک عیونا
فلقد صدقت و کنت قبل أمینا
من خیر أديان البرية دینا^۱

۱. مجمع البیان، ذیل آیه «انک لا تهدی من احببت».

۲. امینی، القدير ۳۳۲/۷ به نقل از منابع متعدد عامه.

به خدا سوگند دشمنان به تو دست نمی‌یابند، مگر اینکه من در خاک دفن شده باشم. به تبلیغ خود مشغول شو، که هیچ مشکلی نداری، و شادان باش و دیده‌ات روشن باد! امین هستی. و یقین دارم که دین محمد ﷺ، از بهترین دین‌ها است. در قصیده دیگر گوید:

لقد أكرم الله النبي محمداً فأكرم خلق الله في الناس أحمد
و شق له من اسمه ليجله فذو العرش محمود و هذا محمد^۲
خدای تعالی محمد ﷺ را بزرگ داشته و او بهترین آفریده خدا است. نام او را از نام خود مشتق نمود؛ خدای صاحب عرش محمود است و این بزرگوار، محمد نام یافت. و در وصیتش فرماید:

أوصى بنصر نبي الخير أربعة ابني علياً و شيخ القوم عباسا
و حمزة الأسد الحامي حقيقته و جعفرأ أن تذودا دونه الناسا
كونوا فداء لكم امي و ما ولدت في نصر أحمد دون الناس أتراسا
چهار تن را به یاری و نصرت پیامبر وصیت می‌کنم: پسر علی، شیخ و رئیس قوم عباس، و حمزه شیر صفت که مدافع حقیقت است، و جعفر را؛ بر اینکه دشمنان را از پیامبر دور کنند. خودم به فدایتان و مادرم! در نصرت احمد ﷺ همانند سپر باشید!^۳
علامه امینی پس از نقل پاره‌ای از این اشعار فراوان حضرت ابوطالب می‌نویسد: نمی‌دانم اقرار و اعتراف به چه وسیله‌ای اعلام می‌شود (که از ابوطالب نادیده می‌گیرید)؟!۴

علمای فریقین در باره جناب ابوطالب چه نظراتی ابراز کرده‌اند؟

۱. شیخ طوسی عقیده به اسلام نیاکان پیامبر و امامان را واجب شمرده است. او روایات حاکی از ایمان حضرت ابوطالب رضی الله عنه را قطعی دانسته و مثل ایشان را مثل مومن آل

۱. امینی، الغدير ۳۳۴/۷ به نقل از منابع متعدد عامه.

۲. امینی، الغدير ۳۳۵/۷ به نقل از منابع متعدد عامه.

۳. امینی، الغدير ج ۷ ص ۳۳۴.

فرعون بر شمرده که ایمانش را مخفی می کرد.^۱

۲. آخرین نگاشته علامه مجلسی کتاب فارسی «حق الیقین» است که به منظور معرفی اعتقادات شیعه تالیف شده است. او حضرت ابوطالب علیه السلام را برخوردار از مراتب اعلای ایمان و بلکه از اوصیای انبیای سابق معرفی نموده و ایمان به مقامات او را از واجبات و ضروریات عقائد بر می شمرد.^۲

۳. علامه سید عبدالله شبر نیز در کتاب «حق الیقین»^۳ نکاتی مانند مجلسی پیرامون آن حضرت بیان داشته است. علاوه بر این که مسئله ایمان حضرت ابوطالب را مسئله‌ای اجماعی در شیعه شمرده است.^۴

۴. از میان علمای اهل سنت، ابن ابی الحدید معتزلی از علمای مشهور معتزلی در قرن هفتم که شرح مفصلی بر نهج البلاغه و کلمات امیرالمومنین علیه السلام دارد، در وصف آن حضرت و خاندان ایشان و خصوص ابوطالب علیه السلام جملاتی دارد.

او می نویسد: «یکی از معاصرین من کتابی در اثبات اسلام ابوطالب نوشت و آن را برای من فرستاده و تقاضا نمود تا با دست خود تقریظی به نظم یا نثر نوشته و بدین وسیله بر صحت مطالب و درستی ادله کتاب شهادت دهم»

ابن ابی الحدید، از سویی خود را در ماجرای اسلام ابوطالب «متوقف» می شمارد و از سوی دیگر به دلائلی شعری در مدح او بر روی جلد کتاب می نویسد. ابن ابی الحدید آن دلائل را این گونه بر می شمرد: من بر خود جائز ندانستم از تعظیم حق ابوطالب کوتاهی نمایم، چه می دانستم که اگر او نبود پایه‌های اسلام استوار نمی شد و همچنین می دانستم که او به گردن هر مسلمانی تا روز قیامت حقی واجب دارد.^۵

۱. شیخ طوسی، العقائد الجعفریه مسئله ۴۰.

۲. مجلسی، حق الیقین ص ۳۱.

۳. برای مطالعه تقریظ کم نظیر مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء بر حق الیقین شبر رک: مقدمه حق الیقین.

۴. شبر، حق الیقین.

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۸۳/۱۴.

۵. سپس شعر خود را در کتابش شرح نهج البلاغه می آورد که چند بیت از این اشعار از این قرار است:

و لولا ابوطالب و ابنه لما مثل الدين شخصا فقاما
فذاک بمکه فاوی و حامی و هذا بیثرب جس الحماما
فله ذآ فاتحا للهدی و لله ذآ للمعالی ختاما
و ما ضر مجد اُبی طالب جهول لغا او بصیر تعاما^۱

اگر ابوطالب و فرزندش نبودند، هیچ گاه دین استوار و پایرجا نمی شد. آن یک [ابوطالب] در مکه پیامبر را حمایت کرده و مأوی داد و این دیگر [علی بن ابی طالب] در مدینه او را یاورى نمود. خداوند متعال او را جزای خیر دهد که اولین فاتح هدایت بود و هم این دیگر را که به اتمام رساننده بزرگواریها بود. فرد نادان و یا شخصی که می داند و خود را به نادانی می زند، ضرری به بزرگی و بلندی مرتبه ابوطالب نخواهد زد.

۶. همچنین ابن ابی الحدید می نویسد: «و ما أقول في رجل أبوه أبو طالب سيد البطحاء و شيخ قریش و رئیس مکه قالوا قل أن يسود فقير و ساد أبو طالب و هو فقير لا مال له و كانت قریش تسميه الشيخ.»

... و أبو طالب هو الذي كفل رسول الله ﷺ صغيرا، و حماه و حاطه كبيراً، و منعه من مشركي قریش، و لقي لأجله عنتا عظيما و قاسى بلاء شديدا، و صبر على نصره و القيام بأمره. و جاء في الخبر أنه «لما توفي أبو طالب أوحى إليه ﷺ و قيل له: اخرج منها فقد مات ناصرك.» و له [علی بن ابی طالب] مع شرف هذه الأبوة أن ابن عمه محمد سيد الأولين و الآخرين و أخاه جعفر ذو الجناحين.^۲

۷. ابن ابی الحدید معتزلی در مقدمه شرح نهج البلاغه/ش در شان امیرالمومنین (علیه السلام) و خاندان حضرت می نویسد: «...تحدّر من أكرم المناسب، و انتمى إلى أطيب الأعراق؛ فأبوه أبو

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۸۴/۱۴.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۹/۱.

طالب عظیم المشیخة من قریش و جدّه عبد المطلب امیر مکّه و سیّد البطحاء؛ ثم هو قبل ذلك من هامات بنی هاشم و اعیانهم»^۱

۸. وی از جاحظ که عثمانی مذهب است، در خصوص عظمت خاندان بنی هاشم این گونه نقل می‌کند: «و بنو هاشم کانوا کما وصفهم الجاحظ: ملح الأرض، و زینة الدنيا، و حلّی العالم، و السنّام الأضخم، و الکاهل الأعظم؛ و لباب کلّ جوهر کریم، و سرّ کلّ عنصر شریف، و الطینة البیضاء، و المغرس المبارک، و النّصاب الوثیق، و معدن الفهم، و ینبوع العلم...»^۲

۹. شیخ عباس قمی در الکنی و الالقاب صفحاتی در خصوص حضرت ابوطالب علیه السلام می‌نویسد که طرح خلاصه‌ای از آن بسیار بجا است. او می‌نویسد:

«ابوطالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم فرزند عبدمناف، والد امیرالمومنین علیه السلام است. ... جناب ابوطالب که خداوند از او راضی باشد، انسانی تنومند و زیباروی بود و در او سیما و هیبت ملوک و وقار حکماء ظاهر بود. اکثم بن صیفی تمیمی از حکمای عرب پیش از اسلام بود. روزی از او سوال شد: «حکمت و ریاست و بردباری و آقائی را از چه کسی آموختی؟»

در پاسخ گفت: «مِن حَلِيفِ الحِلْمِ وَ الأَدَبِ سَيِّدِ العَجَمِ وَ العَرَبِ أَبِي طَالِبِ بنِ عَبْدِالمُطَلِّبِ»
یعنی از همنشین بردباری و ادب، سرور و بزرگ عجم و عرب ابوطالب فرزند عبدالمطلب!

... در روایات متعدده‌ای وارد شده که آن جناب دائماً ایمان خویش را کتمان می‌نمود تا مبادا آسیبی به بنی هاشم برسد و مثل ایشان مثل اصحاب کهف است. همچنین ایشان وصایای انبیای گذشته را تحویل گرفته و به پیامبر تحویل داد و نور وجودی ایشان در قیامت غیر از خمسه طیبه بر همه خلائق برتری دارد و این که اگر ایمان حضرت در کفه ترازویی قرار داده شود و ایمان مردم در کفه دیگر، ایمان آن حضرت برتری دارد و

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴/۱.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴/۱.

امیرالمومنین علیه السلام از خواندن اشعار جناب ابوطالب علیه السلام شاد می‌گشت و دستور می‌داد که اشعار ابوطالب را یاد بگیرد و به اولاد خویش بیاموزد که او معتقد به دین الهی بود و در اشعارش علم زیادی نهفته است.^۱

۱۰. جمعی از مشاهیر اهل تسنن معاصر، در باب اثبات ایمان ابوطالب سخن گفته‌اند. حسین علی محمد فاضلی، بخشی از مطالب آنان را در مجله *المرشد* چاپ دمشق شماره ۲۱ و ۲۲ (سال ۱۴۲۹) - که به حضرت ابوطالب اختصاص داده - نقل کرده است. ترجمه گزیده این مجموعه به زبان فارسی منتشر شده است، با این مشخصات: *ابوطالب درفش یکتاپرستی*، ترجمه حمیدرضا آژیر، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۹۱.

برای رعایت اختصار، فقط نام این اعلام تسنن و عنوان گفتار آنها بر اساس مجموعه یادشده (درفش یکتاپرستی) در اینجا بیان می‌شود:

- الف. فرحات الکسم: ابوطالب مردی از فردوسیان (ص ۱۱-۱۴)
- ب. عبدالفتاح عبدالمقصود: شعر ابوطالب و ماجرای اسلام او (ص ۱۰۲-۱۱۵).
- عبدالفتاح متن این گفتار را به سال ۱۳۹۸ قمری به عنوان مقدمه‌ای بر کتاب مشهور احمد زینی دحلان شافعی «*اسنی المطالب فی نجات ابی طالب*» نوشته است.
- ج. قاضی حیدر محمد سعید عرفی: ابوطالب قهرمان اسلام (ص ۲۰۶-۲۳۳)
- د. کمیل نصر: ایمان ابوطالب (ص ۳۹۹-۴۰۶). وی از گروه دروزی است.
- ه. علی نجدی ناصف: اسلام ابوطالب (ص ۱۱۶)
- و. محمد بن احمد نهبان حنبلی: ابوطالب عمومی پیامبر (ص ۱۲۳-۱۲۸).
۱۱. گروهی از دانشوران تسنن رساله‌های کتابهای مستقل در این زمینه نوشته‌اند، مانند: *اسنی المطالب فی نجات ابی طالب* / احمد زینی دحلان، *ابوطالب هل مات مسلماً؟* / علوی امین

۱. شیخ عباس قمی، *الکنی واللقاب* ۱۰۶/۱.

خلیل، القول الصائب فی اسلام ابی طالب / عبدالحلم عزمی، صحوة الطالب فی ردّ الشبهات عن ابی طالب / عماد عبدالکریم سرور شافعی، القصیة الغراء فی ایمان ابی طالب شیخ البطحاء / احمد خیری حنفی.

۱۲. گروهی از دانشوران فریقین، سخنان استدلالی خود در باب ایمان ابی طالب را در قالب شعر بیان کرده‌اند. حسین فاضلی در مجله المرشد شماره ۲۱ و ۲۲ (ص ۲۶۵-۳۱۷) فصلی با عنوان «ابوطالب فی الشعر العربی» اختصاص داده و شعرهای بیش از سی شاعر را با شرح حال مختصر شاعران آورده است.^۱ برای رعایت اختصار، فقط نام شاعران این مجموعه را با شماره صفحه مجله، فهرست‌وار مرور می‌کنیم و محققان ادبیات عرب را به استفاده از این بخش توصیه می‌کنیم:

ابن ابی الحدید معتزلی (ص ۲۶۷)، سید علی خان مدنی شیرازی (ص ۲۶۷)، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (ص ۲۶۸)، عبدالله بن حمزه حسنی زیدی (ص ۲۷۰)، سید عبدالهادی شیرازی (ص ۲۷۰)، شیخ محمد علی اوردبادی (ص ۲۷۱)، سید علی نقی نقوی لکهنویی (ص ۲۷۲)، شیخ عبدالحسین صادق عاملی (ص ۲۷۳)، شیخ محمدتقی صادق عاملی (ص ۲۷۳)، شیخ محمد سماوی (ص ۲۷۴)، شیخ جعفر نقدی (ص ۲۷۵)، شعرهایی منقول از کتاب احمد زینی دحلان (ص ۲۷۶)، سید محمد صادق بحر العلوم (ص ۲۷۸)، سید سلمان‌هادی آل طعمه (ص ۲۷۸)، عصام عباس (ص ۲۷۹)، پولس سلامه (ص ۲۸۰)، رحیم مالکی (ص ۲۸۱)، سید جعفر مرتضی عاملی (ص ۲۸۲)، سعود مهدی ابوکبوس (ص ۲۸۴)، علی حمدانی (ص ۲۸۵)، سید مهدی اعرجی (ص ۲۸۹)، جواد محمد آل جواد (ص ۲۹۱)، سمر احمد صقر محمود (ص ۲۹۲)، ابراهیم محمد جواد (ص ۲۹۳)، سید محمد رضا قزوینی (ص ۲۹۵)، فاضل سلیمان حسن (ص ۲۹۹)، محمد حسن حشمة (ص ۳۰۳)، میساء صالح (ص ۳۰۷)، ابوحسنین سندی

۱. در ترجمه فارسی گزیده المرشد که با عنوان ابوطالب درفش یکتاپرستی چاپ شده، این قسمت ترجمه نشده است.

(ص ۳۰۹)، احمد رشید مندو (ص ۳۱۰)، حسن طراد عاملی (ص ۳۱۳)، محمد عباس علی (ص ۳۱۴)، علی حاج جلیل (ص ۳۱۵)، عبدالغنی باقر جابری (ص ۳۱۶).
 ۱۳. در مجله *المرشد*، کلمات کوتاهی از برخی اعلام معاصر شیعه مانند حضرات آیات سیستانی، فیاض، سید محمد صادق روحانی، مکارم شیرازی، صافی گلپایگانی، سید علی میلانی، شیخ محمد سند، سبجانی، شیخ محمد هادی آل راضی در مورد ایمان حضرت ابی طالب علیه السلام نقل کرده است (ص ۱۹۳-۲۰۴ و ۴۵۴-۴۵۵؛ ابوطالب درفش یکتاپرستی ص ۳۴۲ - ۳۵۹)
بهترین منبع یا منابعی (کتاب مستقل یا بخش‌هایی از کتابها) که در مورد ایشان می‌شناسید؟

۱. اواخر جلد هفتم کتاب *الغدیر* و چند صفحه از اوائل جلد هشتم؛ علامه امینی چهل حدیث در اثبات ایمان آن حضرت در این مجلد مطرح نموده است. این مبحث بطور مستقل بارها ترجمه فارسی شده است، از جمله «*ابوطالب مظلوم تاریخ*» (سید حسین حسینی، تهران: نشر بدر)

۲. ایمان ابی‌طالب معروف به کتاب «*الحجة على الذاهب الى كفر ابی‌طالب*» تالیف سید فخار بن معد الموسوی؛ کتابی مبسوط و مستدل در اثبات ایمان آن حضرت است. مؤلف که متوفای سال ۶۳۰ هجری قمری است، با استدلالهای متقن و قوی در طول کتاب، به گونه‌ای ایمان ابوطالب را اثبات کرده که جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند. و نه تنها اجماع مسلم علمای شیعه را بر این مطلب اثبات می‌کند، بلکه بسیاری از اهل سنت را هم که قائل به این مطلب بوده‌اند به عنوان مؤید شیعه ذکر می‌نماید.

۳. فتونی، در *ضیاء العالمین* ج ۵ ص ۴۱۷ الی ۵۱۸؛ علامه امینی در خصوص این کتاب می‌نویسد: مفیدترین کتابی که در خصوص امامت نگاشته شده کتاب *ضیاء العالمین* است. و همین نظر را محقق کتابشناس فقید مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی در باره این کتاب داشته است. برای شناخت این کتاب و ارزش و محتوای آن، بنگرید به مقاله

عبدالحسین طالعی در فصلنامه‌/امامت پژوهی شماره ۴، زمستان ۱۳۹۰.

۴. رساله مختصر شیخ مفید در باره ایمان ابوطالب که در ضمن جلد دهم مجموعه آثار شیخ مفید آمده است. این کتاب در عین اختصار، بسی استوار و در زمره نخستین کتابهای این موضوع است که به دست ما رسیده است. ترجمه کامل این رساله به زبان فارسی، در ضمن کتاب زیر آمده است: ابوطالب درفش یکتاپرستی، تدوین: حسین محمد علی فاضلی، ترجمه حمید رضا آژیر، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۹۱ شمسی، ص ۱۶۰ - ۱۷۹.

۵. الامامة الکبری تالیف سید محمد حسن قزوینی جلد اول، ص ۱۳۶ تا ۱۶۰ چاپ اول (نجف، ۱۳۷۷ قمری). مؤلف این کتاب، بسیاری از شبهات در خصوص عدم ایمان آن حضرت، از جمله حدیث مجعول «ضحضاح» را پاسخ گفته است.

۶. این نکته نیز برای راهنمایی پژوهندگان مفید است که تا کنون دو کتابنامه مستقل در مورد حضرت ابوطالب (هر کدام به شیوه خاص خود) نوشته شده که رجوع به آنها مفید است:

الف. معجم ما آلف عن ابي طالب، نوشته عبدالله صالح المتفکی، مجله تراثنا، شماره ۶۳ - ۶۴. سال ۱۴۲۱ قمری.

ب. کتابشناسی حضرت ابوطالب، نوشته ناصر الدین انصاری قمی، مجله میراث شهاب، شماره ۷۰، زمستان ۱۳۹۱ شمسی.

در مورد مخالفت‌ها با آن حضرت یا نسبت‌هایی که به آن بزرگوار داده‌اند چه می‌توان گفت؟

پاسخ به این پرسش در قالب چند نکته بیان می‌شود.

نکته اول

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه/ش در خصوص مخالفت‌ها با امیرالمومنین علیه السلام

نکته‌ای دارد که می‌تواند دلیل اصلی مخالفت با ابوطالب علیه السلام نیز باشد. او می‌نویسد:

و ما أقول في رجل أقر له أعداؤه و خصومه بالفضل و لم يمكنهم جحد مناقبه و لا كتمان فضائله؛ فقد علمت أنه استولى بنو أمية على سلطان الإسلام في شرق الأرض و غربها و اجتهدوا بكل حيلة في إطفاء نوره و التحريض عليه و وضع المعاييب و المثالب له، و لعنوه على جميع المنابر و توعدوا مادحيه بل حبسوه و قتلوه، و منعوا من رواية حديث يتضمن له فضيلة أو يرفع له ذكرا، حتى حضروا أن يسمى أحد باسمه، فما زاده ذلك إلا رفعة و سماوا.^۱

ابن ابی الحدید تصریح می‌کند که حاکمان ستمگر در طول تاریخ، راویان را از روایت فضائل علوی باز می‌داشتند و در این جهت سخت می‌گرفتند.

اهل تحقیق و کسانی که با تاریخ حدیث اهل سنت آشنائی دارند،^۲ می‌دانند که حدیث در دوران منع تدوین و با معیارهای ناعادلانه جرح و تعدیل و پس از عبور از کانال‌های صعب‌العبور در منابع عامه ثبت می‌شده است.^۳ خود این منابع نیز در طول

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱/ ۱۷۷

۲. این قسمت برگرفته از مقاله‌ای از نگارنده همین سطور است با عنوان «تقدی بر رویکرد طبری در کتمان و تحریف فضائل اهل بیت علیهم السلام». در دو اثر تفسیری و تاریخی خویش؛ «فصلنامه/امامت پژوهی، شماره ۹. همچنین بنگرید: مقاله معیار توثیق و تضعیف نزد رجالیون عامه؛ از نگارنده این سطور، مجله سفینه شماره ۲۸.

۳. بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا اواسط قرن دوم هجری نقل و تدوین احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در میان پیروان مکتب خلفاء ممنوع بود. این برهه از تاریخ به «دوران منع تدوین حدیث» معروف است. در دوره‌های بعد نیز مسائلی در جریان حدیث نگاری و تاریخ نویسی پیروان مکتب خلفاء پدید آمده است که موجب بازداشتن فرد محقق و منصف از اعتماد به کتب و منابع حدیثی و تاریخی عامه است. از جمله دلایل عدم اعتماد به این منابع این موارد است:

(۱) مقابله سرسختانه از سوی خلفاء و همچنین حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس با هر جریانی که کوچکترین ندائی در دفاع از اهل‌بیت علیهم السلام سر دهد.

دستور حکام به احراق احادیث، منع نقل و تدوین حدیث، همزمان با پرداختن احادیث جعلی بسیار. مقابله هدفمند از سوی راویان، علماء و مولفین عامه با نقل فضائل و مقامات اهل‌بیت علیهم السلام و آغشته بودن دست مولفین به تحریف. اعترافات صریح صحابه و علمای عامه به زوال اسلام نزد پیروان مکتب خلفاء. در همین راستا، برخی از علمای عامه برای پرده پوشی بسیاری از حقایق که آن‌ها را به سود خود نمی‌یافتند، به صراحت حکم به کتمان برخی وقایع مسلم تاریخ نموده‌اند. تا جایی که این قضیه به قاعده‌ای مقرر بین اکثر مولفین عامه بدل گشته است. هماهنگی رجالیون عامه در جرح و تضعیف راویان ناقل احادیث فضائل و مقامات اهل‌بیت علیهم السلام.

تاریخ پیوسته مورد حذف و تحریف بوده‌اند. تا آن جا که اگر تحریفات واقع در احادیث مناقب و مطاعن جمع‌آوری شود، حجم کثیری را بوجود خواهد آورد. شناخت و نقد و بررسی منابع و مصادر عامه و داشتن تصویری صحیح از تاریخ حدیث نزد عامه، نشان دهنده حاکمیت قانون کتمان حقائق، نزد نویسندگان عامه است. مرحوم علامه سیدعبدالحسین شرف الدین در تائید این مطلب می‌نویسد: «روش اکثر بزرگان اهل سنت بر کتمان این گونه امور است»^۱.

برخی از نمونه‌های حکم به قانون حذف و کتمان از این قراراند:

۱. ابن بطة می‌نویسد: «این قانونی مقرر و مورد اتفاق امت [یعنی علماء عامه] است که خواندن، نوشتن، بازگو کردن و گوش دادن به وقائع صفین، جمل، حدیث الدار و... ممنوع است»^۲. بعد همو تعدادی از بزرگان قوم، از جمله احمد بن حنبل، مالک بن انس، سفیان، ابن المنکدر و عده کثیری را نام می‌برد که همه بر این فتوی اتفاق نظر دارند.^۳

۲. ابو حنیفه پیشوای حنفیان به اطرافیان خویش توصیه می‌نمود: مبدا حدیث «من کنت مولاه...» را نقل کرده و یا آن را بپذیرید.^۴

۳. غزالی دیگر عالم مکتب خلفاء به محدثین توصیه می‌کند: در نوشتن حدیث به مشهورات اکتفا نمائید... [تا آن جا که می‌نویسد] «و نباید آن چه در میان سلف [یعنی

اعتماد رجالیون و مصنفین عامه به دشمنان امیرالمومنین علیه السلام و همچنین مشهورین به کذب و جعل، در نقل احادیث بر خلاف قواعد رجالی خویش. برای بررسی اعتبار منابع مکتوب عامه بنگرید: مقاله «نظرة سريعة في أصول مباني أبناء العامة في الجرح والتعديل» تراثنا، شماره ۱۰۵-۱۰۶ و مقاله «بررسی منابع کتاب اسلام شناسی شریعتی» فصلنامه امامت پژوهی، شماره ۴، هر دو از نگارنده.

۱. «و ان کثیراً من شیوخ اهل السنه كانوا علی هذه الوتیره تکتمون کل ما کان من هذا القبیل.»؛ علامه شرف الدین، عبدالحسین، المراجعات، مراجعه ۲۲.

۲. عبدالزهراء مهدی، الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، ص ۴۸۲-۴۸۹.

۳. عبدالزهراء مهدی، الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، ص ۴۷۹ به نقل از الابانة ص ۶۳ و ۶۴.

۴. شیخ مفید، محمدبن محمد، امالی، مجلس سوم حدیث نهم.

صحابه، از منازعات] بوجود آمده ذکر شود!^۱! همو فتوا به حرمت نقلِ ماجرای شهادت امام حسین علیه السلام و هر آن چه از مشاجرات و دشمنی‌هایین صحابه بوده، داده است.^۲

۴. ابن اعثم کوفی صاحب کتاب «الفتوح» می‌نویسد: «... و بقیه مطالب را نمی‌نویسم، مبدا به دست شیعه برسد و علیه ما احتجاج کنند!»^۳

۵. ذهبی به عنوان قاعده‌ای مقرر در کتمان حقایق می‌نویسد که مسائلی را که باعث بدبینی به اصحاب می‌شود، باید کتمان و بلکه نابود کرد.^۴

نکته دوم

کار این گونه نگاه به حدیث و تاریخ به آنجا می‌رسد که علم جرح و تعدیل عامه تصویر افراد را تغییر داده و شخص عادل و موثق را غیر عادل، و شخص فاسق و مدلس را عادل و موثق نشان داده است، مواردی ذکر می‌شود:

۱. نزد احمد حنبل سخنی راجع به شخصی به نام خلف به میان آمد و گفتند که او شارب الخمر است. احمد حنبل گفت: «او پیش ما موثق است، چه شراب بخورد و چه نخورد»^۵

۲. ابن حجر عسقلانی عالم پرکار اهل سنت در تقریب التهذیب در ترجمه کثیری از روایان احادیث می‌نویسد: «ناصبی ثقة». یعنی در عین ناصبی بودن راوی، او را مورد اعتماد و راستگو معرفی می‌نماید!

۳. همو در کتاب دیگرش *لسان المیزان* در علم رجال، در ترجمه بسر بن اوطاة (که در قتل و کشتار مردم حجاز و یمن شهره شده و جنایاتش در حرم رسول خدا، از قتل مرد و زن و ذبح کودکان در تاریخ ثبت شده است)، بسر بن اوطاة را «مستجاب الدعوه»

۱. جمال الدین محمد، قواعد التحذیر ص ۲۴۱.

۲. هیشمی، ابن حجر، صواعق المحرقة ص ۲۲۳.

۳. طبری، عمادالدین، کامل بهائی ۱/ ۹۰.

۴. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، شرح حال شافعی ج ۱۰ ص ۹۲ ط دارالرساله و ج ۸ ص ۴۱۹ ط دارالفکر.

۵. امینی، الغدیر ۳۸۵/۹.

معرفی می‌کند.^۱

۴. عسقلانی در جلد هفتم تهذیب التهذیب، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را توثیق ننموده! و در صفحات بعد همان مجلد در شرح حال عمر بن سعد، از قول عجلی (رجالی متقدم عامه) می‌نویسد: «تابعی ثقه و هو الذی قتل الحسین»!

نتیجه این مخالفت‌ها با مکتب اهل بیت چنین می‌شود که قاضی عبدالمغیث حنبلی - دانشمندی که برایش تا ۱۵ لقب احترام‌آمیز در کتاب‌هایی مثل سیر اعلام النبلاء آورده‌اند، کتابی در مدح یزید می‌نویسد و آن کتاب و مؤلف را می‌ستایند، ولی وقتی یک عالم شیعی کتابی در اثبات ایمان حضرت ابوطالب می‌نویسد، به اعدام محکوم می‌شود.

چه مواردی را برای پژوهش در مورد آن حضرت شایسته می‌دانید؟

۱. بررسی نقش و جایگاه اجتماعی حضرت ابوطالب در زمان جاهلیت و چگونگی بهره‌برداری از این جایگاه در دفاع از اسلام
۲. معنا و مفهوم وصایت حضرت ابوطالب و بررسی حدود اختیارات و امور واسپاری شده به آن بزرگوار و نقش ایشان در انتقال میراث حجت‌های الهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
۳. جایگاه آن حضرت در نظام فکری شیعه که از آیات و روایات به دست می‌آید (ارتباط با خدا، ارتباط با معصومین، وابستگی ایمان در اقرار به عظمت ایشان و..)
۴. معرفی نمونه‌های مؤمنانی که با کتمان ایمان خود، در راه خدمت به دین گام‌های موثری برداشته‌اند. و بررسی نقاط شباهت و تفاوت ایشان با حضرت ابوطالب.
۵. تدوین پایان‌نامه دانشگاهی در موضوع ابوطالب در ادبیات عرب، به شیوه‌ای که علامه امینی موضوع غدیر را در ادبیات عرب به ترتیب زمانی پی گرفته است.
۶. نگارش و ارسال مدخل ابوطالب برای دائرة المعارف‌های جهانی به زبانهای متنوع و

۱. جهت آشنایی با جنایات بسرن ارطاة، بنگرید: امینی، الغدیر ۱/۳۶.

مناسب آن کتابهای مرجع.

- چه مواردی را برای ترویج فرهنگ آشنایی با مقامات آن بزرگوار، مناسب می‌دانید؟
۱. جمع آوری و تدوین مجموعه آیات و روایات مربوط به جایگاه و عظمت آن بزرگوار.
 ۲. نشر اشعار آن گرامی و شرح و ترجمه مضامین آنها به زبانهای مختلف و در سطوح گوناگون که همگی عقیده آن بزرگ به توحید و نبوت و تلاش مستمر در دفاع از پیامبر را نشان می‌دهد.
 ۳. تدوین ماده درسی ابوطالب در رشته تخصصی تاریخ اسلام و تألیف کتاب درسی مناسب آن در سطوح مختلف تحصیلی دانشگاه و حوزه.
 ۴. تهیه جزوات و کتب آموزشی در باب شخصیت‌شناسی آن بزرگوار در دوران جاهلیت و اسلام در سطح عموم.
 ۵. برگزاری سمینارها و همایش‌ها و مسابقات شعری و قطعات ادبی در گرامیداشت نام و یاد آن حضرت.
 ۶. کارهای هنری مانند خوشنویسی و فیلم‌های کوتاه و بلند در باره آن گرامی.

حضرت ابوطالب از نگاه برخی مستشرقان - محمدرضا فخر روحانی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۹۷-۱۰۶

حضرت ابوطالب از نگاه برخی مستشرقان

محمدرضا فخر روحانی*

چکیده: این گفتار به نقد و بررسی و تحلیل مطالب یازده تن از خاورشناسان، از سده هیجدهم میلادی تا کنون در مورد ابوطالب بن عبدالمطلب می‌پردازد. ادوارد گیون، تامس کارلایل، هنری لامنس و دوایت دونالدسون، از جمله این خاورشناسان‌اند. نویسنده در تحلیل خود، علت‌هایی می‌آورد که چرا برخی از خاورشناسان به ایمان حضرت ابوطالب اشاره نکرده‌اند، از جمله: اشتباه‌های تاریخی و اعتماد مطلق بر منابع اهل تسنن.

کلیدواژه‌ها: ابوطالب بن عبدالمطلب - دیدگاه خاورشناسان؛ خاورشناسان - نقد و بررسی؛ گیون، ادوارد؛ کارلایل، تامس؛ لامنس، هنری؛ دونالدسون، دوایت.

۱. آغاز

نوشتاری که در پی می‌آید، تنها به هدف انجام وظیفه‌ای کوچک نسبت به محضر مقدس حضرت مولی‌الموحدین و امیرالمؤمنین، حضرت امام علی بن ابی‌طالب - علیه و علی آبائه و اولاده الف تحیه و سلام - تقدیم می‌گردد. واضح است که در محضر فرزند به والد مکرمش عرض ادب نمودن، خشنودی فرزند را به دنبال دارد، بنابراین تنها لبخند رضایت از لبان آن بزرگوار دریافت کردن، خود اجری بزرگ است، هر چند که نویسنده این متن خود را بسی خردتر از آن می‌داند که چنین مسوده‌ای شایسته‌ی ارائه شدن به محضر امیرالمؤمنین را داشته باشد. در عین حال اگر پذیرفته شود و مورد قبول افتد، به دلیل بزرگواری آن حضرت است و نه آن که این نگارنده در چنین سطح و ساحتی باشد.

۲. مقدمه

شخصیت‌های بزرگ به چند دسته می‌توانند تقسیم بشوند، آنانی که همواره در کارنامه خود امتیازهای مثبت داشتند و هرگز گامی به خطا نرفتند؛ و دیگر آن دسته از اشخاصی که پیشتر خبط و خطاهایی داشتند، ولی بعداً به دلایلی - از جمله مرجحات و محسناتی که داشتند - توانستند موقعیت‌هایی را احراز کنند. طبیعی است که گروه اول مورد حسادت دیگران قرار گیرند. و بدین سان آنهایی که در پی خرده‌گیری از آنان هستند، به نزدیکان و غالباً اسلاف آنها نیز ایرادهایی وارد نمایند. وجود مقدس حضرت علی بن ابی‌طالب - علیه سلام الله و الملائکة و الناس اجمعین - از آن شخصیت‌هایی است که هیچ دشمنی نتوانسته است جز مدح و ثنا درباره وی بگوید. در عوض برای لکه‌دار کردن آن حضرت، دشمنان آن بزرگوار به مطالبی درباره پدر بزرگوار آن امام همام رو آوردند. نوشتار حاضر به اظهار نظرهای برخی از مورخان و مستشرقانی می‌پردازد که گاه - ولو طرداً للباب - از آن جناب نام برده و مطالبی نوشته‌اند.

۳. محدودیت‌های پژوهش حاضر

از آنجا که شیوه نگارنده این متن، استفاده از اصل مصادر به زبان انگلیسی و نه ترجمه‌های آنها بوده است؛ و نظر به این که دشواری دستیابی به منابع اصلی به زبان انگلیسی همواره یکی از مرارت‌های هر گونه پژوهش جدی می‌باشد؛ تنها از مصادری که امکان دستیابی به آنها بوده، استفاده شده است. پر واضح است که معتکف شدن در کتابخانه‌های بزرگ در سطح جهانی و به مدت طولانی می‌تواند نتایج درخشان‌تری را به دنبال داشته باشد؛ ولی هیئات که: دست ما کوتاه و خرما بر نخیل!

یکی از دیگر از محدودیت‌های اثر حاضر، زمان نه چندان موسعی است که در اختیار این نگارنده بوده است.

۴. داده‌ها و بررسی آنها

۴-۱. نخستین نویسنده‌ای که کتاب وی به زبان اصلی در دست می‌باشد، مورخ انگلیسی ادوارد گیبون (۱۷۹۴-۱۷۳۷)^۱ است. کتاب وی تحت عنوان "نزول و سقوط امپراطوری روم" در شش جلد و ۷۱ فصل می‌باشد که طی سالهای ۱۷۸۹-۱۷۷۶ در لندن چاپ شد. از آن زمان تا کنون این کتاب بارها تجدید چاپ شده و مورد توجه بسیاری از مورخان بوده است. برای نوشتار حاضر، از تجدید چاپ این کتاب در دو جلد و جمعاً در ۱۷۵۱ صفحه (بدون احتساب نقشه‌های جغرافیایی و نمایه پایانی) که توسط انتشارات دایرة المعارف بریتانیکا در شیکاگو در سال ۱۹۵۲ چاپ شد، استفاده شده است.

ادوارد گیبون در فصل ۵۰ کتاب در جایی می‌گوید: «ابوطالب، شریف‌ترین عموهائیش، چه در وطن و چه بیرون، چه در جنگ و چه در صلح، همواره راهنما و محافظ او [آن حضرت] بود.» [۱]

از سوی دیگر، وی چند صفحه بعد می‌گوید که حضرت ابوطالب به مردم گفت که به سخنان پیامبر اهمیت ندهند و همچنان بت‌های لات و عزّی را بپرستند. [۲] در همان صفحه و چند سطر پایین‌تر، گیبون می‌گوید که درعین حال «فرزند عبدالله آنچنان محبوب رئیس مسنّ قبیله قریش بود که وی [حضرت ابوطالب] تا آخر، از برادرزاده‌اش در برابر حسادت‌ورزی‌های قریشیان که به فضائل بنی‌هاشم رشک می‌بردند، سرسختانه حمایت می‌کرد.» [۳]

گیبون هیچ اشاره‌ای به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام نمی‌کند و ماجرا را به گونه‌ای جلوه می‌دهد که تنها نسبت خانوادگی باید عامل حمایت آن جناب از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

۲-۴. تامس کارلایل (۱۸۸۱-۱۷۹۵)^۱، مورخ انگلیسی و نویسنده کتاب «در باره قهرمانان، قهرمان پرستی و عنصر قهرمانی در تاریخ» که مجموعه چندین سخنرانی وی در سال ۱۸۴۰ بود و در ۱۸۴۱ منتشر شد، در سخنرانی دوم خود به تاریخ ۸ ماه مه ۱۸۴۰ که موضوع آن به پیامبر اسلام اختصاص داشت، مطالب ذیل را آورده است:

«حضرت امام [علی ابن ابی‌طالب علیه السلام] نخستین شخصیتی بود که در مجلسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترتیب داد، از وی آشکارا حمایت کرد. وی تصریح می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هرگز از دعوت و رسالت خود عقب‌نشینی نکرد. و البته جناب ابوطالب به آنانی که در مکه اسلام آورده بودند، پیشنهاد کرد که برای در امان ماندن از دسایس قریش به حبشه بروند.» [۴]

کارلایل فضل تقدّم حضرت علی علیه السلام را قبول داشته و به حمایت‌های جناب ابوطالب از پیامبر هم اشاره می‌کند. کارلایل درباره ایمان حضرت ابوطالب هیچ نگفته و اشتباه او این است که هجرت برخی از مسلمانان به حبشه، به دستور پیامبر اسلام بود نه جناب

ابوطالب. البته حسادت سایر قریش از بنی هاشم هم جای تأمل و تحقیق بیشتری دارد. ۳-۴. تامس پاتریک هیوز^۱ که «فرهنگ اصطلاحات اسلامی» وی (۱۸۸۵) در محافل اسلام‌شناسی غرب، به ویژه کشورهای انگلیسی زبان اثرگذار بوده است، در مدخل «ابوطالب» می‌نویسد که حضرت ابوطالب «ایمان نیاورد. اما مدت چهل سال دوست

صمیمی و حامی وی [پیامبر اکرم ﷺ] بود.» [۵]

۴-۴. رینولد نیکولسن^۲ که به سبب تألیفاتش در حوزه مطالعات ادبیات عربی و فارسی به ویژه ترجمه مثنوی مولانا در کشورهای شرقی شهرت دارد، در کتاب خود تحت عنوان «تاریخ ادبی اعراب» (۱۹۰۷) می‌گوید که جناب ابوطالب تا آخرین لحظه حیاتش از پیامبر اسلام دفاع کرد. [۶]

البته با تخصص نیکولسن در ادبیات عرب، از وی بسیار بعید است که در تاریخ ادبیات عرب، به شواهدی دال بر ایمان جناب ابوطالب برنخورده باشد و برخورد ساده و گذرای وی از کنار این مسئله نمی‌تواند ناشی از بی‌اطلاعی وی باشد.

۵-۴. سر تامس آرنولد^۳ که بخاطر مطالعاتش در هندوستان و تأثیر بر روشنفکرانی مانند دکتر محمد اقبال (لاهوری) در خاورمیانه شهرت دارد، در کتابش تحت عنوان «تبلیغ اسلام» می‌گوید که وقتی جناب ابوطالب استقامت و اصرار حضرت پیامبر اکرم ﷺ را دید، اظهار داشت که «به خدا قسم هرگز تو را به دشمنانم واگذار نخواهم کرد.» [۷]

البته آرنولد درباره ایمان حضرت ابوطالب هیچ چیز دیگری نمی‌گوید.

۶-۴. هنری لامنس^۴ عرب‌شناس اسلام‌ستیز و کشیش بلژیکی در کتابش تحت عنوان «اعتقادات و نهادهای اسلامی» تنها ذکر کرده است که پس از جناب عبدالمطلب، جناب ابوطالب عهده‌دار مراقبت از پیامبر اکرم ﷺ بود. قابل توجه این که تا به حال کمتر

1. Thomas Patrick Hughes
2. Reynold A. Nicholson
3. Thomas W. Arnold
4. H. Lammens

کسی به اندازه لامنس به مبارزه با آموزه‌های اهل‌بیتی و اسلام اصیل و هتک حرمت اهل‌بیت علیهم‌السلام اقدام کرده است. [۸]

۴-۷. ونسینک^۱ نویسنده‌ای است که کتابش تحت عنوان "عقاید مسلمین: پیدایش و تطور تاریخی" در سال ۱۹۳۲ چاپ شد. وی در کتابش تصریح می‌کند که هم حضرت ابوطالب و هم حضرت عبدالله کافر از دنیا رفتند. [۹]

۴-۸. دوایت دونالدسن (۱۸۸۴-۱۹۷۶)^۲ که کشیشی مسیحی بوده و سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۱۴ را در مشهد سپری کرد، کتابی تألیف کرد تحت عنوان "دین شیعه: تاریخچه اسلام در ایران و عراق". وی در این کتاب به نقل از احمد بن حنبل و بخاری می‌گوید که حضرت ابوطالب هرگز اسلام نیاورد. [۱۰]

شایان ذکر است که همین کتاب وی تحت عنوان "عقیده الشیعة" به زبان عربی ترجمه شده و مرحوم علامه امینی در کتاب شریف *الغدیر* جلد سوم به برخی ایرادات وی پاسخ دادند.

۴-۹. ویل دورانت^۳، فیلسوف و مورخ آمریکایی، در جلد چهارم "تاریخ تمدن" (یازده جلدی) می‌گوید که ابوطالب به دین جدید (اسلام) درنیامد، اما لحظه‌ای هم از حمایتش برای پیامبر فروگذار نکرد، زیرا عدم حمایت وی از افراد قبیله‌اش برخلاف سنت‌های عربی آن زمان بود. [۱۱]

۴-۱۰. ویلیام مونتگومری وات^۴، اسلام‌شناس مشهور بریتانیایی، در کتابش تحت عنوان "محمد: پیامبر و سیاستمدار" می‌گوید که دلیل حمایت جناب ابوطالب از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در نظر گرفتن منافع اقتصادی قبیله قریش و به ویژه بنی‌هاشم بود. [۱۲]

وی در مقاله‌اش در "دائرة المعارف اسلام" تصریح می‌کند که جناب ابوطالب اسلام

-
1. A.J. Wensinck
 2. Dwight M. Donaldson
 3. Will Durant
 4. W. Monntgomery Watt

نیاورد. [۱۳]

۴-۱۱. کرن آرمسترانگ^۱ در کتاب "محمد: پیامبر دوران ما" می‌نویسد که جناب ابوطالب هرگز از حمایت پیامبر دست برداشت و قوی‌ترین حامی وی بود. [۱۴] آرمسترانگ به ایمان آوردن جناب ابوطالب اشاره‌ای نمی‌کند.

۴-۱۲. ترور لینگ^۲ در کتاب "تاریخ دین در شرق و غرب" به حمایت جناب ابوطالب از پیامبر اسلام اشاره می‌کند؛ ولی از ایمان آن حضرت سخنی به میان نمی‌آورد. [۱۵]

۴-۱۳. جان نورمن هولیستر^۳ اظهار می‌دارد که جناب ابوطالب به درستی ادعای (!) حضرت پیامبر ﷺ ایمان داشت. لیکن خودش هرگز مسلمان نشد. [۱۶]

۴-۱۴. آخرین مستشرقی که در این نوشتار به او پرداخته می‌شود، آقای جان‌اتان براون^۴ است که در کتابش تحت عنوان "محمد" (منتشر شده در سری کتاب‌های معرفی‌های بسیار کوتاه) می‌گوید که جناب ابوطالب حامی سترگی برای پیامبر بود، ولی خودش هیچ‌گاه مسلمان نشد. [۱۷]

۵. تحلیل

آنچه در بالا ذکر شد، همگی بررسی مدخل‌ها و مطالب مربوط به حضرت ابوطالب در گزیده‌ای از کتاب‌هایی بود که دورانی حدود ۲۲۰ سال را در بر می‌گرفتند. از بررسی مطالب فوق به دست می‌آید که دیدگاه‌های غالب مستشرقان درباره حضرت ابوطالب تقریباً ثابت بوده است. همگی شان اتفاق نظر دارند که آن جناب از حامیان بزرگ پیامبر اسلام ﷺ بودند و دیگر این که (به گفته خودشان) آن حضرت هرگز دین اسلام را نپذیرفتند. میان آنچه مستشرقان گفته و آنچه شیعیان بدان اعتقاد دارند، محل نزاع همان بحث اسلام آوردن جناب ابوطالب می‌باشد که علت حمایت آن جناب از پیامبر را

-
1. Karen Armstrong
 2. Trever Ling
 3. John Norman Hollister
 4. Jonathan A. C. Brown

روشن می‌سازد؛ یعنی تمایز میان انگیزه دینی با انگیزه خانوادگی و قبیلگی.

منابع شیعی بر اسلام آوردن حضرت ابوطالب تأکید دارند. مرحوم علامه عبدالحسین امینی در کتاب شریف *الغدیر* (نیمه دوم جلد ۷ و اوایل جلد ۸) ادله‌ای محکم بر این حقیقت آورده است. از آنجا که یکی از شیوه‌های مرحوم علامه امینی استناد به شواهد ادبی و شعری در زبان عربی بوده، اشعاری را که از جناب ابوطالب باقی مانده، دلیلی روشن بر ایمان آوردن آن جناب می‌داند. همچنین باید توجه داشت که مرحوم علامه امینی در *الغدیر* تنها از منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت - که نزد خودشان معتبر بوده - روایت می‌کردند. بنابراین ایمان حضرت ابوطالب مورد تأیید منابع مهم اهل سنت است. در همین راستا، شایان ذکر است که تعداد قابل توجهی از مسلمانان سنی مذهب و عرب زبان که کتاب‌هایی درباره حضرت ابوطالب نوشته اند، به اشعار آن بزرگوار استناد جسته و دیوان اشعارش را هم چاپ و نشر کرده‌اند و آن‌ها را دلیل بر ایمان آن جناب می‌دانند.

دلیلی مهمتر از آنچه در بالا گفته شد، این است که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر ایمان پدر بزرگوار خود تأکید می‌کنند، و البته جناب ابوطالب هم همواره از سوی پیامبر اسلام با عظمت یاد شده‌اند. باید توجه داشت که تأیید دو معصوم، آن هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام، متقن‌ترین مهر تأیید بر ایمان جناب ابوطالب است، لیکن برای آنانی که در پی شواهد ادبی هستند، اشعار و اظهار نظرهای آن بزرگوار حجت بالغه است.

دلایل گوناگونی می‌توان ذکر کرد که چرا ایمان حضرت ابوطالب در منابع اروپایی ذکر نشده است. یکی از این دلایل، ضعف منابع اولیه اروپایی درباره تاریخ اسلام و به ویژه تاریخ شیعه است. نمونه‌های فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد که برخی از مورخان اروپایی اشتباهات فراوانی داشته‌اند که این اشتباهات - از انتساب افراد به

قبایل، نام شهرها، زمان رویدادها و حتی ضبط اعلام گرفته تا تحلیل‌ها - خود می‌تواند موضوعی جداگانه برای کارهای بعدی باشد. حال همین منابع (و غالباً سوگیرانه) برای نسل‌های بعدی مستشرقان، فصل الخطاب تلقی می‌شود؛ که این روحیه حتی تا همین روزگار در میان مستشرقان دیده می‌شود.

البته باید در نظر گرفت که جریان غالب و قوی‌ای که در میان مستشرقان قابل توجه است، همانا تکیه آنان بر منابع اهل سنت است. در کنار این پدیده نباید غفلت ورزید که منابع خوب و قابل استناد شیعی که از دوران صفویه و به ویژه قاجاریه به این طرف، به زبان فارسی فراهم آمده‌اند، باید به زبان‌های پرخواننده اروپایی به ویژه به زبان انگلیسی ترجمه و نشر شوند. همچنین نباید غفلت کرد که منابعی را هم که مستشرقان ترجمه و یا باز آفرینی کرده‌اند باید بازخوانی کرده و به صورت انتقادی مطرح کنیم، زیرا ترجمه درست و قابل اعتماد، بیشتر باز آفرینی و روایت ثانوی از مطالب اصیل است که علاوه بر این که به زبان دیگر است، حتماً و ضرورتاً باید دارای توضیحات مستوفایی باشد تا جایی برای سوء برداشت ایجاد نکند. بهتر است که چنین ترجمه‌هایی توسط شیعیان زبان‌دان و آشنا به مباحث تاریخی - اعتقادی صورت پذیرد تا مستشرقانی که هر چه باشند، از این پیکره نیستند.

نگاه‌گزینی و البته شک برانگیز غالب مستشرقان را نباید از نظر دور داشت. در این زمینه تنها ذکر یک نمونه کافی است. بدون تردید واقعه عاشورا در تاریخ جهان و به ویژه تاریخ اسلام جایگاه بسیار مهمی را به خود اختصاص داده است. از سوی دیگر، رویدادهای مهم تاریخی همواره با نام و یاد چند شخصیت برجسته (خواه مثبت و خواه منفی) گره خورده‌اند. آیا نباید از خود و دیگران پرسید که چرا در تاریخ‌هایی که مستشرقان از واقعه عاشورا نوشته‌اند، چنین چهره‌هایی مانند حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر سلام الله علیهما کمتر یاد شده است؟ آیا پنهان‌دهنده شدن حر بن یزید

ریاحی در روز عاشورا و اینکه وی به عنوان یک فرمانده لشکر اموی از پست فرماندهی در جبهه بنی‌امیه اعراض کرد و به عنوان یک پناهنده و سپس سرباز و در نهایت شهید در جبهه حضرت امام حسین علیه السلام در تاریخ جاودانه شد؛ چنین مطلبی را می‌توان از نظر سیاسی، نظامی و یا استراتژیک آنقدر بی‌اهمیت دانست که مستشرقان این گونه ساکت و بی‌سر و صدا از کنار آن بگذرند؟ آیا اگر نظیر چنین پناهندگی در هر کدام از جنگ‌های مهم تاریخ، از یونان باستان تا کنون صورت گرفته بود، مورخان و تحلیل‌گران غربی چند جلد کتاب، چند مقاله و چند فیلم و سریال و داستان کوتاه برای آن تولید نمی‌کردند؟ پس چرا درباره چنین حادثه عظیمی این قدر ساکت نشستند؟

بی‌نوشت‌ها:

1. Edward Gibbon, *the decline and fall of the Roman Empire* (1776-1787; 2 vols., Chicago, 1952), vol.2, ch.50, p.228.
2. Ibid. p.235.
3. Ibid.
4. Thomas Carlyle, *on Heroes, Hero-worship, and the Heroic in History* (London, 1841), *Lecture 2: the Hero as Prophet, Mahomet: Islam*, pp. 9-10. (from the Gutenberg.com).
5. Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (London, 1885; New Delhi, 1999), s.v. Abu Talib.
6. Reynold A. Nicholson, *A Literary History of the Arabs* (1907; Cambridge, 1930), P.148.
7. Thomas W. Arnold, *The Preaching of Islam*, 2nd ed. (London, 1913), p.14.
8. H. Lammens, *Islam: Beliefs and Institutions* (1929; New Delhi; 1979), p.25.
9. A.J. Wensinck, *The Muslim creed: Its Genesis and Historical Development* (Cambridge, 1932; New Delhi, 1979), PP. 197, 239.
10. Dwight M. Donaldson, *The Shiite Religion: A History of Islam in Persia and Irak [Iraq]* (London, 1933), P. 15, N. 2.
11. Will Durant, *The Story of Civilization, vol. 4: The Age of Faith* (New York, 1950), P. 165.
12. W. Monntgomery Watt, *Muhammad; Prophet and Stateman* (Oxford, 1961), P. 76.
13. W. Monntgomery Watt, "Abu Talib", in *The Encyclopedia of Islam*, 2nd ed., vol.1, ed. H. A. R. Gibb, et al. (Lieden, 1960), PP. 152 – 153.
14. Karen Armstrong, *Muhammad: Prophet of Our Time* (London, 2006), PP. 75 – 76.
15. Trevor Ling, *A History of Religion East and West* (London, 1968), P. 216.
16. John Norman Hollister, *The Shi'a of India* (London, 1953), P. 16.
17. Jonathan A. C. Brown, *Muhammad* (Oxford, 2011), P. 16.

شیخ الأباطح فی شعر الأوردبادی - قیس بهجت العطار

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب رضی الله عنه»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۰۷-۱۱۹

شیخ الأباطح فی شعر الأوردبادی

قیس بهجت العطار *

چکیده: ایمان ابوطالب بن عبدالمطلب در شعر شاعران عربی سرا جلوه‌ای بارز داشته، از جمله اشعار میرزا محمد علی اوردبادی (۱۳۱۲-۱۳۸۰ قمری) که در این گفتار، نقد و بررسی شده است. نویسنده، چند قطعه شعر از دفتر شعر مخطوط اوردبادی برگزیده و به شرح درونمایه آن از جنبه ادبی و محتوایی پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: ابوطالب بن عبدالمطلب- ایمان؛ ابوطالب بن عبدالمطلب - ادبیات عرب؛ اوردبادی، محمدعلی (۱۳۱۲-۱۳۸۰ق) - دفتر شعر (مخطوط)؛ ادبیات عرب - قرن چهاردهم.

الحمد لله ربّ العالمين، والصلاة على أشرف الأنبياء والمرسلين أبي القاسم محمد وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين، واللعة الدائمة على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين. وبعد، فإن من أشدّ وسائل التبليغ تأثيراً الشعر، وقد روي عن النبي ﷺ أنّه قال: إن من الشعر لحِكْمًا، وكان يضح لحسان بن ثابت منبراً يقوم عليه فيهبو من هجا رسول الله ﷺ ... والحاجة تدعو لمعرفة اللغة والعربية والاستشهاد به في التفسير وتعرّف معاني كلام الله تعالى وكلام رسوله، ويُستدلّ به أيضا على النسب والتاريخ وأيام العرب، ويقال: الشعر ديوان العرب^١.

قال العلامة الأميني رحمه الله: وكان ﷺ يصوّر للشاعر جهاده وينصّ به ويقول: اهجوا بالشعر، إن المؤمن يجاهد بنفسه وماله، والذي نفس محمد بيده كأنما تنضحونهم بالنبل، وفي لفظ آخر: فكأن ما ترمونهم به نضح النبل، وفي ثالث: والذي نفس محمد بيده فكأنما تنضحونهم بالنبل فيما تقولون لهم من الشعر^٢.

وعن عبدالله بن سلمة، قال: كنا عند عمّار بن ياسر بصقّين وعنده شاعر ينشده هجاء في معاوية وعمرو بن العاص، وعمّار يقول له: الصق بالعجوزين، فقال له رجل: أيقال الشعر عندكم ويسبُّ أصحاب رسول الله ويسبُّ أصحاب بدر؟! فقال له عمّار: إن شئت فاسمع وإن شئت فاذهب، فإن معاوية وعمرا قعدا بسبيل الله يصدّان عنه، فالله سائبهما وكلُّ مسلم، إنّه لما هجانا المشركون شكونا ذلك إلى رسول الله ﷺ، فقال: قولوا لهم كما يقولون لكم، فإن كُنّا لنعلّمه الإمام بالمدينة^٣.

وكان أمير المؤمنين عليه السلام يشجّع الشعراء ويحثّهم على مقارعة شعراء الباطل من أتباع معاوية، فمن ذلك أنّ كعب بن جعيل التغلبي شاعر معاوية في صفّين قال قصيدة في ذمّ أهل العراق واتّهام أمير المؤمنين عليه السلام بدم عثمان، فدعا أمير المؤمنين قيس بن عمرو النجاشي وقال له: إن ابن جعيل شاعر أهل الشام، وأنت شاعر أهل العراق، فأجِبِ الرَّجُلَ^٤.

وكتب عمرو بن العاص كتابا فيه شعر إلى عبدالله بن العباس يحاول أن يستغويه ويفتله عن ولاية أمير المؤمنين عليه السلام، فعرض ابن عباس الكتاب على أمير المؤمنين عليه السلام، فقال عليه السلام: يابن عباس

١. انظر: المغني، لابن قدامة ١٢: ٥٢-٥٣.

٢. الغدير ٢: ٧.

٣. أنساب الأشراف: ٣١٦ ح ٣٨٤.

٤. شرح نهج الحديدي ٣: ٨٩.

أجبه،^١ وليردّ عليه شعره الفضل بن العباس فإنه شاعر.^١
وهكذا سار الأئمة عليهم السلام بنفس هذه السيرة، فكان لكلّ منهم شاعر أو شاعران أو أكثر^٢، بل نسبت
نسبت أشعار لكلّ من الأئمة عليهم السلام.

وهذا إن دلّ على شيء فإنما يدلّ على شدّة اهتمام المعصومين عليهم السلام بالشعر الهادف والشعراء
العقائديين، مقابل الحكومات الظالمة الغاصبة، التي كانت تُقرّب المتزلفين والإمعات وأبواق
الشياطين، وتقتل وتسجن وتشرد كلّ من يمتّ لأهل البيت عليهم السلام بصلة.
ولم يحافظ العرب والمسلمون على شيء من الثقافة - بعد القرآن و الحديث النبوي - مثلما
حافظوا على الشعر، الذي دونوا فيه وأثبتوا واقعهم ووقائعهم، ورصدوا الحقائق والأزباف، فكان
الشعر معتك الأفكار، وساحة الصراع بين الحقّ والباطل.

وعند تلاقح الثقافات الذي اهتمّ به الإسلام غاية الاهتمام، دخل الشعراء الفرس والأتراك
والهنود و... في حلبة الصراع بين الحقّ والباطل، فراحوا يغرّدون وبهزجون ويشعرون بألسنتهم
تارة وباللسان العربي تارة أخرى، فشكّلوا حالةً ضخمة في الأدب العربي، وأسّسوا مدرسة عظيمة
يحق لنا ولهم أن نفتخر ويفتخروا بها، وإن حاول النواصب والقوميون طمس معالمها، وتشويه كلّ
محاسنها، وحسبك الحملة الشعواء التي شنّوها على مهيار الديلمي الشاعر الفحل ورّميه بالشعوبية،
وما للرجل من ذنب سوى ولاته لأهل البيت عليهم السلام وتبرّيه من أعدائهم.

لقد غرّد الكثير من الشعراء وانتشوا بمدائح أهل البيت عليهم السلام وهجاء أعدائهم منذ الصدر الأوّل
وإلى اليوم، فجاءت أشعارهم سلاسل ذهبية في عقّد الأدب الشيعي الزاهر.
وفي هذا المضمار نقف في هذه المقالة على نموذج رائع من التلاقح الفكري الشيعي بين العرب
والفرس والأتراك، وذلك عبر تناول شخصية شيخ الأباطغ أبي طالب بن عبد المطلب العربي
الهاشمي الصميم، من خلال شعر الشيخ الحجّة العلّامة محمدعلي الأوردبادي النجفي، التركي
الأصل، الإيراني المولد والمنشأ، العربي الثقافة والمسلك والمنحى.

أبوطالب عليه السلام

فأمّا أبوطالب بن عبد المطلب بن هاشم، فهو العَلَم الشامخ، وذو الشرف الباذخ، والموحّد المؤمن،
والمدافع عن رسول الله صلى الله عليه وآله وشريعته الغراء، وهو عمّ خاتم المرسلين، ووالد سيّد الوصيين، وهو
غني عن التعريف.

١. وقعة صفين: ٤١٢.

٢. انظر: الفصول المهمة، لابن الصبّاح المالكي: ١٥٣، ١٧١، ٢٠١، ٢١١، ٢٢٣، ٢٣٢، ٢٤٤، ٢٦٦، ٢٧٨، ٢٨٥.

وقد تتالت سهام الحقد من كل حذب و صوب من النواصب والقوميين على هذا الكوكب الزاهر والنجم الالاح لآنه والد للإمام أمير المؤمنين عليه السلام، ولآنه تحمّل أعباء الدفاع عن النبي صلى الله عليه وآله وعن الرسالة، ولآنه قارع عتاة قريش ورؤوس النفاق من أمثال أبي سفيان وأبي جهل وأضرابهما. ولما لم يجدوا فيه مغمزا من حيث فخامة الشخصية، وشرف المحتد والموقف، راحوا ينفون عنه الإيمان، ويختلقون المختلفات، ويضعون بعض الأحاديث في ذلك.

وهنا وقف الشعراء وقفة السد المنيع لبيان الحقيقة الناصعة، ودحض تلك الأباطيل، ورخص تلك المعرّات التي هي بأصحابها ألق وأليق، فجاشت قرائحهم بقصائد خالدة في مدح شيخ الأباطح وبيان الوجه الناصع له.

وأقدم النصوص الشعرية في هذا المقام ما ورد من شعر عن أمير المؤمنين عليه السلام في رثاء أبيه أبي طالب، وقوله:

أبا طالب عصمة المستجير	وغيث المحول ونور الظلم
لقد هدّ فقدك أهل الحفاظ	فصلّى عليك ولي النعم
ولقاك ربك رضوانه	فقد كنت للمصطفى خير عم

وقوله عليه السلام في مرثية ثانية:

أرقت لطير آخر الليل غرداً	يذكرني شجوا عظيماً مجدداً
أبا طالب مأوى الصعاليك ^١ ذا الندى	وذا الحلم لا خلفاً ولم يك فعدداً
فأمست قريش يفرحون لفقده	ولست أرى حياً لشيءٍ مخلداً
أرادت أمورا زينتها حلومهم	ستوردهم يوماً من الغي مورداً
يرجون تكذيب النبي وقتله	وأن يفتروا بهتاً عليه ومجحداً
كذبتم وبيت الله حتى نذيقكم	صدور العوالي والصفيح المهندا
فإماً تبيدون وإماً نبيدكم	وإماً تروا سلم العشيّة أرسداً ^٢

فهذا هو أمير المؤمنين عليه السلام في الشعر الأول يخاطب أباه أبا طالب ويمدحه مدحاً منقطع النظير،

١. انظر: أنوار العقول من أشعار وصي الرسول: ٣٦٣.

٢. الصعاليك: الفقراء.

٣. انظر: أنوار العقول من أشعار وصي الرسول: ١٩٤.

ويدعو له أن يصلي عليه الله سبحانه وتعالى وأن يلقيه الرضوان، وذلك لا يكون من الإمام أمير المؤمنين المعصوم إلا لأنّ أبا طالب مَوْحَدٌ مُؤْمِنٌ مدافع عن حياض النبي والنبوة. وها هو ﷺ يأرق لوفاة أبيه ويتذكره ويذكره بأحسن الذكر، ثمّ يبين شماتة قريش وفرحها بموته لأنهم بذلك يرجون تمكّنهم من تكذيب النبي وإبطال دعوته وقتله، وفي ذلك أدلّ دليل على أنّ أبا طالب هو الذي كان حاميا وحافظا للنبي ودعوته وأنه أحد أركان الدين وعمد المؤمنين.

وقد نظر أمير المؤمنين ﷺ في قوله:

كذبتهم وبيت الله حتى نذيقكم
فأما تبيدونا وإما نبيدكم
صدر العوالي والحسام المهتدا
وإما تروا سليم العشيّة أرسدا

إلى قول أبي طالب يخاطب قريشا:

كذبتهم وبيت الله نُبزى محمداً
ونسلمه حتى نُصرع حوله
ولما نطاعن دونه ونناضل
ونذهل عن أبنائنا والحلائل

وهنا يتضح التواصل بين الأب والابن، وتتجلى مسيرة دفاع الأب عن النبي الموصولة بدفاع الابن عنه، وما بغض علياً لقريش هو نفس الأمر الذي بغض أبا طالب لهم. وفي نص ثالث رثى أمير المؤمنين ﷺ أبا طالب و خديجة معا، فقال:

أعينيّ جودا بارك الله فيكما
على سيّد البطحاء وابن رئيسها
على هالكين لا ترى لهما مثلاً
وسيدة النسوان أوّل من صليّ^١

لقد نصرا في الله دين محمد
على من بغى في الدين قد رعيا إلا^٢

ومن الشعراء الخالدين الذين مدحوا أبا طالب ورثوه، الشيخ محمدعلي الأوردبادي النجفي.

الشيخ محمدعلي الأوردبادي

علم من الأعلام، وفاضل في الطليعة من الفضلاء، وشاعر في الصدر من شعراء عصره، جمع بين الفقه و الأصول والتفسير والحديث والتاريخ والأدب، وحلّق في كلّ مجال من مجالات المعرفة والثقافة، وكان له كبير الأثر في وقته وإلى اليوم.

قال الشيخ عباس القميّ: العالم الفاضل، الأديب البارع، الشاعر المتبحر الخبير، الميرزا محمدعلي الأوردبادي النجفي دام علاه، رأيت بخطّه أنّه ولد في ٢١ رجب سنة ١٣١٢ هـ، وأخذ العلم عن

١. أي من النساء.

٢. انظر: أنوار العقول من أشعار وصي الرسول: ٣٣٨. والإل: العهد.

والده، ثمَّ عن أساتذة العلم ... له تأليف ورسائل ومقالات كثيرة وأشعار جيّدة ... والأوردبادي: نسبه إلى أوردباد بلدة تقع في الحدود بين اذربيجان وقوقاس قرب نهر أرس^١.
وقال السيّد الأمين: الشيخ محمدعلي بن محمدقاسم بن محمدتقي بن محمدقاسم الأوردبادي التبريزي النجفي، ولد في تبريز سنة ١٣١٠ هـ.^٢

في الطليعة: قدم النجف بعد خمس سنوات من ولادته، وهو اليوم بها حيّ فاضل. اشتمل على فضل جمّ، وعلم غزير، وشارك في فنون مختلفة، إلى تقيّ طارفٍ وتليد، وحسب موروث وجديد...^٣
وقال الخاقاني: هو الشيخ محمدعلي ابن الشيخ أبي القاسم بن محمدتقي بن محمدقاسم الغروي الأوردبادي، عالم جليل، وأديب معروف، وشاعر مقبول ... وقد أجازه فريق من أعلام المجتهدين إجازة الاجتهاد، أمثال الإمام النائيني، والشيخ عبدالكريم الحائري اليزدي، والسيّد الميرزا علي الشيرازي، والسيّد حسن صدرالدين الكاظمي، والسيّد عبدالحسين شرف الدين، والشيخ محمدرضا الإصبهاني، والشيخ محمدباقر القائيني البيرجندي، وقد أجازه في رواية الحديث أكثر من ستين عالماً...

والمترجم له شخصيته علمية أدبية فذة، طلعت في عالمها طلوع النجم المتوقد ... له نظم كثير ولكنّه لم يتعدّ حدود العقيدة...^٤

توفي رحمه الله سنة ١٣٨٠ هـ. وله ديوان شعر سيطبع ضمن موسوعته في العتبة العباسية المقدّسة.

شعره في أبي طالب عليه السلام

لقد احتلّ أبو طالب مساحة واسعة من شعر الأوردبادي، فعاش معه منذ صباه، فراح يقول فيه الشعر في شبابه:

قال الأوردبادي: وقلت مادحا شيخ الأمة وأبا الأئمة أبا طالب عليه السلام وهو من قديم شعري:

[من الوافر]

بمجدك من زعيمٍ علماً ومجدٍ عدلتُ إليك عن سلمى ودعدٍ
وفي طلل الأباطح منك سرٌّ وقاني عن كتيب ديار هندٍ

١. الكنى والألقاب: ٢: ٢٠-٢١.

٢. كذا، والصواب أن اسم أبيه الميرزا أبو القاسم.

٣. الصواب أن ولادته كانت سنة ١٣١٢ هـ.

٤. أعيان الشيعة ٩: ٤٣٨.

٥. شعراء الغري ١٠: ٩٥-٩٧.

وَأَنْشَقْنِي نَسِيمَ عَلَاكَ عَرَفًا

فَأَنْسَانِي شَذَا نَفْحَاتٍ وَرِدٍ

يقول فيها:

إِمَامٌ فِي الذُّؤَابَةِ مِنْ نَزَارٍ

وَحَسْبُ الْفَخْرِ مِنْ رَسْمٍ وَحَدٍّ

فِيَوْمِ الْحَرْبِ تَصْطَلِمُ الْأَعَادِي

وَتَحْيِي الْوَفْدَ فِي الْجُلَى بِرَفْدٍ

كَنَجْمٍ يُهْتَدَى بِهِدَاهِ طَوْرًا

وَيَهْوِي تَارَةً رَجْمًا لِرَدٍّ

تَشِيمُ بِوَجْهِهِ أَنْوَارَ قَدْسٍ

وَتَلْمَعُ وَجْتَاهُ كَبْدَرٍ سَعْدٍ

بِهِ أُمَّ الْقُرَى تَرْتَاحُ بِشْرًا

بِأَكْرَمِ وَالِدٍ لَأَعَزِّ وَلَدٍ

وفي هذه القصيدة تُلحظُ الشاعرية المتفتحة المعجبة بشخصية عظيمة فذة، وليس فيها شيء من الشبهات ولا ردّها، وما فيها إلا الإجلال والإكبار والإطراء، لكن الواضح فيها العناية بأدب الخطاب والكلام، والإلماح إلى المفاهيم العالية السامية، فهو يستعمل كلمة «إمام» في حقّ أبي طالب؛ إمّا استعمالاً لغويّاً، وإمّا أن يكون ألمح إلى أنّه من أوصياء الفترة. ثمّ راح يشبّهه بالنجم الذي يهتدى به في الظلمات؛ كما ورد هذا التشبيه لولده من الأئمة المعصومين عليهم السلام في قول رسول الله صلى الله عليه وآله لأمير المؤمنين عليه السلام: مثلك ومثل الأئمة من ولدك مثل سفينة نوح من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق، ومثلكم كمثّل النجوم كلّما غاب نجم طلع نجم آخر إلى يوم القيامة^١، وفي قول أمير المؤمنين عليه السلام: ألا إنّ مثل آل محمّد كمثّل نجوم السماء إذا خوى نجم طلع نجم^٢.

ويؤيد هذا الإلماح والإشعار في شعره قوله: به أمّ القرى ... إلخ، حيث جعل مكّة المكرمة ترتاح بشراً بأبي طالب، ثمّ أوضح ذلك بقوله: بأكرم والدٍ لأعزّ ولدٍ، فالشاعر هنا يشير إلى أنّهم نور واحد، وأنّ أبا طالب مصدر تلك الأنوار الإلهية للمعصومين، وذلك أخذاً من قول رسول الله صلى الله عليه وآله: كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله جلّ جلاله قبل أن يُخلق آدم بأربعة آلاف عام، فلمّا خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه، فلم يزل الله عزّ وجلّ ينقلبه من صلب إلى صلب حتّى أفرّه في صلب عبد المطلب، ثمّ أخرجّه من صلب عبد المطلب فقسّمه قسمين، فصير قسماً في صلب عبد الله، وقسماً في صلب أبي طالب، فعلي منّي وأنا من علي ...^٣

١. دفتر الشعر، مخطوط: ٢٩.

٢. كمال الدين وتمام النعمة: ٢٤١.

٣. نهج البلاغة: ١/١٩٤، خ ١٠٠.

٤. النخلة: ٦٤٠، ح ١٦.

وبلاحظ هنا استعماله «الأباطح» جمعا، وسيأتي تكرارها، كما سيأتي استعمال «الأبطحين»، ولم يستعمل في شعره «الأبطح»، وذلك لما في التثنية والجمع من مبالغة، لأن كل جزء من التراب بمنزلة الأبطح، وهو مسيل واسع فيه رمل ودقاق الحصى. والأبطحان يكونان في جانبي مكة، فيصح تثنيتهما على الحقيقة أو على المبالغة أيضا، فإن العرب إذا أرادت المبالغة والتكثير ثنّت وجمعت. ومثل ذلك قيل أو يقال في قوله تعالى: (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)¹ و (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ)² و (بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ)³.

وقال الأوردبادي أيضا في مدح أبي طالب بيتين هما:

[من الوافر]

إلى شيخ الأباطح كلُّ مدحي ومن للمدح مثل أبي الأباطح؟
دعاه لحقه ففضى ولبي ونادى من دعاه وقد أبقى: طح

وهنا عبر عن أبي طالب عليه السلام بـ «شيخ الأباطح» جمعا، ثم عبر عنه بـ «أبي الأباطح» جمعا أيضا، وهذا كله لما في نفسه من إجلال وإعظام لشخصية أبي طالب. والتعبير بـ «أبي الأباطح» توسع، إذ العرب توسعت في الكنى ما لم تتوسع في غيرها، فقالوا لآدم: أبو البشر، ولأمير المؤمنين عليه السلام: أبو تراب، فكان أبو طالب هو الأب والوالد للأباطح وأنها لم تكن لولاه. وفي هذين البيتين جناس مركب بين «الأباطح» و «أبي طح»، و «طح» فعل أمر من طاح يطيح بمعنى سقط ووقع.

والضمير في «دعاه» يعود للنبي صلى الله عليه وآله وسلم وإن لم يجر له ذكر سابقا، وذلك لمعرفيته من خلال سياق الكلام، وهو مثل قوله تعالى: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)⁴، فالضمير في (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) يعود للقرآن وإن لم يجر له ذكر. فالأوردبادي هنا يصرح بأن النبي دعا عمه أبا طالب لحقه، ففضى حقه ولبي دعوته للإسلام،

١. الشعراء: ٢٨، المزمّل: ٩.

٢. الرحمن: ١٧.

٣. المعارج: ٤٠.

٤. الرياض الزاهرة: ١٢٧ من المخطوطة.

٥. انظر: المرضع، لابن الأثير: ٤٤-٤٥.

٦. القدر: ١.

ونادى مَنْ سواه - كأبي سفيان وأبي جهل والعاص وأضرابهم، حيث أبوا الدعوة وأرادوا إهلاك النبي - نادى: طِحْ، فشتان بين من لبي وأبي، وبين من قضى حق النبي - وهو أبو طالب - ومن أراد إهلاك النبي ﷺ، ففاعل «نادى» على هذا الوجه هو «من عداه».

ويحتمل أن يكون فاعل «نادى» رسول الله ﷺ، و «من عداه» مفعوله، ويكون المعنى: أن النبي نادى من عدا أباً طالب - إذ أبا ذلك الغير الدعوة - : طِح. وعلى كلا الوجهين، يُبرز الشاعر هنا إيمان أبي طالب، وكُفْر من عداه من القرشيين، فهم أحق وأولى بالكفر والعذاب الأليم، فما أروع هذا الإبداع في بيتين من الشعر. وله أيضاً قصيدة حائية عامرة، قال: قلت مادحا شيخ الأباطح، منتجع الأمة، وأبا الأئمة، أبا طالب ﷺ:

[من الوافر]

وفي أنواره زهتِ البطحُ	بشيخ الأبطحين فشا الصلاحُ
يلين به من الشرك الجِماحُ	براه الله للتوحيد عَضْباً
حَمَى الإسلام نهباً يُستباحُ	وعمُّ المصطفى لولاه أضحى
له الدين الأصيلُ ولأبراحُ	ويسترسل في مدحه إلى أن يعرِّج على ردِّ الشبهات، فيبرزُ شاعرا عالما، ومادحا محققا، حيث يقول:
وما عن حيدرٍ فضلُ يزاحُ	وصفو القول أن أبا عليٍّ
لكلِّ مُحاولٍ قَصداً تُباحُ	ولكن لابنه نصبوا عدا
وإن يك حوله كثرُ النَّباحُ	فنالوا من أبيه وما المع
فهل يخفى لذي العين الصباحُ	وضوء البدر أبلج لا يُوارى
بمُرْتَبِكِ الهوى لهمُ التباحُ	«وهبني قلت إنَّ الصبح ليل»
تصافقه الإمامة والنجاحُ	فدع بمتاهة التضليل قوماً
	فذا شيخ الأباطح في هداهُ

وهنا يلاحظ استعماله «الأبطحين» «البطاح» «الأباطح»، وفيها ما مرَّ التنبيه عليه من التفخيم والتعظيم.

ومطلع هذه القصيدة كمطالع فحول الشعراء، يدلّ بنفسه على محتوى القصيدة وقوتها، وهو الأسلوب الحديث في مطالع القصائد الرائعة، فهو يحمل قوّة الشخصية «شيخ الأبطحين»، ووصفه بالصلاح الديني الذي هو خلاف الضلال والكفر إشارة إلى إيمانه الشخصي الذي يا: ينتشر منه الصلاح، كما يحمل معنى الأنوار الإلهية التي تحملها الشخصية الممدوحة والتي تزهو منها جميع البطاح والأراضي.

فهذا المطلع كمطلع عينية الجواهري في الإمام الحسين عليه السلام:

فداء لمثواك من مضجع تنورّ بالأبلج الأروع^١

وكمطلع نونية الشيخ أحمد الواثلي في أمير المؤمنين عليه السلام:

غالي يسارُ واستخفّ يمينُ بك يا لكنّك لا يكادُ يبين^٢

وكغيرهما من مطالع فحول الشعراء.

ويكمل الشاعر مسيرة مطلعته فيتناول مسألة أن الله عزّ وجلّ خلق أبا طالب ليكون سيفاً للتوحيد يدافع عنه ويكبح جماح الشرك، فهو عمّ المصطفى الذي لولاه لاستبيح حمى الإسلام، فهو المدافع عن حمى الإسلام والحارس له، فيكون فوق الميول والشبهات.

وبعد إفاضة الشاعر بالمدح ينتقل إلى الأبيات التي ذكرناها، والتي تحمل معنى التحقيق، بل بعض العبارات المستخدمة في بيان خلاصة البحوث، وذلك عند قوله «وصِفِ القول»، فهي عبارة يتداولها الكتّاب عند بيان النتيجة بعد النقض والإبرام.

وفي قوله: «إنّ أبا علي»، والعدول عن قوله: «أبا طالب» أو غيره من كناه الشريفة، إشارة وتمهيد لما سيقوله من بعد من بيان سبب التّهم التي ألصقوها بأبي طالب وهو منها براء، فإنّ أبا أمير المؤمنين علي له الدين الأصيل الذي لا يبراح عنه، ولكنّ النواصب نصبوا العدا لآبائه أمير المؤمنين عليه السلام، ولما لم يستطيعوا أن يجدوا فيه مهمزاً ولا مغمزاً - لأنّه مجمع الفضائل ولا يمكن إبعاد أي فضيلة عنه - راحوا ينالون من أبيه ويكيلون له التّهم جزافاً، ولكنّهم لم يوفقوا ولم يستطيعوا ذلك لأنّ المعالي تستعصي عن أن تُباح لمن يحاول النيل منها.

ثمّ انسأب الشاعر في قوله:

وضوء البدر أبلج لا يُورَى وإن يك حوله كثر النَّباحُ

١. ديوان الجواهري ٢: ٢٦٦.

٢. ديوان الواثلي: ٨٢.

ليستفيد من معنى المثل المولّد: قد ينبحُ الكلبُ القَمَر، فليلقم النابحُ الحَجَرَ، وهو مأخوذ من المثل: لا يضرّ السحابُ نباحُ الكلاب، المأخوذ من قول الفرزدق:

وقد ينبحُ الكلبُ السحابَ ودونه مهامه تُعشي نظرة المتأمل^٢

فإنّ نباح الكلب لا يضير ضياء القمر ولا يغطيه ولا يستطيع حجب نوره، فكذلك أعداء أبي طالب لا يستطيعون بمفترياتهم وضجيجهم حجب الوجه القمريّ الناصع الوضاء لأبي طالب المؤمن المجاهد.

ثم يضمّن في البيت اللاحق صدر بيت للمتنبيّ قاله، وهو قوله:

وهبني قلت هذا الصبح ليل^٣ أيعمى العالمون عن الضياء

فضمّنه قائلاً:

«وهبني قلت إنّ الصبح ليل» فهل يخفى لذي العين الصباحُ

وهذا يدلّ على تبحره في الشعر العربي، وسلامة ذوقه، وحسن تضمينه لشطر من شعر أكبر شعراء لغة العرب وهو المتنبيّ.

ثمّ يختم قصيدته بالدعوة إلى ترك الضائعين في متاهة التضليل الذي يلتاحون في الهوى والضلال، وترك كلامهم، وذلك لأنّ «شيخ الأباطح» واضح الهدى، حيث تصافقه الإمامة والنجاح، أي أنّه يتّصف بالإمامة- كما أشرنا من قبل إلى معنيها- وبالنجاح، أو لعلّ الشاعر أراد أنّ هدى «شيخ الأباطح» صافقتته وصادقته عليه الإمامة بمعنى كلمات الإمامة أي الأئمّة، كما يصدّقه ويصافقه النجاح والإيمان الذي هو عليه.

ومن شدّة تعلق الأوردبادي بشيخ الأبطحين، تراه لا ينسى ذكره عند مدح أمير المؤمنين عليه السلام، فلا يفوته أن يعرّج على ذكره، وأنّ من المفاخر أن يكون لأمير المؤمنين أخٌ مثل محمد صلى الله عليه وآله، وأب مثل شيخ الأبطحين.

فمن قصيدة له عصماء قال: إنّه قالها في مدح الآية الكبرى والنبيا العظيم صاحب المحجّة اللائحة والصراف المستقيم أمير المؤمنين عليه السلام، يقول في مطلعها:

[من الكامل]

١. تبيمة الدهر ٢: ٢٨٢.

٢. انظر: المستقصى في أمثال العرب ٢: ٢٧٢، المثل ٩٤٣.

٣. ديوان المتنبي: ٩٢.

مَدْحُ تَفَانِي دُونَهَا الْأَمْدُ وَمُنَاقِبُ لَمْ يُحْصِهَا عَدْدُ

يقول فيها:

هَذَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَذِي غُرَّةِ الْقَوَافِي نَحْوَهُ تَفَدُّ

فَأَبُوهُ شَيْخَ الْأَبْطَحِينَ وَهَلْ مِثْلَ النَّبِيِّ لَهُ أَخٌ أَحَدٌ؟^١

والبادي للعيان في قصائد الأوردبادي في أبي طالب عليه السلام أنه كرّس البحر الوافر ليفرغ أحاسيسه التي تجيش بصدرة في قوالب شعرية رنانة، والبحر الوافر يمتاز بكثرة الحركات، وهو بحر مرن يمكنه أن يؤدي أشد المعاني وأحمزها، لذلك كثر استعماله مبدعاً في الفخر والرثاء، وبما أن الأوردبادي كان يفتخر بأبي طالب ويعدّد مآثره ومفاخره، لذلك أكثر من استعمال هذا البحر في مدح أبي طالب عليه السلام.

بقي عليّ أن أشير في ختام هذه المقالة إلى ما حدثني به سماحة حجة الإسلام والمسلمين السيد مهدي الشيرازي حفيد الميرزا الشيرازي، وسبط العلّامة الأوردبادي، حيث قال لي: إن جدّي الأوردبادي لما رأى مظلومية أبي طالب وقلة ما قيل فيه من الشعر العربي قياساً إلى ضخامة شخصيته، شمر عن ساعد الجدّ، وكرّس همّة وهمته لقول الشعر في أبي طالب، واستنفر مشايخ الأدب والقريض في زمانه ليقولوا القصائد والروائع فيه، فوفّق لذلك بمقدار ما ساعفته به الظروف. وأنا أدعو في ختام مقالتي هذه كلّ الفضلاء والأدباء والشعراء إلى استجلاء وإجلاء معالم هذا الطود الشامخ والبحر الزاخر، كما أدعو الحوزات العلمية والجامعات والكليات إلى جمع شتات ما قيل فيه من الشعر والتوافر على دراستها في رسائل الماجستير والدكتوراه، لنقدّم للندى أطيب زاد ونريهم أرفع عماد من أعمدة الإسلام.

هذا، وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء والمرسلين أبي القاسم محمد وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين.

مصادر التحقيق

القرآن الكريم.

نهج البلاغة، تحقيق وشرح محمد عبده، قم، دار الذخائر، ١٤١٢ هـ / ١٣٧٠ ش.

١. أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى البلاذري، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٣٩٤ هـ / ١٩٧٤ م.

٢. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، الطبعة الأولى، ١٣٧٨ هـ / ١٩٥٩ م.

٣. وقعة صفين، نصر بن مزاحم المنقري، تحقيق وشرح عبد السلام محمد هارون، القاهرة، المؤسسة العربية الحديثة للطبع والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٣٨٢ هـ.

٤. الفصول المهمة في معرفة الأئمة، ابن الصباغ المالكي، تحقيق سامي الغريزي، قم، دار الحديث، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ.

٥. أنوار العقول من أشعار وصي الرسول، قطب الدين البيهقي الكيدري، دراسة وتحقيق كامل سلمان الجبوري، بيروت، دار المحجة البيضاء، الطبعة الأولى، ١٤١٩ هـ / ١٩٩٩ م.

٦. أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين، تحقيق حسن الأمين، بيروت، دار التعارف.

٧. شعراء العري، علي الخاقاني، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ هـ.

٨. دفتر الشعر، محمد علي الأوردوبادي، مخطوط.

٩. كمال الدين وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، تحقيق وتعليق على أكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤٠٥ هـ / ١٣٦٣ ش.

١٠. الخصال، الشيخ الصدوق، تحقيق وتعليق على أكبر الغفاري، قم، منشورات جماعة المدرسين، ١٤٠٣ هـ / ١٣٦٢ ش.

١١. الرياض الزاهرة، محمد علي الأوردوبادي، مخطوط.

١٢. المرصع في الآباء والأئمة والبنين والبنات والأذواء والذوات، ابن الأثير، تحقيق إبراهيم السامرائي، بغداد، مطبعة إرشاد، ١٣٩١ هـ / ١٩٧١ م.

١٣. ديوان الجواهري، بيروت، دار العودة، الطبعة الثالثة، ١٩٨٢ م.

١٤. ديوان شعر الدكتور الشيخ أحمد الوائلي، شرح وتدقيق سمير شيخ الأرض، بيروت، مؤسسة البلاغ، الطبعة الأولى، ١٤٢٨ هـ / ٢٠٠٧ م.

١٥. بتيمة الدهر، أبو منصور الثعالبي، شرح وتحقيق مفيد محمد قمحية، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م.

١٦. المستقصى في أمثال العرب، أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ١٩٨٧ م.

١٧. ديوان أبي الطيب المتبني، تصحيح عبد الوهاب عزّام، بيروت، دار الزهراء، ١٣٩٨ هـ / ١٩٧٨ م.

١٨. ملحق الرياض الزاهرة، محمد علي الأوردوبادي، مخطوط.

١٩. الغدير، عبد الحسين الأميني، بيروت، دار الكتاب العربي، الطبعة الرابعة، ١٣٩٧ هـ / ١٩٧٧ م.

٢٠. الكنى والألقاب، الشيخ عباس القمي، طهران، مكتبة الصدر.

٢١. المغنى، عبد الله بن قدامة، بيروت، دار الكتاب العربي للنشر والتوزيع.

چهره جناب ابوطالب در ادبیات فارسی - امیرحسین رضایی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۲۰-۱۴۹

چهره جناب ابوطالب در ادبیات فارسی

امیرحسین رضایی *

چکیده: جناب ابوطالب با توجه به جایگاه ویژه خود در صدر اسلام، مورد توجه تاریخ نگاران قرار گرفته است. از طرفی عمو، کنیل و پدر خوانده پیامبر است و از طرف دیگر، پدر امیرالمؤمنین علیه السلام و از سوی دیگر، بزرگ قریش و مکه. حضور در این تقاطع خاص تاریخی سبب شده تا اقدامات و موضع‌گیری‌های جناب ابوطالب در تاریخ مهم و اثرگذار باشد. ادبا هم به تبعیت از تاریخ، در متون نظم و نثر خود، توجه خاصی به این شخصیت مهم دارند. در مقاله حاضر، به نقاط برجسته و اثرگذار زندگی ایشان و بازتاب آن در ادبیات فارسی پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ صدر اسلام؛ ابوطالب؛ شعر شیعی.

*. پژوهشگر مؤسسه ادب پژوهی شیعی (سلیس).

در تاریخ نانوشته بشر، افراد بی‌شماری بودند که هرگز نامی از آنها در هیچ جا ثبت نشده و یا خیلی زود از بین رفته است و از سوی دیگر، نامهایی وجود دارد که برای همیشه جاودان شده‌اند. این شدت و ضعف ماندگاری در تاریخ به عوامل مختلفی بستگی دارد. تاریخ ادبیات هم به عنوان شاخه‌ای از تاریخ، از همین قواعد تبعیت می‌کند و تقریباً می‌توان گفت که عوامل اثرگذاری و ماندگاری افراد در تاریخ و ادبیات، یکسان است. یکی از این عوامل، اهمیت نقش تاریخی - اجتماعی افراد و حضورشان در موقعیت‌های مختلف است. هرچه این نقش پررنگتر باشد، بازیگر آن نقش، بیشتر به چشم می‌آید و اشعار بیشتری در مورد او سروده می‌شود که، بیشتر خوانده می‌شود و بیشتر به حافظه سپرده می‌شود و در نتیجه ماندگارتر می‌گردد.

نکته دیگر، زمان و مکان این نقش‌آفرینی است. محل‌های خاصی از جغرافیا و زمان‌های خاصی از تاریخ، اهمیت بیشتری دارند. مردم، این زمان‌ها و مکان‌ها را به دلایل مختلف برمی‌گزینند، در مورد آنها بحث و گفتگو می‌کنند و به سایر مقاطع تاریخ بی‌توجه یا کم توجه‌اند. در تاریخ تشیع، سال ۶۱ هجری که حماسه عاشورا را در خود جای داده است با دقت بیشتری کاوش شده است، تا مثلاً سال ۵۰ هجری که در آن امام مجتبی علیه السلام به شهادت می‌رسند.

این نگرش، ممکن است به دلیل وجود یک واقعه مهم یا حضور یک پادشاه یا رهبر اثرگذار یا هر اتفاق دیگری باشد. مثلاً در مورد شخصیت مهمی مثل پدر رسول الله انتظار می‌رود در تاریخ و ادبیات، توجه خاصی به او بشود، چرا که هم پدر خاتم الانبیا است، هم از بزرگان مکه و هم از موحدان و مؤمنان زمان خود^۱، در مقام عمل تنها به

۱. در روایات بارها به نسب پاک اهل بیت با تعبیر «انهم فی الاصلاب شامخه و الارحام مطهره» اشاره شده است. نیز با فرض اینکه رحم و صلب بری از شرک و رجس، از مصادیق طهارت است، آیه تطهیر را هم می‌توان سند محکم دیگری بر این مسئله دانست. در روایتی در کتاب سلیم بن قیس، همین مطالب را می‌توان دید: «این آیه در باره من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو پسر و جانشینان یکی پس از

عنوان پدر پیامبر ﷺ از او یاد شده و صفحات دیگر زندگی اش از یادها رفته، چون او پیش از تولد پیامبر ﷺ بدرود حیات گفته است و برای مردم، دوران زندگی محمد بن عبدالله ﷺ مهم تر است، تا عبدالله بن عبدالمطلب. پس علاوه بر اهمیّت نقش شخصی فرد و اثرگذاری اش بر وقایع، باید در زمان و مکان خاصی هم حضور داشته باشد تا در ادبیات مورد توجه قرار بگیرد. در مقابل، ماه، که به اعجاز پیامبر ﷺ دو نیم شد، یا آهویی که به امام رضا ﷺ پناه آورد، موجودات ماندگاری در ادبیات و تاریخ شدند؛ چرا که در متن زندگانی معصومین ﷺ قرار گرفتند.

برای ماندگاری یک شخصیت، هم باید آن فرد، کار قابل ذکر و مهمی انجام داده باشد و هم در مکان و زمان مناسبی قرار گرفته باشد تا ماندگار شود. ببینید که از میان تمام راهبان مسیحی، این بحیراست که نشانه‌های رسالت را در پیامبر ﷺ که آن روز، کودکی بیش نبوده، تشخیص می‌دهد و در یادها می‌ماند یا در میان تمام پهلوانان و بزرگان عرب که به دست امیرالمؤمنین ﷺ به خاک ذلت افتاده‌اند، عمرو بن عبدود است که در تاریخ می‌ماند و نمونه‌های بی‌شماری که همه به خاطر می‌آوریم. در دایره اشعار آیینی هم همین مراتب رصد می‌شود. شاعران، برای هر کدام از اهل بیت که در جریان زندگی خود بیشتر به او متوسّل می‌شوند، بیشتر می‌سرایند. به همین سبب، اشعار سروده شده فارسی در مدح و رثای امام رضا ﷺ خیلی زیاد است، چرا که ایرانیان از قدیم‌الایام نسبت به حضرت ثامن‌الحجج ﷺ ارادت خاصی داشته‌اند. در این میان، امامزادگان و اصحاب خاصی چون حضرت عباس ﷺ و یا حر، از جایگاه بالاتری - از

دیگری نازل شده است که فرزندان من و فرزندان برادرم هستند: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. «خداوند خواسته است رجس و بدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک گرداند». ای سلمان، آیا دانی «رجس» چیست؟ سلمان عرض کرد: نه. فرمود: شك است، آنان هرگز در باره چیزی که از جانب خدا آمده باشد، شك نمی‌کنند. ما در ولادتمان و در طینتمان تا حضرت آدم پاک هستیم، از هر بدی پاک و معصوم هستیم.» (سلیم ۶۱۶)

نظر توجّه شاعران- نسبت به سایر امام زادگان و اصحاب برخوردارند، چرا که در ماجرای کربلا حاضرند و هر سال، حدّ اقل ده شبانه‌روز، حماسه کربلا برای مردم بازگو می‌شود. بنابراین، ماندگاری و تأثیر یک شخصیت، تابعی از دو عامل است: اول، اهمیت شخصی؛ دوم، حضور در یک زمان و مکانی خاص که دارای اهمیت تاریخی است.

با توجّه به تمام این مسائل، شخصیتی مانند جناب ابوطالب را باید در لابه‌لای تاریخ زندگی پیامبر و امیرالمؤمنین بجوییم، چون در این دو بخش از تاریخ است که هم این بزرگوار در آن حاضر است و هم نقش‌های مهمی را ایفا می‌کند. شعرا هم برای سروده‌های خود به تاریخ رجوع می‌کنند و این تاریخ است که تا حدودی اشعار را هدایت می‌کند. بنابراین در اینجا سعی شده تا اشعار مربوط به جناب ابوطالب را بر بستر تاریخ تقسیم کنیم.

جناب ابوطالب، ابتدا کفالت پیامبر ﷺ را پذیرفته و سالها او را از مقابل دیدگان خود دور نکرده است. بعد از آن، در ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با خدیجه و خواستگاری او از پدرش خویلد، بسیار مؤثر بوده. پس از بعثت رسول الله ﷺ هم، نقش کلیدی در محافظت و حمایت از پیامبر ﷺ ایفا کرده و همواره سپر بلای او در مقابل مشرکان کینه‌توز بوده. البته هر کسی نمی‌توانسته تا در مقابل قریش و مکیان از پیامبر دفاع کند، و ابوطالب به دلیل اعتبار و احترام زیادی که به عنوان بزرگ مکه برای مکیان داشته، از این کار برآمده است. پس از تمام این ماجراها، نقش ابوطالب در سه سال محاصره اقتصادی مسلمین و وقایع شعب ابی‌طالب هم انکار نشدنی است. تا اینکه در آخرین روزهای محاصره، پس از سالها رنج و مجاهدت، جان خود را در راه پاسداری از پیامبر و اسلام، فدا می‌کند. ارزش مجاهدات او وقتی بیشتر معلوم می‌شود که در تاریخ می‌بینیم نخستین اهانت‌ها و حمله‌ها و سوءقصد‌ها به جان پیامبر، درست

پس از وفات ابوطالب آغاز می‌شود.^۱

جناب ابوطالب علاوه بر حضورش به عنوان عمو و پدرخوانده و کفیل و حامی پیامبر، صاحب منصب مهم دیگری هم هست. با جستجویی در اشعار فارسی، خواهیم دید که نام جناب ابوطالب، بیش از هر جای دیگری، به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام به شکل «علی ابن ابی طالب» آمده است. بی‌شک اهمیت وجود جناب ابوطالب به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام کمتر از کفالت رسول الله نیست. جناب ابوطالب را در ماجراهای مختلفی مثل ماجرای مثرم (مشرم)، مائده آسمانی و دیگر وقایع منتج به ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام، شکافته شدن کعبه و میلاد حضرت تا نام‌گذاری او و معجزات بی‌شمار امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ولادتشان، می‌بینیم.

در این مقاله سعی شده تا گزارشی از مواضع حضور جناب ابوطالب در ادبیات و تأثیرات او در شعر فارسی ارائه شود. شیوه کار به این شکل بوده که ابتدا به شکل استقرایی، اشعار مربوط به جناب ابوطالب بر اساس کلیدواژه‌های «ابوطالب»، «بوطالب» و «عمران»^۲، جمع‌آوری شد. و این مجموعه به اشعاری در مورد وقایع مهمی که حضور و تأثیر جناب ابوطالب در آنها محرز است، افزوده شده است. در مورد سیر مطلب سعی شده تا نظم تاریخی حفظ شود، بدون توجه به صحت تاریخی وقایع، بلکه تنها به وجود نمونه در ادبیات برای نقل اکتفا شده است. بنابراین ممکن است بعضی مطالب،

۱. و قد تحمل أبو طالب و رهطه الهاشميون مع النبي صلی الله علیه و آله و سلم الحصار العسیر فی شعب أبي طالب. و بعد ثلاث سنوات من الحصار لبی أبو طالب نداء ربّه و ذلك في السنة العاشرة للبعثة النبوية المباركة، و تولّى غسله و تكفينه و تحنيطه ابنه امیرالمؤمنین علیه السلام بأمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قال صلی الله علیه و آله و سلم: «أما و الله لأشفعنّ لعمی شفاعة يعجب منها أهل القلین». و عندها صبت قريش حممها على النبي الأكرم صلی الله علیه و آله و سلم حتى قال: «ما نالت قريش مني شيئاً أكرهه حتى مات أبو طالب». (بنگريد: سيرة ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۹؛ الکامل في التاريخ، ج ۲، ص ۹۰؛ الإصابة لابن حجر، ج ۴، ص ۱۱۵؛ الأعلام للزركلي، ج ۴، ص ۱۶۶؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۴، ص ۷۶-۷۷؛ إيمان أبي طالب للمفيد، ص ۲۵-۳۶)؛ (کافی، ج ۱، ص ۳۰۶)

۲. اهالی تاریخ بر سر نام جناب ابوطالب اختلاف نظر دارند. بعضی او را «عمران» و بعضی «عبد مناف» می‌خوانند. عده‌ای نام ایشان را همان کنیه یعنی «ابوطالب» دانسته‌اند مثلاً: شيخ البطحاء و رئيس مكة، و شيخ قريش، أبو طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، عم الرسول و كافلة، و أبو الأئمة سلام الله عليهم أجمعين. (بنگريد: طبرسي ج ۱ ص ۲۳۰)

از درجه اعتبار روایی و تاریخی ساقط باشند که ذکرشان در اینجا تنها به دلیل جایگاه ادبی آنها بوده است. این نکته بدان روی در اینجا بیان شد که ضرورت بازنگری متون ادبی، از دیدگاه محتوایی یادآوری شود.

کتاب‌های مورد استفاده

سه نوع کتاب برای استخراج مثال‌های این مجموعه بررسی شده‌اند: یکی کتب تاریخی منظومی که در بازه زمانی قرن پنج تا دوازده یعنی اولین سالهایی که ما سند منظوم در آنها داریم تا عصر صفوی و دوره اوج تاریخ سرایی شیعی، سروده شده‌اند؛ مانند: *علی نامه* در قرن ۵، *همایون نامه* قرن ۷، *بخش سعادتنامه دیوان نظام استرآبادی* در قرن ۹، *کتیب معجزات* قرن ۱۰، *دلیل الجنان* قرن ۱۲ و ... پس از آن، کتب تاریخ مثوری که دارای قدمت و اهمیت تاریخی هستند؛ مثل: *زین الاخبار* در قرن ۵، *مجلس در قصه رسول* - به نثر - از مؤلفی ناشناخته در قرن ۶ هم به عنوان متون تاریخی که بار ادبی هم دارند.

سوم: دواوین و منظومه‌های متقبتی‌ای که هر کدام برای خود دارای اهمیت ویژه‌ای هستند.

تاریخ‌های منظوم: این نوع کتب را شعرا بیشتر با هدف جلب مخاطب عام و بی‌سواد قدیم یا حفظ اثر از نابودی به کمک حافظه جمعی مردم می‌سرودند. نکته قابل توجه در این آثار که جزو ویژگی‌های ماهوی آنها هم محسوب می‌شود، عدم خلاقیت و استفاده نکردن از صنایع ادبی است. ضمناً تحریفات تاریخی از جنس حذف و اضافه و اغراق و ... در آنها بسیار پیدا می‌شود. با تمام این مسائل، تاریخ‌های منظوم، از نظر تاریخی و ادبی اهمیت بسیاری دارند. در تاریخ شیعی نیز تعداد زیادی از این چنین کتبی تحریر شده که اکنون در دسترس ما قرار دارند. با توجه به اینکه جناب ابوطالب از شخصیت‌های تاریخی محسوب می‌شود، طبیعی است که در تاریخ‌های منظوم از او یاد

شده باشد. به همین سبب، برای انتخاب ابیات این مقاله، این طیف از کتب در اولویت بررسی قرار گرفت.

قدیمی‌ترین تاریخ منظومی که بررسی شد، *علی‌نامه* از شاعری ناشناس متخلص به ربیع است که تاریخ سرایش آن به سال ۴۸۲ بر می‌گردد. *علی‌نامه* در دو دفتر به ذکر دلاوری‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در دو جنگ جمل و صفین پرداخته است.

دیگر تاریخ منظومی که مورد بررسی قرار گرفت، نیمه نخست *همایون‌نامه* حکیم زجاجی در قرن هفتم است. این کتاب که در بحر متقارب و به تقلید از شاهنامه سروده شده، تاریخ را از میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله تا رحلت ایشان روایت می‌کند.

در *دیوان نظام استرآبادی* (سده نهم) هم بخشی به نام *آثار المظفر* یا *سعدتنامه* وجود دارد که تاریخ دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و غزوات ایشان را در ۱۲۰۰۰ بیت به نظم درآورده است.

کتاب *معجزات* را حیرتی در سده دهم در فضائل و مناقب معصومین علیهم السلام سروده است. این کتاب تماماً ذکر معجزات معصومین علیهم السلام با نگاهی تاریخی است.

«*دلیل الجنان و رکن الایمان فی وقایع الجمل و الصغین و النهروان*» از عباس ناسخ ترک، کتابی است که تاریخ دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و جنگ‌های آن حضرت را به نظم کشیده است. این کتاب در عصر صفوی، توانسته است تا بسیاری از نقاط تاریک تاریخ تشیع را به نظم بکشد.

تاریخ‌های منثور نیز که بخش اعظم تواریخ مکتوب را به خود اختصاص داده‌اند، از نظر درجه اعتبار ادبی، دست کمی از متون منظوم ندارند. البته به دلیل اینکه تاریخ نگاری به عنوان ابزاری استراتژیک در دست حکومت‌ها به حساب می‌آمده و حکومت‌های مقتدر ایرانی پیش از صفویه غالباً سنی مذهب بودند، تاریخ تشیع در آن ادوار مهجور واقع شده. در مورد جناب ابوطالب، به دلیل اینکه یکی از شخصیت‌های

مرتبط با پیامبر است، در تاریخ‌های سنی مذهب هم می‌توان ردی از او را یافت. زین الاخبار و مجلس در قصه رسول، دو نمونه از این کتابها هستند که از جناب ابوطالب یاد کرده‌اند.

پس از این گروه، دواوین و منظومه‌های غیر تاریخی مورد بررسی قرار گرفته و ابیات پراکنده‌ای که در مورد جناب ابوطالب سروده شده بود، از این متون مانند: دیوان نظام استرآبادی، دیوان الهامی کرمانشاهی، دیوان اشعار ملک الشعراء بهار، دیوان سلیمی تونی، دیوان کمال غیاث شیرازی، کلیات دیوان فدایی، مثنوی معنوی، کلیات نظامی گنجوی و ... استخراج شده است.

در اینجا سعی شده تا به ترتیب تاریخ، حضور جناب ابوطالب در وقایع، دسته‌بندی شود:

بزرگ قریش

امیرالمؤمنین علیه السلام بارها در تاریخ به نسب خود اشاره می‌کند، ولی این بار این رجز با مفاخره به جایگاه اجتماعی پدر بزرگوارشان جناب ابوطالب است که شکل می‌گیرد، انگار حتی نام ابوطالب هم چنان هیبتی دارد که لرزه بر اندام دشمن می‌اندازد.

منم ابن عمران که هستش لقب ابوطالب و زین و فخر عرب (علی نامه ۴۵۶)

شاهد دیگر این است که پس از جناب ابوطالب، حتی دیگر برادران او، جناب حمزه و عباس هم نمی‌توانند جایگاه او را در قریش به دست آورند و نوعی تقسیم قوا اتفاق می‌افتد.

پس از وی سرافراز عباس بود سپهر هنر اکرم الناس بود

چو بوطالب او را تهوّر نبود ورا آن شکوه و تصوّر نبود (همایون نامه ۱۵۱)

حکیم زجاجی، ابوطالب را در هنگام قبول کفالت رسول الله چنین توصیف می‌کند:

به مکه درون مهتر و میر بود پر از دانش و رای و تدبیر بود (همایون نامه ۴۶)

و حامی پیامبر در اینجا کسی معرفی می‌شود که از بیم او، مکّیان حتی فکر آزار پیامبر را به سر راه نمی‌دهند و رسول الله ﷺ به پشت گرمی او است که از آفات مصون بود.

ز بیم ابوطالب دیو بند کس او را نیارست کردن گزند (همایون نامه ۱۳۱)
در ماجرای شق‌القمر که کفّار به ستوه آمده و بیم ناک از جایگاه لرزان خود، در کعبه گرد هم می‌آیند، شکوه و گلایه خود از پیامبر جدید را با بزرگ خود در میان می‌گذارند و از ابوطالب به عنوان بزرگ خود چاره می‌جویند. در اینجا هم تسلط ابوطالب بر مکّیان را به خوبی می‌توان دید:

به هم در شده همچو گرگ و گراز ابوطالب آمد بدانجا فراز
رئیس و سرافراز آن قوم بود به رفعت گذشته ز چرخ کبود
بگفتند با او بزرگان همه که تو سرشبنانی و ما چون رومه

(همایون نامه ۱۳۱)

در ادامه همین ماجرا، وقتی جوّ مجلس رو به خصومت می‌رود، به ابوطالب چنین می‌گویند:

به بوطالب از کینه کردند روی بگفتند کای سرور نامجوی (همایون نامه ۱۳۵)
اما درست پس از رحلت ابوطالب است که مکّیان در تعرض به ساحت مقدّس پیامبر ﷺ، دلیر می‌شوند و به خود اجازه اهانت می‌دهند:

چو بوطالب میر بر بست رخت بر آن مؤمن چند شد کار سخت (همایون نامه ۱۵۱)
در بیت زیر هم به سیادت و شرافت ابوطالب در مکه اشاره شده است.
شریف مکه زین گفتار شد شاد به بوطالب زبان آنگاه بگشاد (نظام استرآبادی ۷۱۷)

رابط بین کفّار و پیامبر

یکی از نکات بسیار جالب تاریخ صدر اسلام، پرهیز جدی کفّار از پیامبر ﷺ است. گویی از مواجهه با پیامبر خوف دارند و می‌کوشند تا حدّ امکان، با واسطه، سخن خود را به گوش پیامبر برسانند. این واسطه تراشی‌ها، از طرفی ترس و ذلت کفّار را بیشتر به

رخ می‌کشد و از سوی دیگر، شخصیت پیامبر ﷺ را برای آنها غیرقابل پیش‌بینی و مرموز نگه می‌دارد. البته پیامبر ﷺ بنا بر وظیفه‌های هدایتی عامی که بر دوش دارد، خود را از آنها کنار نمی‌کشد، بلکه خود کفار هستند که خود را از وجود نورانی پیامبر ﷺ مخفی نگاه می‌دارند. در این گیر و دار، بهترین و پرکارترین واسطه، جناب ابوطالب است که از سویی بزرگ قریش و مکه است و از سوی دیگر مورد اطمینان پیامبر ﷺ است. بدین روی معمولاً کفار از طریق او، خواسته‌هایشان را به گوش پیامبر ﷺ می‌رسانند.

بگو با این برادرزاده خویش که با ما رسم انصاف آورد پیش (نظام استرآبادی ۷۹۶) و پیامبر ﷺ پاسخ کفار را از طریق عموی خود جناب ابوطالب به آنها اعلام می‌کند. گاهی هم از او درخواست میانجی‌گری و وساطت برای حلّ مسائل و فروکش کردن آتش خشم و کینه دشمنان مکی‌اش را دارد.

زبان بگشاد ابوطالب که ای عم به ریش اقربا فرمای مرهم (نظام استرآبادی ۷۹۷) این نقش واسطه میان پیامبر و کفار، را همه پذیرفته‌اند و تمام گزارش‌هایی در مورد مسائل جاری که باید به گوش پیامبر ﷺ برسد، از همین طریق مطرح می‌شود. به بوطالب یکی آمد خبر داد که نخل بغضشان زین سان ثمر داد (نظام استرآبادی ۷۹۸) ابوطالب حتی در آخرین روزهای حیات بابرکت و احتمالاً ضعف و بیماری منجر به رحلتش، همچنان پیک میان پیامبر ﷺ و کفار بود. شاید در آخرین مأموریت خود، در یکی از مشهورترین معجزات پیامبر ﷺ حاضر بوده و خبر از بین رفتن معاهده کفار مبنی بر محاصره همه جانبه مسلمانان را به آنها می‌دهد و مسبب خاتمه حصر مؤمنین در شعب ابی‌طالب می‌شود. نظام استرآبادی در ابیات زیر، به این واقعه اشاره دارد.

ابوطالب چو آمد نزد کفار چنین نقدینه داد از دُرج گفتار
 بر من آورید آن عهد نامه که بر سر می‌نهدش چون عمامه (نظام استرآبادی ۷۹۳)

یکی از بهترین نمونه‌های این مقام وساطت را در *همایون نامه* می‌توانیم دید. پیشتر ذکر شد، که پس از ماجرای شقّ القمر، آشوبی در میان کفّار به وجود می‌آید، و در پی آن، جلسه‌ای برای سامان دادن به اوضاع برگزار می‌شود. در این جلسه که ابوطالب به عنوان بزرگ شهر در آن حاضر است، به موضوع تبلیغ اسلام پرداخته می‌شود و گفتگوهای شکل می‌گیرد که حکیم زجاجی با ظرافت بدانها پرداخته است. این بخش که به دلیل طولانی بودن از آوردنش صرف نظر شده، دارای ۲۴۸ بیت است و با این ابیات پایان می‌پذیرد:

ابوطالب آن قوم را خوار کرد نکوهش به بوجهل بسیار کرد
وز آنجا پراکنده گشتند باز یکی پر ز سوز و یکی جفت ساز (همایون نامه ۱۴۰)

حمایت و پشتیبانی همه جانبه از پیامبر ﷺ

اندکی پیش از میلاد پیامبر ﷺ، پدر بزرگوارشان جناب عبدالله، در سفری تجاری و دور از خانه وفات یافت و سرپرستی نوزاد گرامی را به جای پدر، پدر بزرگ به عهده گرفت. در این دوران، علاوه بر جناب عبدالمطلب، ابوطالب، هم در محافظت از برادر زاده‌اش همّت داشت.

چون پیش عبدالمطلب آمد، سلام گفت و در پیش جدّش در بساط نشست. ساعتی گذشت، بوجهل آمد و او را بدید. بانگی بر او زد. رسول از بانگ او بگریست.

عَمَّار بن حارث و ابوطالب مراعاتش کردند... (مجلس در قصه رسول ۲۴)

ولی پیامبر ﷺ در هشت سالگی پدر بزرگش را هم از دست داد تا پس از عبدالمطلب، سرپرستی این کودک هشت ساله به عمویش ابوطالب محوّل شود. ابوطالب از این پس در مراقبت از برادرزاده، کمال دقّت را به کار بست.

پرورد او را به صد گونه ناز ز هر چیز می‌داشتش بی‌نیاز (همایون نامه ۴۶)

این احساس مسئولیت و حمایت بی‌دریغ نه تنها با رشد پیامبر ﷺ کم نشد، بلکه با

بعثت پیامبر ﷺ، بر آن افزوده شد. حمایت‌های ابوطالب در ده سال نخست بعثت، بارها جان پیامبر ﷺ را از گزند کفار حفظ کرد و نفوذ او در مکیان به خصوص قریش، موانع بسیاری را از سر راه پیامبر ﷺ برداشت. به همین دلیل در تاریخ، سخت‌ترین روزگار پیامبر ﷺ در تبلیغ اسلام، روزگار بعد از وفات ابوطالب است.

چون ابوطالب بمرد، قریش بر رسول ﷺ دلیر شدند و بر وی استخفاف کردند...
(مجلس در قصه رسول ۳۸)

اندر این روز ابی‌طالب بن عبدالمطلب بمرد. و چون او بمرد، کافران مکه بر پیغمبر ﷺ استخفاف کردند تا هجرت بایست کرد از مکه به مدینه. (زین الاخبار ۳۱۸)

ابوجهل روزی نزدیک صفا رسول را بدید، مثنی خاک برگرفت و بر او زد، گفت: «تا کنون در حمایت ابوطالب بودی، اکنون در حمایتی که خواهی بود؟»، گفت: «در حمایت خدای عزوجل» (مجلس در قصه رسول ۳۸)

پیامبر ﷺ هم به همین دلیل بر حمایت ابوطالب از خود چنین تصریح می‌کند:

قریش بر من ظفر نیافتند به بدی‌ها، چندان که ابوطالب زنده بود. (مجلس در قصه رسول ۳۸)

احساس ابوطالب به پیامبر ﷺ را اینچنین می‌توان توصیف کرد که او پیامبر ﷺ را نه تنها به خانواده و پیران خود ترجیح می‌داد که جان او را از جان خود هم بیشتر دوست می‌داشت:

هیچ کس فرزند خود به کشتن دهد که از من امید این کار دارید. (مجلس در قصه رسول ۵۱)

در برخی کتب نیز که به اعتقاد اهل سنت رفته و منکر ایمان ابوطالب لااقل در ظاهر شده‌اند، مطالب جالبی دیده می‌شود. در وقتی ابوطالب، با تمام تلاش‌هایی که پیامبر و علی صلی‌الله‌علیهما‌وآلهمما برای مسلمان کردن او می‌کنند، اسلام را نمی‌پذیرد، برای آنکه قوت قلب پیامبر ﷺ از بین نرود، بلافاصله حمایت خود را از او اعلام می‌کند:

ابوطالبش گفت کای رهنمون نیایم من از دین جلدم برون

ولیکن تو را یار باشم به جان تنت را نگه دار باشم به جان (همایون نامه ۱۱۹)

مؤمنان هم در مقاطعی به حمایت بی‌دریغ ابوطالب از حریم نبوت و اسلام اعتراف می‌کنند و در مرگ او می‌نالند:

به ما بر، بد از مرگ ابوطالب است که دشمن ستمکاره و غالب است (همایون نامه ۱۵۲) بارها در منابع ادبی، این مضمون تکرار شده و به حمایت ابوطالب از پیامبر ﷺ و اسلام و ترس کفار از او و در ادامه این ترس، پرهیز مخالفان از هرگونه دست درازی به ساحت پیغمبر ﷺ اشاره شده است:

حمایت بود ابوطالب نبی را بر او دستی نمی‌بود اجنبی را (نظام استرآبادی ۷۷۷) در تصویری هنرمندانه، دقت نظر و احتیاط ابوطالب در مراقبت از پیامبر ﷺ به خصوص در دوران کودکی چنین جلوه کرده است:

ابوطالب ز صرصر، شمع روشن همیشه داشتی در زیر دامن (نظام استرآبادی ۷۸۷) ابوطالب نه تنها در عمل، که به لفظ هم حمایت خود از پیامبر ﷺ را اعلام می‌کرد تا از هر جهت قوت قلبی برای او باشد.

منم بار تو در کاری که خواهی نخواهم غیر توفیق الهی...

ابوطالب به تحریض محمد ادا فرمود ابیات مجدد (نظام استرآبادی ۷۸۸)

شعب ابی طالب

سخت‌ترین دوران زندگی مسلمین در آغاز بعثت رسول‌الله ﷺ را باید سه سالی دانست که آنان در محاصره همه جانبه از سوی کفار قرار داشتند. این محاصره چنان سختگیرانه برقرار شده بود که اگر حمایت ابوطالب از مسلمین نبود، اسلام در خطر می‌افتاد. این ابوطالب بود که همه مسلمین را در منطقه‌ای امن گردآورد. این منطقه که در نزدیکی مسجد الحرام و پشت مسعی (محلّ سعی صفا و مروه) واقع شده بود، به دلیل قرار گرفتن در منطقه‌ای پست، به صورت طبیعی با بلندی‌های اطرافش محافظت می‌شد و جمعیت مسلمین را از شبیخون‌های کفار حفاظت می‌کرد. از سوی دیگر به

دلیل کوهستانی بودن منطقه، این امکان را به وجود می‌آورد که کمکهای مخفیانه‌ای از طریق تنگه‌ها و شکافهای کوه و دور از چشم کفار به مسلمین برسد.

به شعب خویش با الطاف سرمد در آورد اقربا را با محمد (نظام استرآبادی ۷۹۰)

در تاریخ آمده است که در طول این سه سال، هر شب یا خود ابوطالب یا پسرانش در دو طرف پیامبر ﷺ می‌خوابیدند تا حضرت را از گزند کفار در امان بدارند و در بعضی موارد هم نقل شده که هر وقت پیامبر ﷺ به خواب می‌رفت، ابوطالب جای پیامبر را تغییر می‌داد تا مأموران خفیه کفار نتوانند شبانه به جان مبارکشان آسیب برسانند.

ابوطالب نبی را بهر تدبیر مقام خواب شد می‌داد تغییر (نظام استرآبادی ۷۹۰)

وفات ابوطالب

پیامبر ﷺ، سال دهم بعثت یعنی سه سال قبل از هجرت را «عام الحزن» نام نهاد. زیرا در این سال، پیامبر ﷺ و اسلام، دو عمود استوار خیمه خود را از دست دادند. در این سال، جناب ابوطالب و خدیجه کبری به فاصله چند روز در شعب ابی طالب وفات می‌کنند. خبر فوت ابوطالب برای کفار خیر خوشی بود، زیرا بعد از او می‌توانستند به راه حل‌های زیادی برای سوء قصد به جان پیامبر ﷺ فکر کنند. بدون حمایت ابوطالب، نه تنها جان پیامبر در خطر بود، بلکه اسلام هم در خطر نابودی بود.^۱

چو بوطالب میر بر بست رخت بر آن مؤمن چند، شد کار سخت (همایون نامه ۱۵۱)

در منابع ادبیات، بارها از علاقه پیامبر ﷺ به عمویش ابوطالب سخن به میان آمده است. پیامبر در لحظات آخر زندگی ابوطالب کنار بستر او حاضر بوده و برای او دعای خیر می‌کرده است.

۱. حِينَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الشَّعْبِ وَ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ بَسَنَةً وَ مَاتَ أَبُو طَالِبٍ بَعْدَ مَوْتِ خَدِيجَةَ بَسَنَةً. فَلَمَّا فَقَدَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَنَّا الْمَقَامَ بِمَكَّةَ وَ دَخَلَهُ حُزْنٌ شَدِيدٌ وَ سَكَا ذَلِكَ إِلَى جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: اَخْرُجْ مِنَ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا، فَلَيْسَ لَكَ بِمَكَّةَ نَاصِرٌ بَعْدَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمْرُهُ بِالْهَجْرَةِ. (کلینی، ج ۱، ص ۴۴۰)

در آن ماه بوطالب نامدار بیفتاد بر بستر مرگبار

رسول خدا رفت روزی برش بپرسید از آن پس که شد غم خورش (همایون نامه ۱۵۰)
 اما بی شک، بعد از وفات ابوطالب، هیچ کس نتوانست جای خالی او را برای
 پیامبر ﷺ و حتی برای قریش پر کند. نه خانواده ابوسفیان و اطرافیانش مثل ابوجهل
 چنین جایگاهی داشتند و نه بنی هاشم. دیگر برادران ابوطالب هم هیچ کدام در صلابت
 و استواری به ابوطالب نمی رسیدند. حتی جناب حمزه هم با تمام جایگاه رفیع و
 دلاوری هایی که در راه اسلام داشت، نتوانست جانشین برادر شود و پس از ابوطالب،
 دیگر یک نفر به عنوان بزرگ مکه دانسته نشد و این سمت بین چند نفر تقسیم شد.

پس از وی سرافراز عباس بود سپهر هنر اکرم الناس بود

چو بوطالب او را تهوّر نبود ورا آن شکوه و تصوّر نبود (همایون نامه ۱۵۱)
 و اگر ایمان راسخ مسلمانان نبود، با وفات ابوطالب، امیدی برای استقامت باقی
 نمی گذاشت. مسلمین خود می دانستند که چه پشتیبانی را از دست داده اند، ولی تازه
 موقع سنجش عیار ایمان آنها و توکلشان بر خدا بود.

به ما بر، بد از مرگ بوطالب است که دشمن ستمکاره و غالب است (همایون نامه ۱۵۲)
 شعرا علت وفات او را نیز که به اجماع، بر اثر مرضی دشوار در سال دهم بعثت
 حادث شده مدّ نظر داشته اند.

ز تغییر مزاج از پا در آمد زمان صحّت ذاتش سرآمد (نظام استرآبادی ۷۹۶)

نویسنده زین الاخبار در ذکر وقایع روز ۱۹ شوال، چنین می نویسد:

اندر این روز ابی طالب بن عبدالمطلب بمرد و چون او بمرد، کافران مکه بر
 پیغمبر ﷺ استخفاف کردند تا هجرت بیایست کرد از مکه به مدینه. (زین الاخبار ۳۱۸)

پذیرش کفالت پیامبر

حضرت ابوطالب همیشه به فرزند یتیم برادرش محبت و احساس مسئولیت داشته و

از او حمایت می‌کرده که نمونه‌ای از آن در مقابل ابوجهل، پیشتر بیان شد. اما با فوت عبدالمطلب، ابوطالب خود را مسئول‌تر دانست، به خصوص که به نقل تاریخ، کفالت پیامبر ﷺ که در آن روز، تنها هشت سال داشته، طبق وصیت عبدالمطلب به ابوطالب واگذار شده است:

و عبدالمطلب بیمار شد، پسران را بخواند و وصیت کرد و محمد را به ابوطالب سپرد... (مجلس در قصه رسول ۲۶)

بعد از آن ابوطالب در تربیت رسول بیفزود... (مجلس در قصه رسول ۳۰)

ته ایوان این چرخ مقرنس ابوطالب کفیلش گشت از آن پس (نظام استرآبادی ۷۲۵)
پس از وفات عبدالمطلب، ابوطالب تمام زندگی‌اش را وقف کودک تحت تکفل خود می‌کند و او را چشم بر هم زدنی از مقابل چشم دور نمی‌کند.

ابوطالب آن مرد با عقل و رای نبی را به جاناندرون کرد جای (همایون نامه ۴۶)
چه قول تاریخ سنی را مبنی بر فقر ابوطالب بپذیریم و چه قول شیعه را بر تمول او، ترجیح فرزند برادر بر فرزندان خود نوعی اینار محسوب می‌شود:

بپرورد او را به صد گونه ناز ز هر چیز می‌داشتش بی‌نیاز (همایون نامه ۴۶)

محمد را ابوطالب از آن باز به هر کاری دگر گردید همراز (نظام استرآبادی ۷۱۷)
در مقابل می‌بینیم پیامبر ﷺ نیز به این حق پدری احترام می‌گذارد و در بسیاری موارد، حتی برای ازدواجش با خدیجه کبری، از جناب ابوطالب کسب اجازه می‌کند و او را واسطه‌ای برای خواستگاری خدیجه از پدرش قرار می‌دهد.

نبی فرمود تزویج تو خواهم ولی وقتی که دستوری دهد عم (کتیب معجزات ۵۶)

ماجرای بحیرای راهب

یکی از داستان‌های مشهوری که در مورد پیامبر ﷺ نقل می‌شود، شناخته شدن خاتم‌النبیین در سنین کودکی توسط یک راهب مسیحی به نام «بحیرا» در مسیر کاروانیان

است. در این ماجرا، مخاطب بحیرا و دلیل حضور پیامبر در کاروانی تجاری، آن هم وسط بیابان، خیلی مطرح نمی‌شود، اما در میان ادبا کاملاً مشهور بوده که ابوطالب در سفرهای تجاری برای مراقبت دقیق‌تر و بهتر، از کودک تحت تکفل خود، او را با خود همراه می‌کرد. در یکی از همین سفرها بحیرا بر اساس نشانه‌هایی که در کتاب مقدس‌شان وجود داشته، پیامبر آخر الزمان را می‌شناسد و به ابوطالب از آینده روشن او و جهان خبر می‌دهد.

ز خواب اندر آمد سر کاروان بحیرا چو آبی که گردد روان
 به نزدیک ابوطالب آمد فراز سخن گفت با او زمانی به راز
 بپرسید کان طفل را نام چیست معین بگو تا ورا مام کیست؟ (همایون نامه ۴۸)
 و ابوطالب با کمی محافظه کاری، خود و والدین کودک را به بحیرا معرفی می‌کند
 بگفتم هست این طفل ملک خو برادرزاده من، من عم او (کتیب معجزات ۴۶)
 نظام استرآبادی در دیوان خودش به شرح این ملاقات با دقت و ظرافت بسیاری در
 حجم حدود صد بیت پرداخته است:

بحیرا با ابوطالب چنین گفت که عاقل آنکه درّ درج بنهفت (نظام استرآبادی ۷۳۱)

پدر امیرالمؤمنین

اگر اثرگذارترین نقش ابوطالب را در تاریخ، کفالت و سرپرستی پیامبر در دوران کودکی ایشان و حمایت از حریم نبوت و اسلام در سال‌های بعد بدانیم، بلافاصله در مرحله بعد باید از فرزند او سخن به میان آوریم. در ادبیات، نام ابوطالب بیشتر در ترکیب «علی ابن ابی‌طالب» شنیده می‌شود. امیرمؤمنان با تمام ابعاد غیر قابل توصیفش در ایمان و علم و عدل و شهامت و ادب و ... فرزند همین بزرگ مرد است. در تاریخ بارها نقل شده است که این پدر به پسر خود نازیده و در مقابل، پسر هم با افتخار، به نسب پاک خود اشاره کرده است. ربیع، سراینده حماسه علی‌نامه، رجزهای امیرالمؤمنین

در جنگ صفین را چنین نقل می‌کند:

نه من پور از پشت بوطالبم	نه از گوهر فهر بوغالیم
اگر بر نیارم به گاه پریز	از این لشکر قاسطین رستخیز (علی نامه ۲۱۰)
منم ابن بوطالب ای اهل شام	وصی محمد علیه السلام (علی نامه ۳۷۹)
همی گفت من پور بوطالبم	یکی پور عمران بو غالبم (علی نامه ۳۸۶)
منم ابن عمران که هستش لقب	ابوطالب و زین و فخر عرب (علی نامه ۴۵۶)
همی دان که من پور بوطالبم	ز نسل گزین فهر بن غالبم (علی نامه ۴۵۶)

در این ابیات هم به میراث اجدادی امیرالمؤمنین که از طریق پدر بزرگوارش، جناب ابوطالب به دستش رسیده، اشاره شده است. ضمناً در برخی روایات شیعی، ابوطالب به عنوان حامل گنجینه‌های رسالت دانسته شده و اوست که این گنجینه‌ها را بر حسب وظیفه تسلیم پیامبر می‌کند.

ز عبدالمطلب رسیده بدان	به میراث بوطالب کاردان (علی نامه ۳۲۰)
بیست آن زمان بر میان آن کمر	که میراث بودش ز عمران پدر (علی نامه ۳۲۰)
حکیم زجاجی در بخش‌هایی از ماجرای عرضه اسلام بر ابوطالب، به مکالمه‌ای میان پدر و پسر اشاره می‌کند. در این مکالمه، که به نظر نیمه تمام رها می‌شود، ابوطالب، فرزند خود علی را به اسلام و همراهی با پیامبر تشویق و ترغیب می‌کند:	

بر میر بوطالب آمد علی	سخن گفت با باب خویش از یلی
چو برگفت حیدر از آن دین و داد	ابوطالبش گفت کای پاکزاد
محمد همه راست گوید سخن	به گفتار او ای پسر کار کن (همایون نامه ۱۱۹)

در عرب، به نسب بسیار اهمّت داده می‌شود. نه تنها در رجز خوانی، آوردن اسامی آبا و اجدادی، می‌تواند لرزه بر تن دشمن اندازد که دشمن هم از پیش، نسب حریف را می‌سنجد:

نگویی که این بالغی غالب است؟ یتیمی یتیم ابوطالب است (دیوان عضد، ۲۲۲)

در مدح امیر المؤمنین علیه السلام هم بسیار به پدر بزرگوار ایشان اشاره می‌شود:

امیر حارب و ضارب، به دشمن غالب و سالب
 شه دین فخر بو طالب، ز دنیا و ز ما فیها (دیوان فدایی، ۴۳۴)

کدام است آن شه غالب؟ کدام است؟
 نهال باغ بو طالب کدام است؟ (حیرتی، ۴۲۴)

همی می‌گفت در عین تباهی
 ز من ای جان بو طالب چه خواهی (حیرتی، ۸۰۰)

به صورت ار چه ز بو طالبی ولی به صفت
 فکنده بر گل آدم مشیت تو ادمیم (ملک الشعرا، بهار، ۱۲۰)

در بیت زیر، با در نظر گرفتن امیر المؤمنین علیه السلام در کانون یک منظومه خانوادگی، نسبت او با بستگانش بررسی شده است:

ابوطالب اب و هاشم جد و بنت اسد مادر
 پدر زن مصطفی، زن فاطمه، کبراش مادر زن (دیوان فدایی، ۴۹۱)

در اعتقاد به وحدت در خلقت و آفرینش نوری پنج تن و ائمه اطهار، در کتاب *دلیل الجنان*، به وجود دو نور در صلب عبدالمطلب اشاره شده که یک نور از طریق فرزندش عبدالله ظهور می‌کند که همان وجود مقدس پیامبر است، و دیگر نور که وصی پیامبر است، از طریق ابوطالب به دنیا قدم می‌گذارد.^۱

به بو طالب آمد یکی زان دو نور وصی نبی کرد از وی ظهور (دلیل الجنان، ۱۳)

در همین مورد سلیمی تونی چنین می‌سراید:

۱. این مضمون در حدیثی مشهور به حدیث نور، در منابع فریقین آمده و علامه میرحامدحسین یکی از مجلّات مجموعه‌ی سترگ *عقبات الانوار* را به آن اختصاص داده است. بنگرید: *نفحات الانوار فی تلخیص عقبات الانوار*، نوشته‌ی سید علی میلانی، مجلد حدیث نور؛ و ترجمه فارسی آن به نام *خلاصه‌ی عقبات الانوار*، چاپ مؤسسه‌ی نبأ. (ویراستار)

نیمه‌ای زان نور عبدالله یافت نیمه‌ای با صلب بوطالب شتافت (سلیمی تونی ۳۰۱)

ماجرای مثرم (مشرم) بن دعیت بن شیتقام و مائده آسمانی

از حکایات مشهور تاریخی در ولادت امیر مؤمنان، ماجرای راهبی است که پس از عمری عبادت، از خداوند می‌خواهد که یکی از اولیایش را به او بنمایاند، و خداوند جناب ابوطالب را در مسیر او قرار می‌دهد. پس از پرس و جو از نام و نسب ابوطالب، راهب، مژده ولادت وصی خاتم پیامبران را به او می‌دهد. در ادامه حکایت، ابوطالب از مثرم، خوراکی طلب می‌کند و به شیوه‌ای عجیب، درخت انار خشکی به بار می‌نشیند و ابوطالب از آن میوه که به نظر مائده‌ای آسمانی است، می‌خورد. پس از این ماجرا، ابوطالب نزد همسر خود، فاطمه بنت اسد باز می‌گردد و مژده ولادت فرزند مبارکش را می‌دهد تا نه ماه بعد که مولود کعبه بر دنیا قدم می‌نهد. سند این ماجرا را در کتاب «فضائل» ابن شاذان قمی، «روضه الواعظین» فتال نیشابوری و جلد ۳۵ کتاب «بحار الانوار» می‌توان پیدا کرد. نظام استرآبادی بیش از صد بیت از دیوانش را به شرح این واقعه اختصاص داده است، از جمله گوید:

ابوطالب از او ناری طلب کرد کف از بهر دعا مشرم برآورد

خندگش بر نشانه آمد از شست به ساعت گل شکفت و نار گل بست (نظام استرآبادی ۷۴۱)
همین ماجرا را تقی الدین حیرتی در کتیب معجزات نقل می‌کند.

ابوطالب از آن یک نار برداشت در آن خوان آنچه باقی ماند بگذاشت (حیرتی ۳۶۵)

نسخه دیگری از همین حکایت را می‌توان در دیوان سلیمی تونی مشاهده کرد:

شاد شد بوطالب و چیزی از آن خورد و چیزی برگرفت و شد روان

میوه جنت چو خورد از لطف حی نطفه‌ای شد پاک اندر صلب وی (سلیمی تونی ۳۰۲)

میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام

در ماجرای میلاد امیر مؤمنان علیه السلام، به دلیل شهرت داستان، نیازی به تکرار نیست.^۱ فقط باید یادآور شد که در چند موضع خاص، جناب ابوطالب به عنوان بزرگ مگه و پدر امیرالمؤمنین، نقش پررنگی دارد. نظام استرآبادی در دیوان خود، شرح مبسوطی از این وقایع را به نظم کشیده است که به عنوان نمونه چند بیت از آن آورده شده است:

ابوطالب ز فرزند گرامی	قدم زد بر بساط شادکامی
رسانیدند حرف این قضیه	به گوش حضرت صاحب بریه
چنین فرمود نقد مخزن علم	فروزان آفتاب روزن علم
که از روز ازل گشتم مؤید	شد از محمود، نام من محمد
ز اعلی چون که شد نام حق الحقی	علی را در ازل کردند مشتق (نظام استرآبادی ۷۴۶)
حیرتی در فصل هفدهم کتیب معجزات،	به طور مفصل به میلاد امام علی ابن ابی طالب <small>علیه السلام</small> پرداخته است:

علی از صلب بوطالب عیان شد	فروغ شمع جمع انس و جان شد (حیرتی ۳۶۴)
ابوطالب برون آمد ز منزل	ندا در داد بر گرد منازل
که روشن چون سحرگاه است امشب	ظهور حجّت الله است امشب (حیرتی ۳۶۹)
سلیمی تونی در ولادت نامه‌های متعددی	که به مناسبت میلاد امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> سروده، بارها به جناب ابوطالب و نقش او در وقایع اشاره کرده است:
روز چارم شد در کعبه چو باز	شد درون بوطالب از راه نیاز
دید طفلی اوفتاده در سجود	با خدای خویش در گفت و شنود (سلیمی تونی ۳۰۵)

۱. در مورد این قضیه و تواتر آن در میان محدثان، مورخان، ادیبان و دیگر دانشوران، بنگرید: *علی ولید الکعبه* نوشته علامه محقق میرزا محمدعلی اورد بادی و ترجمه‌ی فارسی آن؛ *علی ولید الکعبه* نوشته سیدمحمدرضا حسینی جلالی و دیگر منابع. (ویراستار)

آل ابی طالب

یکی از اسامی که شیعیان در طول تاریخ به آن خوانده می‌شدند، «آل ابیطالب» بوده است. تا آنجا که ابوالفرج اصفهانی کتاب مهم خود در باب سادات مقتول به دست بنی امیه و بنی عباس "مقاتل الطالبیین" می‌نامد، و شماری از کتابهای علم انساب، به انساب الطالبیین نامیده می‌شود. البته در میان نسب شناسان و رجالئون شیعه و سنی، بحث بر سر نام ایشان بسیار داغ بوده و هست. بعضی نام جناب ابوطالب را همان کنیه اش و بعضی، عبد مناف و گروهی او را عمران می‌دانند و به تبع آن، امیر المؤمنین علیه السلام، «علی عمرانی» خوانده می‌شود.

در مجلس محاکمه سنان، از قتله کربلا، مختار ثقفی چنین می‌گوید:

که سرهای آل ابی طالب است تو را درد پر درد از آن غالب است (صحبت لاری ۱۲۸)

و در کتیبه معجزات اینگونه از شیعیان نام برده می‌شود:

که از نسل بوطالب فلان نام به خلقان حجت است از حکم خلقان (حیرتی ۱۱۰۴)

البته در نوع خاصی از این مورد، می‌توان به نقش جناب ابوطالب به عنوان پدر

عمه‌های حسنین علیهم السلام اشاره کرد. در هر دو مثال زیر، مرجع ضمیر، حسنین علیهم السلام هستند.

عمه ایشان ام‌هانی، دختر ابوطالب است. (فدائی کزازی ۶۲۵)

بود عمه و عمشان ز صلب بوطالب که ام صابی گویند و جعفر طیار (سلیمی‌تونی ۱۰۹)

عموی پیامبر

امیرالمؤمنین علیه السلام در رجزی از پدر خود یاد کرده و در این میان به نسبت ابوطالب با

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره می‌کند:

مرا هست عمران پدر کاو عم مصطفی است برادر چو جعفر پیران در سماست

(علی نامه ۳۷۹)^۱

۱. در چاپ علی نامه این بیت، دارای ایراد وزنی است، البته یادداشت پاورقی مصححان ذیل این بیت هم به همین نکته اشاره دارد. دکتر شفیع کدکنی نیز در مقاله «حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم» می‌گوید: «ربیع» اصول فنی شعر فارسی را به نیکی می‌دانسته و در حد مبانی،

غیاث شیرازی و الهامی کرمانشاهی نام ابوطالب را به عنوان عمو و حامی پیامبر ﷺ آورده‌اند:

کجا شد حمزه و کو عمرو و کو عباس و بو طالب
 مهاجر کو و کو انصار از صغری و از کبری (غیاث شیرازی ۴۶۵)
 ابوطالب آن پاک گوهر کجاست
 چه شد حمزه راد و جعفر کجاست؟ (الهامی کرمانشاهی ۱۷۲)

ازدواج پیامبر

در کتاب «مجلس در قصه رسول» نویسنده کتاب با اشاره به نقش ابوطالب در ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با حضرت خدیجه، خطبه‌ای را به او منسوب کرده است:^۱
 آن گه ابوطالب این خطبه برخواند: «سپاس آن خدای را که ما را فرزندان اسماعیل کرد و از وارثان ابراهیم... (در ماجرای عقد رسول الله و خدیجه) (مجلس در قصه رسول، ۲۴۰)

در همایون نامه هم به تفصیل، از داستان ازدواج پیامبر ﷺ با حضرت خدیجه یاد می‌شود که ابیات زیر نمونه‌هایی از این بخش‌اند:

پیمبر به بوطالب آن گفت باز	به خان خویلد شد آن سرفراز
ابوطالب آن قصه آغاز کرد	به رویش در کام در، باز کرد
خویلد چو تابنده شد اخترش	بدو داد هم در زمان دخترش (همایون نامه ۵۳)
نظر جناب ابوطالب برای پیامبر ﷺ چنان محترم است که در ازدواج، رضایت او را شرط قرار می‌دهد:	

نبی فرمود تزویج تو خواهم ولی وقتی که دستوری دهد عم (کتیب معجزات ۵۶)

عروض و قافیه عصر خویش را رعایت کرده است... اما مواردی هم هست که هیچ توجیه عروضی و فنی برای خطاهای او نمی‌توان در نظر گرفت. آیا راویان و کاتبان در این مقصرتان یا بی‌مبالاتی گوینده عامل آن خطاهاست؟
 ۱. متن این خطبه در منابع معتبر نقل شده است.

ایمان ابوطالب

در مورد ایمان ابوطالب، سخن بسیار رانده‌اند و کتاب بسیار نوشته‌اند. چند مقاله در موضوع «کتابشناسی حضرت ابوطالب» از ناصرالدین انصاری قمی (آینه پژوهش شماره ۲۱) و عبدالله صالح المنتفکی (تراننا، شماره ۶۳-۶۴) به چاپ رسیده که برای پژوهشگران این حوزه راه گشاست.

عمدهٔ اختلاف نظرها در مورد ایمان ابوطالب از میزان اعتماد به اسناد تاریخی بر اقرار او بر اسلام ناشی شده است. شیعه و شماری از محققان اهل تسنن، با استناد بر رابطهٔ ابوتی که بر امیرالمؤمنین دارد و موضع گیری‌های صریح او به نفع پیامبر ﷺ و اقدامات عملی‌اش که همگی در جهت صلاح اسلام و مسلمین بوده و قبول سختی‌های فراوان در پی حمایت از پیامبر ﷺ و دلایل متعدّد دیگر، ایمان او را پذیرفته‌اند. بعلاوه پیامبر در کنار علاقهٔ خاصی که به این عموی خود داشتند، در روایت مشهوری پس از فوت جناب ابوطالب می‌فرمایند: «ما نالت منی قریشُ شیئاً أكرههُ حتّى ماتَ ابوطالب = تا ابوطالب زنده بود، هرگز کافران قریش به من مکروهی نمی‌توانستند رسانیدن.» (همدانی ۴۱۳) اما گروهی از اهل سنت به بهانهٔ نیافتن اسنادی در ایمان آوردن او، ایمانش را به کل انکار می‌کنند. البته بین شیعیان در مورد زمان ایمان آوردن ابوطالب اختلاف است. برخی او را از در زمرهٔ نخستین مؤمنان می‌دانند که از دین حنیف به اسلام مشرف شده، برخی قبول اسلام او را در چند سال پس از بعثت می‌پذیرند، اما گروهی معتقدند که جناب ابوطالب در لحظات آخر عمر و نزدیک به وفاتشان ایمان آوردند. چنین اختلافی از تاریخ به ادبیات هم کشیده شده و در بین ادبا و شعرا هم وجود داشته است.

در همایون نامه، شاعر به صورت تلویحی، ایمان ابوطالب در آغاز بعثت را به دست امیرالمؤمنین می‌پذیرد. البته به نظر می‌رسد که ابیاتی از این بخش کتاب افتاده باشد، چرا

که مکالمه امیرالمؤمنین با پدرش، نیمه کاره رها می‌شود و بی‌مقدمه از ابوجهل سخن به میان می‌آید که به نظر باید ناشی از اشکالات نسخه یا دخالت کاتب در کتاب باشد:

محمد به بوطالب سرفراز
 ابوطالبش گفت کای رهنمون
 نیایم من از کیش جدم برون
 پیمبر ز نزدیک او دور گشت
 درونش چو خورشید پر نور گشت
 بر میر بوطالب آمد علی
 سخن گفت با باب خویش از یلی
 بدو گفت بوطالب سرفراز
 که از من مپوشان در این پرده راز
 محمد همه راست گوید سخن
 به گفتار او ای پسر کار کن... (زجاجی ۱۱۹)

اما در همین کتاب، وقتی به شعب ابی طالب و محاصره مؤمنین می‌رسیم، شاعر از وفات ابوطالب سخن به میان می‌آورد. در این بخش، پیامبر ﷺ بار دیگر اسلام را به عمومی خود، ابوطالب عرضه می‌دارد، ولی این بار، ابوجهل مانع این کار می‌شود. این روایت بسیار به روایت مشهور اهل سنت در باره ایمان ابوطالب نزدیک است:

در آن ماه بوطالب نامدار
 رسول خدا رفت روزی برش
 بیفتاد بر بستر مرگبار
 پرسید از آن پس که شد غم خورش
 که تنگ است کار تو ای نامدار
 پس آنگه بدو گفت ایمان بیار
 به توحید بگشای بسته زبان
 ببر نام آن خالق مهربان
 همی خواست آن مرد فرزانه گفت
 ابوجهل ملعون در آن دم نهفت (زجاجی ۱۵۰)
 ایمان آوردن او در آخرین لحظات حیات و به تلقین پیامبر ﷺ روایتی دیگر از ایمان ابوطالب و تشرّف او به اسلام است:

به تصدیق محمد گشت قائل

به جان زان پس به جانان گشت واصل (نظام استرآبادی ۷۹۹)

در ماجرای یکی از وساطت‌های ابوطالب بین پیامبر و کفار، پیامبر ﷺ که احساس می‌کند عمومیش، دست از حمایت برداشته، محزون می‌شود. و وقتی ابوطالب از سوء تفاهم پیش آمده مطلع می‌گردد، چنین می‌گوید:

ابوطالب گفت: «ای پسر تو فرمان خدای عزوجلّ به جای آر که او خود نصرت

دهد» (مجلس در قصه رسول ۵۲)

اما در جای جای تاریخ ادبیات، ایمان عملی ابوطالب را می‌توانیم ببینیم. خطاب به پیامبر می‌گوید:

منم یار تو در کاری که خواهی نخواهم غیر توفیق الهی (نظام استرآبادی ۷۸۸)
و تصریح به ایمان آوردن ابوطالب:

ابوطالب شد آگه زین حکایت شبش روشن شد از نور هدایت (نظام استرآبادی ۷۸۹)

ابوطالب مشرف شد به اسلام سعادت‌مند باشد فرخ انجام (نظام استرآبادی ۷۹۹)

در اینجا به تقدّم ابوطالب نسبت به صحابه در ایمان اشاره می‌کند:

ابوطالب که در دین گشت مایل صحابه بیشتر بودند غافل

نبود آن پاک کیش از جمع کفار که بهر او شود این نقد ایثار (نظام استرآبادی ۸۰۰)

کند از آمنه راوی روایت که چون بوطالب آن صاحب ولایت

به سوی شام رفت و باز آمد به بت ساز و به بت ناساز آمد

نظر از لات و عزّی بسته می‌بود به جز حق از همه وارسته می‌بود (حیرتی ۴۰)

در کشف‌المحجوب در مورد ایمان ابوطالب - که البته نوعی ردّ این ایمان محسوب می‌شود - در باب فی فرق فرقههم و مذاهبههم و آیاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم، چنین آمده است:

و از مخلوقان کس را قدرت آن نیست که کسی را به خدای رساند. مستدل از

ابوطالب عاقل تر نباشد و دلیل از محمد بزرگتر نه. چون جریان حکم ابوطالب بر

شقاوت بود دلالت محمد وی را سود نداشت. (هجری ۳۹۴)^۱

مولوی در دفتر ششم مثنوی هم ایمان ابوطالب را رد می‌کند:

خود یکی بوطالب آن عم رسول می نمودش شنعاً عربان مهول (مولوی ۹۱۴)
 نظامی بر پایه اعتقاد جبر گرای خود در شرف نامه و مخزن الاسرار، چنین می‌نویسد:
 گهی با چنان گوهر خانه خیز چو بوطالبی را کنی سنگ ریز (نظامی ۹۱۳)
 ز آتش دوزخ که چنان غالبست بوی نبی شحنه بوطالبست (نظامی ۵۳)

ماجرای جامی

اما یکی از بحث برانگیزترین مواضع حضور جناب ابوطالب در ادبیات فارسی، بیتی از جامی است. این بیت متهورانه از جامی که در آن با گستاخی نسبت به جناب ابوطالب سخن گفته، واکنش بسیاری از علمای سنی و شیعه را برانگیخته است. علی اصغر حکمت در کتاب «احوال و آثار جامی» در مورد این بیت خاص چنین می‌گوید:

در سلسله الذهب، جامی را قطعه ایست در انکار ایمان ابوطالب عم نبی که بر خلاف عقائد شیعیان او را کافر و هالک دانسته و استشهاد نموده بر اثبات فساد عقیده «آنان که فرعی از شجره طیبه رسالت بوده‌اند ولی به میوه ایمان آراسته نشدند و از این رو ابوطالب را با بولهب فرق و اختلافی نیست» (حکمت ۱۴۲)

علامه قزوینی هم در نامه‌ای به علی اصغر حکمت، پیرو چاپ همین نکته در کتابش، مواضع تندى را در مورد این بیت جامی اتخاذ کرده است:

«اینجانب همیشه از اول جوانی تاکنون خیال می‌کردم که با وجود اینکه جامی به عقیده اکثر فضلا خاتمه شعرای بزرگ فارسی زبان محسوب است، چرا دیوان کامل او تاکنون در ایران به چاپ نرسیده است و چرا مردم آن اهمیتی را که به این شاعر بزرگ

۱. پاسخ به این مدعا و مستندات آن، در منابع مربوط داده شده که برای حذر از تکرار، بدان نمی‌پردازیم. کافی است به کتاب اسنی المطالب نوشته زینی دحلان - محدث و فقیه اهل تسنن - اشاره شود که ویژه‌ی دفاع از ایمان ابوطالب نوشته شده، نیز بحث ارزشمند علامه امینی در جلد هفتم القدير، خواندنی است. (ویراستار)

فاضل عالم دانشمند بایستی بدهند تاکنون نداده‌اند، و چرا آن شهرتی را که لایق مقام شامخ فضل و دانش او و رتبه بسیار عالی شعر و شاعری اوست هنوز جامی در میان ایرانیان احراز نکرده است؟ حدس می‌زدم که علت آن معلول چند علت بوده است: یکی آن که دانشمند محل گفتگوی ما بسیار متعصب بوده است، وی در سرتاسر کتب خود از نظم و نثر هر جا موقعی می‌دیده و فرصتی به‌دست می‌آورده از طعن و ذمّ و قدح در حقّ شیعه کوتاهی نمی‌کرده؛ از یک طرف ادعای محبت حضرت امیر و اهل بیت را می‌نماید و از طرف دیگر (و این از اعجب عجایب است) می‌بینید که جامی در حقّ پدر همین حضرت امیر، ابوطالب به بهانه آن که وی (به عقیده اکثر اهل سنت و جماعت) به حضرت رسول ایمان نیاورده بوده، ابیات شنیع ذیل را ساخته است:

نسبت جان و دل چو باشد سست نسبت آب و گل چه سود درست

بود بوطالب آن تهی ز طلب مر نبی را عم و علی را اب

خویش نزدیک بود با ایشان نسبت دین نیافت با خویشان

هیچ سودی نداشت آن نسبش شد مقرر در سقر چو بولهبش

فرض کنیم که ابوطالب به حضرت رسول ﷺ ایمان نیاورده بوده است، آخر ادب و حیا و شرم و عفت لسان کجا رفت و آیا این الفاظ هیچ مصداق خارجی ندارند؟ آیا انسان خجالت نمی‌کشد که به شخص بزرگ معروفی بگوید من تو را دوست می‌دارم و محترم می‌دارم حیف که پدرت مقرّش در سقر است؟ به همین مناسبت شهرت جامی در تعصّب بوده که قاضی میرحسین میدی که خود اهل سنت و شافعی بوده ولی متعصّب نبوده، قطعاً ذیل را در حقّ جامی گفته:

آن امام بحقّ ولیّ خدا اسدالله غالبش نامی

دو کس او را به جان بیازردند یکی از ابلهی یکی خامی

هر دو را نام عبد رحمان است آن یکی ملجم این یکی جامی» (حسینی ارموی، ۱۹۵-۱۹۹)

معراج

در بیان داستان معراج روایتی است بر این اساس که پیامبر در معراج، انواری را می‌بیند، و از جبرئیل، ماهیت آن انوار را می‌پرسد. پاسخ این فرشته الهی بسیار جالب است. آن چند نور، هر کدام به عنوان یکی از اقربای در گذشته پیامبر ﷺ معرفی می‌شوند که در آن میان، نام جناب ابوطالب هم به چشم می‌خورد. حیرتی در کتاب خود از این روایت استفاده کرده است:

ز بوطالب بود آن نور دیگر که عمّ توسست ای سالار و سرور (حیرتی ۳۷۴)

جمع بندی

در ادبیات کهن، فارسی، شعرا و نویسندگان هرگز جناب ابوطالب را به عنوان یک شخصیت مستقل نسته‌اند. بلکه حضور ایشان همیشه در متن یک اتفاق مهم به عنوان یکی از نقش آفرینان در آن موقعیت واقع شده است. بدین روی، بیشتر ابیاتی که در مورد ایشان سروده شده در منظومه‌های تاریخی قرار دارد. ابیاتی هم که در دواوین هست، نوعی روایت تاریخی دارند و شاعر در حین تعریف داستانی تاریخی، نام جناب ابوطالب را آورده است. از سوی دیگر در سروده‌های شاعران سنی مذهب، گاهی به دلیل تعصبات مذهبی، این شخصیت بزرگوار با بی‌انصافی مورد طعن قرار گرفته است.

منابع

۱. استرآبادی، نظام الدین. دیوان نظام استرآبادی. تصحیح ابراهیمی، شایسته و بیک وردی لو، مرضیه. چاپ اول ۱۳۹۱. تهران. مجلس.
۲. الهامی کرمانشاهی، احمد بن رستم. دیوان الهامی کرمانشاهی. تصحیح: اسلام پناه، امید. چاپ اول ۱۳۷۰. تهران. میراث مکتوب.
۳. بهار، محمدتقی. دیوان اشعار ملک الشعراء بهار. چاپ سوم ۱۳۹۰. نگاه. . .
۴. حیرتی، تقی الدین محمد. کتیب معجزات. تصحیح: بیگ باباپور، یوسف. چاپ اول ۱۳۹۴. تهران. مجلس.
۵. حسینی ارموی، جلال الدین. تعلیقات النقص. انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸

۶. ربیع. علی نامه. تصحیح بیات، رضا و غلامی، ابوالفضل. چاپ اول ۱۳۸۹. تهران. میراث مکتوب.
۷. زجاجی. همایون نامه (تاریخ منظوم). تصحیح: پیرنیا، علی. چاپ اول ۱۳۹۱. تهران. میراث مکتوب.
۸. سلیمی تونی. دیوان سلیمی تونی. تصحیح: رستاخیز، سید عباس. چاپ اول ۱۳۹۰. تهران. مجلس.
۹. شفیی کدکنی، محمد رضا. حماسه‌ای شیعی از قرن پنجم. مجله ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال سی و سوم. شماره ۳ و ۴ (۱۳۷۹). صص یازده تا هفتاد و پنج
۱۰. صحبت لاری، محمد باقر. رونق انجمن (مختارنامه). چاپ اول ۱۳۹۲. مشهد. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین. ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه: موسوی همدانی، سید محمد باقر قم. دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۲. طبرسی، احمد بن علی. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی). مصحح: خراسان، محمد باقر. مشهد ۱۴۰۳. نشر مرتضی.
۱۳. غیاث شیرازی، کمال. دیوان کمال غیاث شیرازی - تصحیح: کیانی، محسن و بهشتی شیراز، احمد. چاپ اول ۱۳۹۰. تهران. مجلس.
۱۴. فدائی کزازی، ملا محمد اسماعیل. عقد اللالی. تصحیح: فدایی، غلامرضا و سلیمانی آشتیانی، مهدی. چاپ اول ۱۳۹۳. تهران. مجلس.
۱۵. قرائتی، محسن. تفسیر نور. تهران ۱۳۸۳ ش. مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب. کافی. قم. ۱۴۲۹. دار الحدیث.
۱۷. گردیزی، ابوسعید. زین الاخبار. تصحیح: رضازاده ملک، رحیم. چاپ اول ۱۳۸۴. تهران. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۸. مولوی، جلال الدین بلخی. مثنوی معنوی. تصحیح: سروش، عبدالکریم. چاپ هشتم. ۱۳۸۵. علمی فرهنگی.
۱۹. مؤلف ناشناخته. مجلس در قصه رسول. تصحیح: پارسانسب، محمد. چاپ اول ۱۳۹۰. میراث مکتوب.
۲۰. مؤلف ناشناخته. دیوان عضد. تصحیح قوجه زاده، علیرضا. چاپ اول ۱۳۸۹. مجلس.
۲۱. ناسخ ترک، عباس. دلیل الجنان و رکن الایمان فی وقایع الجمل و الصّفین و النهروان. تصحیح: امامی، صابر. چاپ اول ۱۳۹۱. تهران. مجلس.
۲۲. نظامی گنجوی. کلیات نظامی گنجوی مطابق نسخه وحید دستگردی. چاپ اول ۱۳۷۲. نگاه.
۲۳. هلالی، سلیم بن قیس. أسرار آل محمد علیهم السلام / ترجمه کتاب سلیم. مترجم: انصاری زنجانی خوئینی، اسماعیل. قم. الهادی.
۲۴. همدانی، رفیع الدین. سیرت رسول الله. تصحیح: مهدوی، اصغر. بنیاد فرهنگ ایران.

شعر ابوطالب عليه السلام: گزارش و تحلیل ادبی و محتوایی - باقر قربانی زرین

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب عليه السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۵۰-۱۶۴

شعر ابوطالب عليه السلام: گزارش و تحلیل ادبی و محتوایی

باقر قربانی زرین *

چکیده: نگارنده در این گفتار، اشعار ابوطالب را از چند دیدگاه بررسی و تحلیل می‌کند. روایت شاعران از آن اشعار، دیدگاه معصومان عليهم السلام، استشهاد به این اشعار در منابع تفسیری و نحوی و جغرافیایی و لغوی، تضمین این اشعار، مباحث تاریخی در آنها به ویژه دفاع ابوطالب از پیامبر، اغراض شعری در سروده‌های ابوطالب به ویژه مدح پیامبر و دفاع از ایشان.

کلیدواژه‌ها: ابوطالب بن عبدالمطلب - اشعار؛ اشعار ابوطالب - روایت؛ اشعار ابوطالب - استشهاد؛ اشعار ابوطالب - درون مایه؛ اشعار ابوطالب - اغراض.

درباره زندگانی و ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام آثار فراوانی به رشته تحریر در آمده است. اینجانب در کتاب *الدرة الغراء في شعر شيخ البطحاء* بخش‌هایی از آنها را بیان کرده‌ام.^۱

در این نوشتار سعی بر آن است که جایگاه ادبی و مقام شاعری آن جناب تبیین گردد. یکی از کهن‌ترین منابع موجود که درباره جایگاه ادبی جناب ابوطالب سخن رانده، کتاب *طبقات فحول الشعراء* از ابن سلّام جمحي (متوفی ۲۳۱ ق.) است.^۲ ابن سلّام (ج ۱، ص ۲۳۱) آنگاه که از شاعران مکه نام می‌برد جزء شاعران توانمند آنجا از جناب ابوطالب نیز یاد می‌کند. و در جای دیگر از کتاب خود (ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۴) از آن جناب با عنوان "شاعر جيد الكلام" یاد و تصریح می‌کند که برترین سروده‌اش همان است که در مدح رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم سروده و در آن به داستان استسقاء اشاره کرده است.^۳ ابن سلام در ادامه، از نوشته یوسف بن سعد، که صد سال پیش نگاشته شده بود، خبر می‌دهد که ذکری از این قصیده جناب ابوطالب در آن به میان آمده بوده است. مطابق تحقیق استاد دکتر ناصرالدین اسد (ص ۱۵۹) "یوسف بن سعد جمحي از بزرگان تابعان بوده و نوشته او باید در نیمه دوم قرن نخست هجری نگاشته شده باشد".

۱. نکه *الدرة الغراء في شعر شيخ البطحاء*، ص ۳۹-۲۱. *حياة أبي طالب*؛ ص ۴۸-۳۹. *اسلام أبي طالب*؛ ص ۵۸-۵۳. *الكتب المؤلفة في أبي طالب*.
 ۲. این کتاب در نقد ادبی و تاریخ ادبیات زبان عربی اثری ممتاز به شمار می‌رود و جایگاهی بس بلند دارد. برای تفصیل در این زمینه نک: احسان عباس، ص ۸۲-۷۸؛ شوقی ضیف، ص ۴۵-۴۲.
 ۳. در روزگار عبدالمطلب قحطی شدیدی بر مکه حاکم شد و خشکسالی شدیدی رخ داد. عبدالمطلب به فرزندش ابوطالب دستور داد که محمد صلى الله عليه وآله وسلم را که طفلی شیرخوار بود آماده کند، سپس عبدالمطلب کعبه را پیش روی خود قرار داد و پیامبر را بر روی دستان خود گرفت و خداوند را به حقّ این فرزند قسم داد تا اینکه باران فراوانی بارید. جناب ابوطالب نیز در کودکی پیامبر این ماجرا را تکرار کرد و سپس آن بیت معروف خود را سرود:

و أبيض يُستسقى الغمام بوجهه
 شمال اليتامى عصمة للأرامل (الدرة الغراء، ص ۱۲۵)

یعنی سپیدرویی که به آبروی او از ابرها باران طلب شود، او پناه و نگاهدار یتیمان و بیوه زنان است. (زمخشری، *الغائق*، ج ۳، ص ۱۵۹؛ شهرستانی، ج ۲، ص ۲۴۹؛ قسطلانی، ج ۲، ص ۲۳۸-۲۳۷)

با توجه به اینکه روایت‌های ادبی در دوره جاهلیت و همچنین تا سده دوم هجری غالباً به شکل شفاهی بوده و به ندرت کتابت می‌شده^۱، پس کتابت این قصیده جناب ابوطالب در آن دوران حاکی از چایگاه بلند ادبی اوست. نکته‌ای که متأسفانه در بسیاری از کتاب‌های "تاریخ الادب العربی" سهواً یا به عمد مغفول مانده، تا بدانجا که حتی از ذکر نام جناب ابوطالب به عنوان شاعر خودداری می‌کنند.^۲ در دنباله مقاله نکاتی را که درباره سروده‌ها و مقام شاعری جناب ابوطالب گفته شده است، در چند بند می‌آورم:

الف. روایت اشعار جناب ابوطالب علیه السلام:

۱. نخستین راوی دیوان ابوطالب، ابوهفان مهزومی عبدالله بن احمد بن حرب است. ابوهفان خود از شاعران به شمار می‌رفت و راویه و مصنف بود. (ابن ندیم، ص ۱۶۱) او بهره‌ای وافر از ادبیات داشت و از شاگردان اصمعی بود. (ابن ابی‌نبار، ص ۲۰۴) ابن معتر در *طبقات الشعراء* (ص ۴۱۰) ابوهفان را از «مشهورین» دانسته و تصریح کرده که وی از راویان ابونواس، شاعر معروف، بوده است. سیوطی (ج ۲، ص ۳۱) ابوهفان را نحوی، لغوی، ادیب و راوی بصریان معرفی کرده است. از جمله آثار ابوهفان کتاب *شعر ابي طالب بن عبدالمطلب و اخباره* است. (نجاشی، ج ۲، ص ۱۶)

ابوهفان در ۲۵۷ هجری درگذشت. (ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۳، ص ۲۵۰) ابوهفان برخی از قطعات دیوان ابوطالب را از راوی معروف ابو محلم سعدی شیبانی (متوفی ۲۴۸ ق.) و ابوالعباس مبرّد (متوفی ۲۸۵ ق.) نقل کرده است. (نک: دیوان *ابی طالب بن عبدالمطلب*، صنعة ابي هفان المهزومی، ص ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۳۷)

۲. دومین راوی جناب ابوطالب علیه السلام، علی بن حمزه بصری، نحوی و لغوی مشهور است. به گفته یاقوت حموی او از ائمه ادب به شمار می‌رفت و راوی اشعار متبئی بود. ابوالفتح عثمان بن جنی یکی از شاگردان علی بن حمزه بصری بوده است. علی بن

۱. برای تفصیل این مطلب و ذکر نمونه‌های آن نکه قربانی زرین، مقاله‌ی "راوی"، بخش ادبیات عربی، *دانشنامه‌ی جهان اسلام*، ج ۱۹.
 ۲. البته استثناءهایی نیز به چشم می‌خورد از جمله نکه رافعی، ج ۱، ص ۲۳۹ که به مقام شاعری حضرت ابوطالب علیه السلام اشاره کرده است.

حمزه در رمضان سال ۳۷۵ هجری درگذشت. (معجم الادباء، ج ۱۳، ص ۲۰۹-۲۱۰) اثر ارزشمند علی بن حمزه بصری کتاب *التنبيهات على أغلاط الرواة* است که بخش‌هایی از آن را عبدالعزیز الیمینی تصحیح کرده و در سال ۱۹۶۷ در مصر به چاپ رسیده و بخش‌های بعدی این اثر با عنوان *بقية التنبيهات على أغلاط الرواة* با تصحیح دکتر ابراهیم خلیل العطیة در ۱۹۹۱ در بغداد چاپ شده است.

در روایت اشعار ابوطالب از علی بن حمزه بصری نام بزرگان ادب در سلسله روایت به چشم می‌خورد از جمله: ابو عبیده مَعْمَر بن مَثْنَى (دیوان ابی طالب، صنعة علی بن حمزة البصری، ص ۱۷۱، ۱۹۱)؛ رؤیة بن عجاج (همان، ص ۱۷۱)؛ زبیر بن بکّار و عمویش مُصعب (همان، ص ۲۲۲ و ۲۶۳)؛ عبدالزیز بن یحیی جلّودی. (همان، ص ۲۲۹، ۲۳۱)

ب. اشعار ابوطالب در نگاه معصومان علیه السلام:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام خوش می‌داشت که شعر ابوطالب روایت و تدوین شود و می‌فرمود: آن را بیاموزید و به فرزندان‌تان یاد دهید، چرا که ابوطالب بر دین خداوند بود، و در آن دانش فراوان است. (فخّار بن معد، ص ۱۳۰)

۲. امام صادق علیه السلام این سروده ابوطالب:

لقد عَلِمُوا أَن ابْنَنَا لَا مَكْذَبٌ لَدِينَا وَلَا يَعْزِلُ الْبَاطِلُ (الدرة الغراء، ص ۱۳۳)

را شاهد و دلیل بر ایمان ابوطالب دانسته است. (کلینی، ج ۱، ص ۴۹۹؛ صدوق، ص ۴۹۲)

۳. کلینی (همانجا) آورده که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: گویند که ابوطالب کافر بوده است، فرمود: چگونه کافر باشد در حالی که گوید:

أَلَمْ تَعْمَلُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَمُوسَى خَطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ (الدرة الغراء، ص ۶۷)

ج. استشهاد به سروده‌های جناب ابوطالب:

۱. در تفسیر قرآن کریم:

۱-۱ شیخ طوسی (ج ۳، ص ۱۰۸) در تفسیر آیه شریفه "أَلَّا تَعْلَمُوا" (النساء: ۳) به این سروده

ابوطالب:

بمیزان قسطٍ لا یخیسُ شعیرهً له شاهد من نفسه غیرُ عائلٍ (الدرة الغراء، ص ۱۲۹)
استشهاد جسته است.

۱-۲. طبرسی (ج ۲، ص ۴۹۴) در تفسیر آیه شریفه "و إذا خلوا عَصَوْا عَلَیْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغِیْظِ" (آل عمران: ۱۱۹) این بیت ابوطالب را شاهد آورده است:

و قد حالفوا قوماً علینا أظنَّةً یعضون غیظاً خَلَفْنَا بِالْأَنَامِلِ (الدرة الغراء، ص ۹۸)
۲. در مباحث نحوی:

۱-۲. ضروبُ بنصل السیف سوقَ سمانها إذا عَدَمُوا زَاداً فَإِنَّكَ عَاقِرٌ (الدرة الغراء، ص ۹۸)
در بسیاری از کتاب‌های نحوی این بیت شاهد مثال است از جمله: نک: سیبویه، ج ۱، ص ۱۱۱؛ مبرد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ رضی‌الدین استرآبادی، ج ۲، ص ۲۰۲؛ ابن هشام انصاری، ص ۲۷۵.

۲-۲. لَكُنَّا أَتْبَعْنَاهُ عَلَى كُلِّ حَالَةٍ مِنْ الدَّهْرِ جَدًّا غَيْرَ قَوْلِ التَّهَازُلِ (الدرة الغراء، ص ۱۳۳)
رضی‌الدین استرآبادی (ج ۱، ص ۱۲۴) این بیت را شاهد مثال آورده است.

۲-۳. مُحَمَّدٌ تَقَدَّ نَفْسُ كُلِّ نَفْسٍ إِذَا مَا خِفْتَ مِنْ أَمْرٍ تَبَالَا (الدرة الغراء، ص ۱۳۹-۱۴۰)
رضی‌الدین استرآبادی (ج ۲، ص ۲۵۲) و بغدادی (ج ۹، ص ۱۱، ۱۴) به این بیت استشهاد جسته‌اند.

۲-۴. وَ عَرَضْتَ دِیناً قَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ مِنْ خَیْرِ أَدِیَانِ الْبَرِیَّةِ دِیناً (الدرة الغراء، ص ۱۵۸)
ابن هشام انصاری (ص ۲۴۲) این بیت را شاهد مثال آورده است.

۲-۵. فَاصْدَعْ بِأَمْرِكَ مَا عَلَیْكَ غَضَاضَةٌ وَ ابْشِرْ بِذَاكَ وَ قَرِّ مَنْكَ عِیُونَا (الدرة الغراء، ص ۱۵۸)

۲-۶. لیت شعری مسافر بن ابی عم -- رو و لیتُ یقولها المحزونُ (الدرة الغراء، ص ۱۶۱)
سیبویه (ج ۳، ص ۲۶۱) و رضی‌الدین استرآبادی (ج ۲، ص ۳۶۳) به این بیت استشهاد جسته‌اند.

۳. در مباحث جغرافیایی:

۳-۱. یاقوت حموی در معجم البلدان (ج ۱، ص ۹۳۸) به هنگام بر شمردن کوه‌های مکه به این سه بیت از سروده‌های جناب ابوطالب استشهاد جسته است:

أعوذ بربّ الناس من كلّ طاعنٍ
و من كاشحٍ يَسْعَى لنا بمغيبَةٍ
علينا بَشْرًا أو مُلْحٍ بباطلٍ
و من مُلْحِقٍ في الدين ما لم نُحاولِ
و عيرٍ و راقٍ في هراءٍ و نازلٍ (الدرّة الغراء، ص ۱۲۲)

۲-۳. یاقوت حموی (معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۹۵) در بحث از منطقه "طائف" این سروده ابوطالب را آورده: "نحن بنينا طائفاً حصينا."

یاقوت در ج ۳، ص ۴۹۹ نیز به دو بیت جناب ابوطالب استشهد کرده است.
۴. در مباحث لغوی

بسیاری از معاجم لغوی درباره معانی لغات به سروده‌های ابوطالب استشهد جسته‌اند، و از آنجا که یکی از منابع اصیل راویان لغت در گردآوری لغات، سروده‌های اصیل عرب بوده است، جایگاه این سروده‌ها بیشتر نمایان می‌شود.
در ذیل برای نمونه به چند معجم لغوی اشاره می‌شود:

خلیل بن احمد، ج ۵، ص ۲۵۸؛ ازهری، ج ۱۵، ص ۱۵۱؛ ابن ذرید، ص ۸۸، ۹۷، ۱۵۰، ۱۶۶؛ جوهری، ج ۱، ص ۲۱۶؛ زمخشری، أساس البلاغة، ج ۱، ص ۴۷۲؛ الفائق، ج ۴، ص ۴۸؛ و بیش از همه در لسان العرب ابن منظور، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ج ۲، ص ۷۰، ۸۲؛ ج ۳، ص ۴۱ و دهها مورد دیگر. (برای تفصیل نک: فهارس لسان العرب، ج ۱۶، ص ۱۷۲-۱۷۳)

د. تضمین سروده‌های جناب ابوطالب:

۱. ابوطالب سروده‌ای دارد در مدح پیامبر اکرم ﷺ:

لقد أكرم الله النبيَّ محمداً
و شقَّ له من اسمه ليجلّه
فأكرمُ خلق الله في الناس أحمدُ
فذلوالعرش محمودُ و هذا مُحَمَّدُ (الدرّة الغراء، ص ۸۷)

این ابیات را ابن کثیر (ج ۱، ص ۲۶۶) و ابن حجر عسقلانی (الاصابة، ج ۴، ص ۱۱۵) و برخی دیگر نقل کرده‌اند (برای تفصیل نک: الدرّة الغراء، همانجا). حسان بن ثابت انصاری، بزرگترین شاعر مخضرم عرب و صدر اسلام بیت دوم این سروده را تضمین کرده و در ضمن اشعاری که برای پیامبر اکرم ﷺ سروده، جا داده است. عبدالرحمن برقوئی، ادیب نامدار

مصری، که دیوان حسن بن ثابت را شرح کرده، در پانوشت ص ۱۳۱ دیوان گفته: هذا البيت ليس من قول حسن و إنما هو لأبي طالب ضمَّنه حسنُ في شعره.

۲. ابوطالب در سروده‌ای گفته: یکفیک منه اليوم ما ترجو غدا. (الدرة الغراء، ص ۹۱) ابوهفان مهزمی در حاشیه روایت خود از دیوان ابوطالب گفته: اعشى این سروده خود: "و ليس عطاءً اليوم مانعه غدا" را از این بیت ابوطالب برگرفته است. (نک: دیوان ابی طالب، صنعة أبي هفان المهزمی، ص ۱۰۱)

ه. مباحث تاریخی در دیوان ابوطالب رضی الله عنه:

سروده‌های ابوطالب رضی الله عنه آکنده از مباحث تاریخی است. در ذیل به چند مورد آن اشاره می‌شود:

۱. مباحث مربوط به زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

۱-۱. ابوطالب به هنگام سفر به شام، پیامبر را با خود همراه کرد. در این سفر بود که با بحیرای راهب دیدار کرد (برای تفصیل این واقعه نک: الدرّة الغراء، ص ۸۴-۸۵) و این دو سروده را در این زمینه سرود:

إن ابن أمانة النبي محمداً عندي يفوق منازل الاولاد... (الدرّة الغراء، همانجا)
ألم ترني من بعد همِّ هممته بفرقة خير الوالدين كرام (الدرّة الغراء، ص ۱۵۲-۱۵۳)

۱-۲. در واقعه مهاجرت مسلمانان به حبشه، ابوطالب ابیاتی را برای نجاشی، حاکم حبشه فرستاد (برای تفصیل نک: معوض عوض ابراهیم، ص ۳۸-۴۰)

و او را به عدل و احسان نسبت به تازه مسلمانان فراخواند:

ألا ليت شعري كيف في الناس جعفر و عمرو و أعداء النبي الأقارب... (الدرّة الغراء، ص ۶۹)
ليعلم خيار الناس أن محمداً وزير لموسى و المسيح بن مريم... (الدرّة الغراء، ص ۱۵۴)

۱-۳. در ماجرای شعب ابوطالب و قطع ارتباط قریش با مسلمانان، ابوطالب رضی الله عنه این سروده بلند خود را سرود:

ألا أبلغا عنى على ذات بينها لؤياً و خصاً من لؤي بني كعب... (الدرّة الغراء، ص ۶۷-۶۹)

۴-۱. ابوطالب و صحیفه قریش. قریشیان برای از بین بردن دین نوپای اسلام و شکست پیامبر ﷺ گرد هم آمدند و صحیفه‌ای تنظیم کردند و آن را در کعبه گذاردند. به امر خداوند، موریه‌ای صحیفه را خورد و پیامبر عمویش ابوطالب را از این واقعه با خبر کرد. ابوطالب نیز مطلب را به قریشیان منتقل کرد. آنان باور نکردند و پس از پی بردن به ماجرا آن را "سحر" دانستند.

ابوطالب در این زمینه چندین شعر سرود، از جمله:

أَلَا مَنْ لِيهِمْ آخِرَ اللَّيْلِ مُنْصِبٍ وَ شَعْبَ الْعِصَا مِنْ قَوْمِكَ الْمُتَشَعَّبِ... (الدرة الغراء، ص ۶۳-۶۴)
تطاول لیلی بهم نَصَبٌ وَ دَمَعِ كَسْحِ السَّقَاءِ السَّرْبِ... (الدرة الغراء، ص ۶۵-۶۷)

۲. ماجرای ذبح عبدالله، پدر پیامبر:

كَلَّا وَ رَبِّ الْبَيْتِ ذِي الْأَنْصَابِ وَ رَبِّ مَا أَنْضَى مِنَ الرِّكَابِ... (الدرة الغراء، ص ۷۳-۷۴)
ازدواج با فاطمه بنت اسد علیه السلام:

قَدْ صَدَقْتَ رُوْيَاكَ بِالْتَّعْبِيرِ وَ لَسْتُ بِالْمَرْتَابِ فِي الْأُمُورِ (الدرة الغراء، ص ۱۰۳-۱۰۴)
۴. در قرار دادن رکن کعبه:

إِنَّ لَنَا أَوَّلَهُ وَ آخِرَهُ فِي الْحَكْمِ وَ الْعَدْلِ الَّذِي لَا نُنْكِرُهُ (الدرة الغراء، ص ۱۰۶)
۵. در واقعه عثمان بن مظعون جُمحی و قریش:

أَمِنْ تُذَكَّرُ دَهْرٍ غَيْرِ مَأْمُونٍ أَصْبَحْتَ مَكْتَبًا تَبْكِي كَمَحْزُونٍ... (الدرة الغراء، ص ۱۶۰)
۶. ماجرای ولادت حضرت علی علیه السلام در کعبه:

يَا رَبِّ هَذَا الْعَسْقُ الدَّجِيُّ وَ الْقَمَرِ الْمَنْبِلِجِ الْمَضِيُّ... (الدرة الغراء، ص ۱۶۴)

و. فنون و اغراض شعری در دیوان جناب ابوطالب علیه السلام:

یکی از مطالب مهم در بررسی سروده‌های یک شاعر، آکاوی فنون و اغراض شعری اوست و موضوعاتی که درباره آن‌ها سخن رانده است که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود: یک نکته بسیار مهمی که درباره دیوان ابوطالب علیه السلام باید گفت، آن است که بیش از دو سوم سروده‌های جناب ابوطالب درباره دفاع از پیامبر و دین اسلام است. نکته مهم آن

است که در این سروده‌ها از حضرت محمد ﷺ به عنوان "پیامبر" دفاع شده نه به عنوان "برادرزاده". و این نکته بسی حائز اهمیت است. به این ابیات دقت شود:

۱. و ما ذنبٌ من يدعو إلى الله وحده و دینِ قویمِ أهله غیرُ خیبِ (الدرة الغراء، ص ۶۳)
۲. نفاقه حتی نصرع حوله و ما بالُ تکذیبِ النبیِّ المُقرَّبِ (الدرة الغراء، ص ۶۴)
۳. ألم تعلموا أنا وجدنا محمداً نبیاً کموسی خُطاً فی أولِ الکُتبِ (الدرة الغراء، ص ۶۷)
۴. و الله لا أخذلُ النبیِّ ولا یخذله من بنی ذو حَسَبِ (الدرة الغراء، ص ۷۱)

برای موارد دیگر نک: الدرّة الغراء، ص ۷۵، ۸۲، ۸۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۰ و...

این سروده‌ها عَشْرِي از اعشار بود و مشتی از خروار؛ و مایه بسی بی‌انصافی و ناجوانمردی است که سراینده این ابیات را غیر مؤمن و العیاذ باللّٰه کافر بدانیم. اگر بخواهیم تمام سروده‌های موجود جناب ابوطالب را که در دسترس ما است، در زمینه دفاع از پیامبر ذکر کنیم، باید حدود ۷۰۰ بیت را یادآور شویم! این در حالی است که این شهر آشوب (ج ۲، ص ۶۵) نقل کرده: "آن دسته از اشعار ابوطالب که بر ایمان وی دلالت دارد افزون بر ۳۰۰۰ بیت است." متأسفانه بسیاری از این ابیات به دست ما نرسیده است. در پایان این بخش گفتنی است که با تعمق در سیره حضرت ابوطالب، آدمی بر این نکته واقف می‌شود که هیچ مقطعی از زندگانی ابوطالب را نتوان یافت که از مهمّ حمایت و یاری رسول خدا ﷺ عاری باشد.

دو. از دیگر اغراض شعری در سروده‌های ابوطالب، مدح، رثاء، فخر و حماسه است که از فنون و اغراض رایج در شعر عربی است. در این قسمت به جهت اختصار به ذکر چند مورد برای هر عنوان بسنده می‌شود.^۱

۱. مدح. مدح از رایج‌ترین فنون اشعار عربی است. شاعر زبان به مدح می‌گشاید و

۱. برای تفصیل در این قسمت به کتاب ارزشمند خانم دکتر هناء عباس علیوی کشکول، با عنوان شعرابی طالب دراسة ادبية، ص ۱۷۲-۱۷۷ مراجعه شود.

فضائل انسانی ممدوح را بر می‌شمرد. اگر ممدوح انسانی والا باشد، مدح او مدح سجایای اخلاقی و کرامتهای انسانی خواهد بود. در دیوان ابوطالب می‌توان مدح را به دو بخش مدح پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مدح دیگران تقسیم نمود.

باید دقت داشت که مدایح پیامبر اکرم در سروده‌های جناب ابوطالب، از نخستین مدایح در این زمینه است که با نیتی صادق و قلبی پاک سروده شده و این نکته‌ای است که بر بسیاری از محققان پوشیده مانده است. اینک نمونه‌هایی از مدح پیامبر در سروده‌های ابوطالب آورده می‌شود:

۱-۱. قد بذلناک و البلاء شدید لِفداء الحبيب و ابن الحبيب

لِفداء الأعزّ ذی الحسبِ الثا قِب و الباع و الکریم النجیب (الدرّة الغراء، ص ۷۰)

۱-۲. و ما ان جنینا من قریش عظیمة سوی أن منعا خیر من و طىء الترابا

أخا ثقةً للنائب مؤزرا کریمنا ثناه لا لثیماً و لا ذربا (الدرّة الغراء، ص ۷۵)

۱-۳. و لقد عهدتک صادقاً فى القول لا تتزید

ما زلت تنطقُ بالصوا ب و أنت طفلُ امردُ (الدرّة الغراء، ص ۸۹)

۱-۴. أیا ابن الأنف أنفِ بنی قُصیّ کأنّ جبینک القمر المنیرُ (الدرّة الغراء، ص ۱۰۲)

۱-۵. و لکنه من هاشمٍ فى صمیمها إلى أبحرٍ فوق البحور طوافٍ (الدرّة الغراء، ص ۱۱۱)

۱-۶. و إن حصّلتُ أشرافُ کلّ قبيلةٍ ففى هاشمٍ أشرافُها و قديمُها

و إن فخرتُ يوماً فانّ محمداً هوالمصطفى من سرّها و کریمها (الدرّة الغراء، ص ۱۵۶)

در این زمینه نیز ابیات بسیاری در دیوان جناب ابوطالب یافت می‌شود که به جهت اختصار، از آنها چشم می‌پوشیم.

مدح دیگران

A. مدح نجاشی حاکم حبشه

A₁. تعلّم أبيت اللعن أنّک ماجدٌ کریمٌ فلا یشقى لדיک المجانبُ

و نعلم أنّ الله زادک بسطةً و أسبابَ خیرٍ کلّها بک لازبٌ

فأنك فيض ذو سجالي غزيرة ينال الأعدى نفعها و الأقارب (الدررة الغراء، ص ۶۹)
 A2. و إنك ما تأتيك منّا عصابةً بفضلك إلا أُرْجِعُوا بالتكريم (الدررة الغراء، ص ۱۵۴)

B. مدح گروهی که در نقض صحیفه ظالمانه قریش کوشیدند:

B1. جزى الله رهطاً بالحجون كأنهم على ملاً يهدى لحزم و يرشد قعوداً لدى خطم الحجون كأنهم مفاولة بل هم أعز و امجد أعان عليها كل صفر كأنه إذا ما مشى فى رفرِف الدرع أحرذ (الدررة الغراء، ص ۸۲)

B2. مدح زهیر بن امیه مخزومی که در نقض صحیفه قریش کوشید:

فنعم ابن أخت القوم غير مكذب زهير حساماً مفرداً من حمائل أشم من الشم البهليل ينتمى إلى حسب في حومة المجد فاضل (الدررة الغراء، ص ۱۳۲)

۲. رثاء. مرثیه سرایی از رایج‌ترین فنون شعری هر ادبیاتی است و در ادبیات عربی نیز پیشینه‌ای کهن دارد. در مرثیه‌سرایی، اگر مطابق واقع صورت پذیرد و دروغ و مبالغه و اغراق در آن راه نیابد، نیز می‌توان فضایل و کرامت‌های انسانی را برشمرد، همان‌گونه که در مدح بدان اشارت رفت. معرفی و وصف خوبی‌های شخصی که از دنیا رفته، به نوعی نشر و گسترش نیکی‌هاست. در ذیل به چند نمونه از سروده‌های جناب ابوطالب رضی الله عنه در این زمینه اشاره می‌شود:

۱-۲. در رثای پدرش عبدالمطلب:

أبكى العيون و أذرى دمعها درراً مصاب شيبة بيت الدين و الكرم
 كان الشجاع الجواد الفرد سؤدده له فضائل تعلقو سادة الأمم (الدررة الغراء، ص ۱۵۵)

۲-۲. مرثیه عبدالله برادرش و پدر پیامبر صلی الله علیه و آله:

عيني ائذني ببيك آخر الأبد و لا تملئ على قرم لنا سند...
 لو عاش كان لفهر كلها علماً إذ كان منها مكان الروح فى الجسد (الدررة الغراء، ص ۹۰)

۳-۲. در مرثیه هشام بن المغیره، از سادات عرب در دوره جاهلیت:

فقدنا عميد الحى و الركن خاشع لفقذ أبى عثمان و البيت و الحجر
 و كان هشام بن المغيرة عصمة إذا عرك الناس المخاوف و الفقر

بأبیاته كانت أراملُ قومه تلوذُ و أیتامُ العشیرة و السَّفَرُ (اللدرة الغراء، ص ۱۰۷)

۲-۴. در رثای ابوامیة بن المغیره ملقّب به زاد الرّكب:

أرقتُ و دمعُ العین فی العین غائرٌ و جادتُ بما فیها الشؤنُ الأعاورُ...
ألا إنَّ خیر الناس غیر مدافعٍ بوادی أسی غیبتُهُ المقابرُ...

على خیر حافٍ من معدٍ و ناعلیٰ إذا الخیر یرجى أو إذا الشرُّ حاضرٌ (اللدرة الغراء، ص ۹۷-۹۶)

۲-۵. در رثای مسافر بن ابی عمرو که به گفته ابوالفرج اصفهانی (ج ۹، ص ۵۱) از شاعران و بخشندگان [= اجواد] در دوره جاهلیت بود.

لیت شعری مسافر بن ابی عم -- رو و لیت یقولها المحزون...

كنت مولیٰ و صاحباً صادق الخب -- رة حقاً و خلّة لاتخون (اللدرة الغراء، ص ۱۶۱-۱۶۲)

۳. فخر. از کهن ترین اغراض شعری در ادبیات عربی فخر است. مباحثات کردن به نسب، سیادت، مجد، کرم، اخلاق نکو و شجاعت در فخر وصف و تبیین می شود.

۳-۱. إنا بنو أم الزبیر و فحلها حملت بنا للطیب و الطهر

فحرمت منا صاحباً و مؤزرأ و أخوا على السراء و الضر (اللدرة الغراء، ص ۹۹)

۳-۲. الحمد لله الذى قد شرفا قومى و أعلاهم معاً و غطرفا

قد سبقوا بالمجد من تعرفا مجداً تليداً و اصلاً مستطرفا...

و أصبحوا من كل خلف خلفا هم أنجم و أبدر لن تكسفا (اللدرة الغراء، ص ۱۱۲-۱۱۳)

۳-۳. و نحن الصمیم من ذؤابة هاشم و آل قصى فی الخطوب الأوائل

و كان لنا حوض السقایة فیهم و نحن الذرى منهم و فوق الكواهل

فما أدركوا ذحلاً و لا سفكوا دمأ و ما حالفوا إلا شرار القبائل (اللدرة الغراء، ص ۱۲۹)

۳-۴. فمن ینش من حضار مكة عزه فعزتنا فی بطن مكة أتلد

نشأنا بها و الناس فیها قلائل فلم ینفکک نرداد خیراً و نحمد

و نطعم حتى یترک الناس فضلهم إذا جعلت أیدی المفیضین ترعد (اللدرة الغراء، ص ۸۲)

۴. حماسه. برخی از محققان ادبیات، حماسه را زیر مجموعه فخر می دانند، ولی مضامین حماسی می توانند به عنوان گونه ای مستقل در ادبیات مطرح شوند. نکته جالب در

سروده‌های حماسی حضرت ابوطالب، آن است که شور انگیزترین این حماسه‌ها در دفاع از پیامبر اسلام ﷺ سروده شده است و این نکته بسیار با ارزشی است. دفاع تمام قد و جانانه ابوطالب از پیامبر در این سروده‌ها موج می‌زند و قابلیت آن را دارد که در نوشتاری مستقل بررسی شود. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

- ۴-۱. فَلَا تَحْسَبُونَا خَاذِلِينَ مُحَمَّدًا
لذی غربةً مِنَّا و لا متقرباً
سَتَمْنَعُهُ مِنَّا يَدُ هَاشِمِيَّةٍ
مُرْكَبُهَا فِي النَّاسِ خَيْرُ مُرْكَبٍ (الدرة الغراء، ص ۶۴)
- ۴-۲. تَنَالُونَ أَحْمَدًا أَوْ تَصْطَلُوا
ظُبَاتِ الرِّمَاحِ وَ حَدَّ الْقُضْبِ
و تعترفوا بين أبياتكم
صدور العوالی و خیلاً عصب (الدرة الغراء، ص ۶۶)
- ۴-۳. فَلَسْنَا وَ بَيْتِ اللَّهِ نُسَلِّمُ أَحْمَدًا
و لَمَّا تَبِنَ مِنَّا وَ مِنْكُمْ سَوَالِفُ
لِعِزَاءٍ مِنْ عَضِّ الزَّمَانِ وَ لَا كَرْبِ
و أَيْدٍ أُتْرَتْ بِالْمُهَنْدَةِ الشُّهْبِ
بِمَعْتَرِكِ ضَنْكِ تَرِي كَسْرَ الْقَنَا
به والضباع العرج تعكف كالشرب (الدرة الغراء، ص ۶۸)
- ۴-۴. نَحْنُ وَ هَذَا النَّبِيُّ أُسْرَتُهُ
نَضْرِبُ عَنْهُ الْإِعْدَاءَ كَالشُّهْبِ
إِنْ نَلْتُمُوهُ بِكُلِّ جَمْعِكُمْ
فَنَحْنُ فِي النَّاسِ أَلَامُ الْعَرَبِ (الدرة الغراء، ص ۷۲)

حُسن ختام این بخش اشاره به قصیده بلند لایمیه جناب ابوطالب است که به گفته ابن کثیر (ج ۳، ص ۵۳): "هذه قصيدة عظيمةً بليغةً جداً لا يستطيع أن يقولها إلا من نُسبت إليه، هي أفحلُّ من المعلقات السبع و أبلغُ في تأدية المعنى فيها جميعاً." بسیاری از ادیبان این قصیده لایمیه را شرح کرده‌اند. (برای تفصیل نام آنان نک: الدرّة الغراء فی شعر شیخ البطحاء، ص ۱۱۹) از جمله آنان می‌توان به علامه سردار کابلی اشاره کرد که به خواست خداوند، نسخه خطی شرح او با تصحیح و تعلیقات این بنده بزودی انتشار خواهد یافت. بسیاری از ابیات این قصیده در دفاع از پیامبر اکرم ﷺ و پاسخ کوبنده به دشمنان آن حضرت است. (برای متن قصیده نک: الدرّة الغراء، ص ۱۲۰-۱۳۵)

در پایان این نوشتار، توجه به این نکته لازم است که در سروده‌های جناب ابوطالب هیچ تغزلی به چشم نمی‌خورد و این دیوان از مصادیق "شعر حکمی" بشمار است. از

دیگر سو، شعر جناب ابوطالب از مصادیق اکمل "شعر و ادب متعهد" و به تعبیر رایج در ادبیات عربی "الأدب الملتزم" است و شایسته است که استادان محترم از این زاویه نیز این سروده‌ها را بررسی کرده معانی آن را واکاوی کنند که به فرموده حضرت علی علیه السلام: "فیه علمٌ کثیر". (فخار بن معد، ص ۱۳۰)

منابع

۱. ابن انباری، ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد، *نزهة الالباء فی طبقات الادباء*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره [بی تا].
۲. ابن حجر عسقلانی، *الاصابة فی تمییز الصحابة*، مصر ۱۳۲۸ ق.
۳. _____، *لسان المیزان*، بیروت ۱۳۹۰/۱۹۷۱.
۴. ابن درید ازدی، محمد بن الحسن، *الاشتقاق*، تحقیق عبد السلام محمد هارون، بغداد ۱۳۹۹/۱۹۷۹.
۵. ابن سلّم جُمحی، محمد، *طبقات فحول الشعراء*، تحقیق محمود محمد شاکر، قاهره ۱۹۵۲.
۶. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، *مشابه القرآن و مختلفه*، انتشارات بیدار، قم.
۷. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، مصر ۱۳۵۱ ق / ۱۹۳۲ م.
۸. ابن معتنز، عبد الله، *طبقات الشعراء*، تحقیق عبد الستار احمد فراج، دار المعارف مصر [بی تا].
۹. ابن منظور، جمال الدین بن مکرم، *لسان العرب*، دار صادر، بیروت ۲۰۰۰ م.
۱۰. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، طهران.
۱۱. ابن هشام انصاری، جمال الدین عبدالله، *شرح قطر الندی و بل الصادی*، تحقیق محمد محی الدین عبد الحمید، مصر ۱۹۶۳.
۱۲. ابوالفرج اصفهانی، کتاب *الأغانی*، مصر [بی تا].
۱۳. ازهری، ابومنصور محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، ج ۱۵، تحقیق ابراهیم الأبیاری، قاهره ۱۹۶۷.
۱۴. احسان عباس، *تاریخ النقد الادبی عند العرب*، دار الثقافة، بیروت ۱۹۸۶/۱۴۰۶.
۱۵. اسد، ناصر الدین، *مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها تاریخیة*، بیروت ۱۹۸۸.
۱۶. بغدادی، عبدالقادر، *خزانة الادب و لبّ لباب لسان العرب*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، [بی تا].
۱۷. جوهری، اسماعیل بن حمّاد، *الصحاح*، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، بیروت [بی تا].
۱۸. حسان بن ثابت انصاری، *دیوان*، بشرح عبدالرحمن البرقوقی، دار الكتاب العربی، بیروت ۱۴۱۰ ق. / ۱۹۹۰ م.

۱۹. خليل بن احمد، العین، تحقیق د. مهدی المنزومی و د. ابراهیم السامرائی، قم ۱۴۰۵.
۲۰. الدرّة الغراء فی شعر شیخ البطحاء: دیوان ابی طالب، جمع و تحقیق و شرح: باقر قربانی زرّین، وزارة الثقافة و الأثاد الاسلامی و مؤسسة دائرة المعارف الاسلامیة، طهران ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م.
۲۱. دیوان ابی طالب بن عبد المطلب، صنعة ابی هفان المهزومی و صنعة علی بن حمزة البصری التمیمی، تحقیق الشیخ محمد حسن آل یاسین، دار الهلال، بیروت ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م.
۲۲. رافعی، مصطفی صادق، تاریخ آداب العرب، بیروت ۱۴۲۵ ق / ۲۰۰۵ م.
۲۳. رضی الدین استر آبادی، شرح الکافیة فی النحو، المكتبة المرצועیة، طهران [بی تا].
۲۴. زمخشری، محمود ابن عمر، أساس البلاغة، دار الکتب، قاهره ۱۹۷۲.
۲۵. _____، الفائق فی غریب الحدیث، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد الجاوی، قاهره [بی تا].
۲۶. سیبویه، ابوبشر عمرو بن عثمان، الکتاب، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قاهره ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
۲۷. سیوطی، جلال الدین عبد الرحمن، بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۸۴ ق / ۱۹۶۴ م.
۲۸. شوقی ضیف، التقد، دارالمعارف، مصر ۱۹۶۴.
۲۹. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، مصر [بی تا].
۳۰. صدوق (ابن بابویه)، محمد بن علی، الأملی، مؤسسة الأعلمی، بیروت ۱۴۰۰ ق.
۳۱. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، طهران [بی تا].
۳۲. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، بیروت ۱۴۰۹.
۳۳. فخار بن معد، ابوعلی شمس الدین، الحجّة علی الذاهب إلی تکفیر ابی طالب (ایمان ابی طالب)، تحقیق سید محمد بحر العلوم، قم ۱۴۱۰.
۳۴. قربانی زرّین، باقر، مقاله "راوی" در دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۹، تهران ۱۳۹۳ ش.
۳۵. قسطلانی، احمد بن محمد، ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، بیروت [بی تا].
۳۶. کلینی رازی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران ۱۳۸۸ ق.
۳۷. مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید، المقتضب، تحقیق محمد عبد الخالق عظیمه، بیروت [بی تا].
۳۸. معوض عوض ابراهیم، الرسول و الرسالة فی شعر ابی طالب، کویت [تاریخ مقدمه ۱۹۷۶].
۳۹. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق محمد جواد نائینی، بیروت ۱۴۰۸ ق. / ۱۹۸۸ م.
۴۰. هناء عباس علیوی کشکول، شعر ابی طالب: دراسة أدبیة، النجف الاشرف ۱۴۲۹ ق / ۲۰۰۸ م.
۴۱. یاقوت حموی، معجم الأدباء، دار الفکر، بیروت ۱۴۰۰ ق / ۱۹۸۰ م.
۴۲. _____، معجم البلدان، تحقیق فردیناند ووستنفلد، لایپزیگ، چاپ افست تهران ۱۹۶۵.

عقد الانامل در اثبات ایمان ابوطالب - میرزا ابراهیم بن ابی الفتح زنجانی / حمید سلیم گندمی
فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه
سال دوازدهم، شماره ۴۷ «ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام»، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۶۵-۱۸۴

عقد الانامل در اثبات ایمان ابوطالب

میرزا ابراهیم بن ابی الفتح زنجانی (متوفی ۱۳۵۱ قمری)

تحقیق: حمید سلیم گندمی *

چکیده: این رساله، شرح چند حدیث درباره ایمان حضرت ابوطالب بن عبدالمطلب است که براساس حساب عقدالانامل بیان شده است. میرزا ابراهیم زنجانی (متوفی ۱۳۵۱ قمری) تخصصی در حساب عقدالانامل، از علوم ریاضی قدیم، داشته؛ لذا بر این اساس احادیث یاد شده را شرح کرده و نکاتی را که مولی محمدباقر مجلسی و شیخ فخرالدین طریحی ذیل این احادیث بیان کرده‌اند، نقد و بررسی می‌کند. این رساله براساس نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی برای نخستین بار چاپ و منتشر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ابوطالب بن عبدالمطلب - ایمان؛ عقدالانامل (کتاب)؛ زنجانی، ابراهیم (متوفی ۱۳۵۱ ق)؛ عقدالانامل (علم ریاضی)؛ نسخه‌های خطی - قرن چهاردهم.

*. عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، دانشجوی دوره دکتری دانشگاه آزاد، واحد تهران شمال.

مقدمه

مؤلف

ابراهیم بن ابی الفتح زنجانی (حدود ۱۲۷۲ ق. - ۱۳ ماه رمضان ۱۳۵۱ ق / ۱۲ مرداد ۱۳۱۱ش) عالمی فقیه، ریاضیدانی متبحر، فیلسوف و زاهد، تحصیل علم را از زادگاهش زنجان آغاز کرد. سپس به تهران منتقل شد و تحصیلات خود را نزد میرزا محمد حسن آشتیانی (م ۱۳۱۸)، آقا میرزا حسین سبزواری، میرزا ابوالحسن جلوه (م ۱۳۱۲)، فرا گرفت. در تهران در مدرسه امامزاده زید و مدرسه منیریه تدریس می‌کرد. آنگاه به زنجان بازگشت و به خدمات دینی مشغول شد. یکی از تخصص‌های او ریاضی و طب بود که در این رشته آثاری نگاشت. میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، میرزا ابوعبدالله زنجانی، سید محمد فاطمی قمی، آقابزرگ تهرانی، شیخ اسدالله زنجانی از شاگردان اویند.

از جمله آثارش بر شمرده‌اند:

۱. ترجمه شرح لغز قانون. نسخه خطی آن در کتابخانه آیت‌الله سید احمد زنجانی بوده است.
۲. تقریرات بحث استادش میرزای آشتیانی. در فقه و اصول.
۳. حاشیه بر تحریر اقلیدس. نسخه خطی در مرکز احیای میراث اسلامی شماره ۱۵۲۲.
۴. حواشی بر کتاب اکر در ریاضیات
۵. رسالة فی احکام الخلل الواقعة فی الصلاة
۶. رسالة فی حکم اللباس المشکوک
۷. رسالة فی الخمس
۸. رسالة فی نسبة ارتفاع اعظم الجبال إلى قطر الأرض
۹. شرح لغز زبدة الاصول که متن آن اثر شیخ بهاء الدین عاملی است. نسخه خطی در کتابخانه سید احمد زنجانی
۱۰. شرح لغز سلیمان. نسخه خطی در کتابخانه شخصی زنجانی

۱۱. شرح لغز الکشاف. نسخه خطی در کتابخانه شخصی زنجانی

۱۲. مشی الانصاف فی کشف الاعتساف در رد بایه

منابع شرح حال او: اعیان الشیعه ج ۲ ص ۱۰۹، الذریعه ج ۴ ص ۱۰۸، ج ۶ ص ۳۳، ج ۷ ص ۹ و ۲۴۷ و ۲۵۴، ج ۱۰ ص ۱۸۸، ج ۱۴ ص ۴۵، ج ۲۱ ص ۷۲، ج ۲۴ ص ۱۴۴، گنجینه دانشمندان ج ۵ ص ۲۵۸، معجم التراث الکلامی ج ۵ ص ۱۳۱، معجم المؤلفین ج ۱ ص ۷۳، نقباء البشر ج ۱ ص ۷ و ۸، موسوعة طبقات الفقهاء ج ۱/۱۴، ص ۶ و ۷، الفهرست لمشاهیر علماء زنجان ص ۱۰ و ۱۱، شرح زندگانی دانشمندان و روات استان زنگان ص ۱۰۶ - ۱۱۲، موسوعة مؤلفی الامامیة ج ۱ ص ۱۱۶.

در باره این رساله

رساله عقد الانامل در شرح حدیث اسلام ابوطالب را میرزا ابراهیم زنجانی در شرح حدیثی نگاشته که اسلام ابوطالب را بر اساس حساب عقد الانامل بیان می‌کند. مؤلف بر اساس حساب عقد الانامل که از رشته‌های ریاضی قدیم است، به شرح حدیثی در باب ایمان ابوطالب پرداخته است

برخی عالمان مانند شیخ فخر الدین طریحی و علامه مجلسی در شرح این حدیث نکاتی گفته‌اند که مؤلف این نکات را مورد نقد و بررسی قرار داده است. وی در این جهت، علاوه بر متون حدیثی، از رساله ایضاح الدلائل فی معرفة عقدا الانامل نوشته استادش سید ابوالقاسم بن محمد کاظم زنجانی (م ۱۲۹۲ ق.) نیز بهره گرفته است. نسخه خطی از رساله سید ابوالقاسم در کتابخانه آیت‌الله مرعشی به شماره ۵۶/۵ و عکسی از آن در مرکز احیای میراث اسلامی موجود است.

نسخه خطی رساله میرزا ابراهیم زنجانی در کتابخانه ملی تهران موجود است که سید جلال‌الدین آشتیانی به سال ۱۳۷۱ قمری از روی نسخه مصنف نوشته و اینک بر مبنای همان نسخه تصحیح و تحقیق می‌شود. البته برگ اول نسخه به شدت آب خورده بوده

که برخی از کلمات قابل خواندن نبود و به جای آن نقطه چین گذاشته شده است. بدان امید که نسخه دیگری پیدا شود و تحقیق بهتر و مطلوب‌تری از رساله ارائه شود.

امید است نشر این رساله - که برای نخستین بار صورت می‌گیرد - مورد قبول و تأیید وارث بحق حضرت ابوطالب در این روزگار، حضرت امام مهدی ارواحنا فداه قرار گیرد و مؤلف و مصحح و دیگر دست اندرکاران مشمول دعای خیر حضرتش باشند. آمین

متن رساله

الحمد لله الذي حلَّ عقد المشكلات ----- الفكر في بديهيات المعلومات من الأصابع المشيرة إلى سبيل الرشاد من معضلات ----- و الإشارة في الحساب و الاعداد. و الصلوة و السلام على من أرسله لإزاحة الكفر و الإلحاد و الأمر بالخير ----- و على آله الهادين المهديين إلى يوم التناد.

أما بعد فيقول العبد الجاني ابراهيم ----- ابوالفتح الزنجاني أن الأذكىاء من الحكماء كان بناؤهم على وضع ----- الرمزية لأجل تكميل النفوس الناقصة و رياضتها بها و إخفاء بعض المطالب عن غير أهلها ----- و كان بناؤه على كيفية وضع الانامل على كل واحد من المقاطع ----- من مراتب الاعداد من المفردات و المركبات من ----- الأصول أن يتفرّع عليه ما شاء كما صرح بذلك من ----- السيد ابوالقاسم ----- رسالته الموضوعّة في هذا العلم

و توهم بعض من المتأخرين أن هذا العلم ليس ----- لا دخل للكيفية فيه و لعلّه ناشئ من قلة التدبّر في كلمات اهله ----- كيف لا و وضع الأنملة من الإبهام على بطن العقد الثاني ----- الإشارة إلى المرتبة كما سيجيء بيانه عند نقل عباراتهم في ذلك

و معلوم ----- العلوم ----- اهل زمان طالبه قليلاً خصوصاً أمثال هذا العلم التي لا يترتب عليها إلا زيادة الفضل فقط خصوصاً في زماننا هذا حيث نبذوا القوم كتب الفضل ورائهم ظهرياً و جعلوها نسبياً منسياً و باعوها بثمان بخس و اشتروا بها لغة الفرنسية و بس ما اشتروا به لو كانوا يعلمون.

و كفى فى شرف /٢/ هذا العلم ان اهل بيت العصمة بينوا رموزاتهم به كما فى خروج يد النبى من قبره الشريف عند سب مروان بن الحكم فى منبر النبى امير المؤمنين عليه السلام بصورة ثلاثة و عشرين. و قال جابر بن عبدالله: والله ما اتى عليه ثلاثة و عشرين يوماً إلا دفناه.

كما فى الكافى عن خلف بن حماد عن ابى الحسن موسى بن جعفر فقلت له: إن رجلاً من مواليك تزوج جاريةً معصراً لم تطمئ فلما اقتضها سال الدم فمكث سائلاً لا ينقطع نحواً من عشرة أيامٍ و إن القوايل اختلفن فى ذلك. فقال بعضهن دم الحيض و قال بعضهن دم العذرة فما ينبغي لها أن تصنع. قال عليه السلام: فلتتق الله فإن كان عن دم الحيض فلتمسك عن الصلاة حتى ترى الطهر و ليمسك عنها بعلمها و إن كان من العذرة فلتتق الله و لتتوضأ و لتصل و يأتيها بعلمها إن أحب ذلك. فقلت له: و كيف لهم أن يعلموا مما هو حتى يفعلوا ما ينبغي؟ قال: فالتفت يميناً و شمالاً فى الفسطاط، مخافة أن يعلم كلامه أحد. قال: ثم نهدي إلي فقال: يا خلف سر الله سر الله فلا تضيعوه و لا تعلموا هذا الخلق أصول دين الله بل ارضوا لهم ما رضي الله لهم من ضلال. قال: ثم عقد بيده اليسرى تسعين - الحديث.^٢

و كما فى صحيح مسلم أن النبى وضع يده اليمنى فى آخر التشهد على ركبته اليمنى و عقد ثلاثة و خمسين.

و هذان الحديثان غير منطبقين على ما اصطاح عليه أهل الحساب.

و منها ما عن محمد بن الحنفية قال: كنا عند على عليه السلام، فسأله رجل عن المهدي فقال: هيهات هيهات ثم عقد بيده تسعاً، ثم قال عليه السلام: ذلك يخرج فى آخر الزمان الخ.

و لعل عقد التسع إشارة إلى كونه تاسع أولاد الحسين

و فى ----- إيمان أبى طالب بطرق عديدة كما سيجىء و مع ذلك ----- بحيث لم يبق منه إلا اسم دون الرسم و مع ذلك عند بعض دون بعض حتى خفى أمره على بعض الفحول و اشتبه عليه الفروع و الأصول.

يكشف عن ذلك ما وقع عن صاحب مجمع البحرين فى بيان معنى الحديث الوارد بإيمان أبى طالب فى هذا الكتاب حتى عجز عن تحصيل ما قاله /٣/ غالب أهل الزمان الخالنة (?) بشأن صاحب الكتاب لم ينسبه أحد الإشتباه مع وضوحه، بل قال بعض ما انسقط من النسخة و لم يبين

١. مصدراً: يسمع.

٢. الكافى، ج ٣ ص ٩٣.

ما هو و آخر يتصرف الكاتب و لم يعين الصحيح كيف هو؛ إلى أن التمس مني بعض إخواني أن أرجع إليه، و لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً؛ فأجبتة و راجعته. فالذي خلع بيالي أن في بيانه رحمه الله خلط و اشتباه في ما اصطاح في هذا العلم من أجل ما يوهّم ظاهر بعض الأخبار الذي سنقله إن شاء الله تعالى.

ليس في الكتاب سقط و لا غلط حتى يحتاج إلى الإصلاح و أوجب في ذلك أن نتعرض بما ورد من الأخبار و ما استفيد منها ثم نتعرض بما قاله رحمه الله و بيان ما اشتبه عليه بشهادة --- الفحول لئلا ينحطّ قولي من محل القبول.

و ها أنا أقول: من الأخبار الواردة في الباب ما في تفسير البرهان عند قوله تعالى: «إنك لا تهدي من أحببت» عن محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى، عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى، عن أبيهما، عن عبد الله بن المغيرة، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «أسلم أبو طالب بحساب الجمل، و عقد بيده ثلاثة و ستين»^١

و منها عن ابن بابويه، قال: حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب و علي بن عبد الله الوراق، و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني (رضي الله عنهم)، قالوا: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن المفضل بن عمر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «أسلم أبو طالب بحساب الجمل، و عقد بيده ثلاثة و ستين».

ثم قال عليه السلام: «إن مثل أبي طالب عليه السلام مثل أصحاب الكهف، أسروا الإيمان، و أظهروا الشرك، فأتاهم الله أجرهم مرتين»^٢

و عنه قال: حدثنا أبو الفرج محمد بن المظفر بن نفيس المصري الفقيه، قال: حدثنا أبو الحسن محمد بن أحمد الداودي، عن أبيه، قال: كنت عند أبي القاسم الحسين بن روح (قدس الله روحه) إذ سأله رجل: ما معنى قول العباس للنبي ﷺ: «إن عمك أبو طالب قد أسلم بحساب الجمل، و عقد بيده ثلاثة و ستين؟ فقال: عنى بذلك: إله أحد جواد. و مثل هذا في كتاب الغنية و معاني الأخبار للصدوق»^٣

١. البرهان في تفسير القرآن ج ٤ ص ٢٧٦.

٢. نفس المصدر.

٣. معاني الاخبار، ص ٢٨٤.

و منها ما عن محمد بن يعقوب عن علي بن /٤/ محمد بن عبدالله رفعه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن أبا طالب عليه السلام قد أسلم بحساب الجمل قال لكل لسان.^١
 و منها ما في التاسع من البحار عن أبي جعفر عن رجاله حماد بن عثمان عن ابي عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام قال: إنا نرى أن أبا طالب أسلم بكلام الجمل.^٢
 و منها ما نقله الجزائري في الأنوار عن مناقب ابن شهر آشوب مسنداً إلى شعبه عن قتادة في حديث طويل قال فيه:

لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ دَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ بَكَى وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَخْرَجُ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا لِي غَمٌّ إِلَّا غَمُّكَ إِلَى أَنْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَمُّ إِنَّكَ تَخَافُ عَلَيَّ أَدَى أَعَادِي وَ لَا تَخَافُ عَلَيَّ نَفْسِكَ عَذَابَ رَبِّي. فَضَحِكَ أَبُو طَالِبٍ وَ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ دَعَوْتَنِي وَ كُنْتُ قُدَمَا أَمِينًا، وَ عَقَدَ بِيَدِهِ عَلَيَّ ثَلَاثَ وَ سِتِّينَ عَقْدَ الْخَنْصِرِ وَ الْبَنْصِرِ وَ عَقَدَ الْإِبْهَامَ عَلَيَّ إِصْبَعَهُ الْوُسْطَى، وَ أَشَارَ بِإِصْبَعِهِ الْمُسَبِّحَةَ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.^٣

و نقل في البحار شيئاً من آخر الحديث أيضاً فليرجع فيه اليه. و قيل لتلك الاخبار وجوها من المعاني نقلها في البحار.

الاول ما احتمله نفسه بقوله: «لعل المعنى أن أباطالب أظهر إسلامه للنبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أو لغيره بحساب العقود بأن أظهر الألف أولاً بما يدل على الواحد ثم اللام بما يدل على الثلاثين و هكذا و ذلك لأنه كان يتقي من قريش»

و انت خبير بان احتمالها هذا من اجل ما يدل عليه ظاهر----- اذ ظاهر قوله اسلم بحساب الجمل ان اظهاره عليه السلام الاسلام انما كان بهذا الوجه و هذا الوجه و ان كان ظاهراً الا انه يبعده روايه على ابن محمد حيث قال السائل ان اباطالب عليه السلام اسلم بحساب الجمل و قال ابو عبدالله في جوابه لكل لسان - اوالمستظهر من هذه العبارة كون الجمل لساناً خاصاً في عداد سائر اللسان والطريق الذى بينه ره هو الاشاره والرمز و لا يقال لمثله لسان ولا يناسبه قوله لكل لسان بل المناسب ان يقول بل بالصراحه، اللهم الا ان يقال ان التكلم بحساب الجمل لعله كان لساناً متداولاً عندالعرب فى الزمن السابق ولا استبعاد فيه.

١. البرهان ج ٤ ص ٢٧٦.

٢. بحار الانوار ج ٣٥ ص ١١٣.

٣. بحار الانوار ج ٣٥ ص ٧٩.

٤. بحار الانوار ج ٣٥ ص ٧٩.

و الذى يظن من ملاحظة مجموع الأخبار أن يكون المراد من قولهم بكلام الجمل أو حساب الجمل هو الإقرار بلسان مجمل مثل لسان حيشة و أمثاله كما لا يخفى على المتدبر.

/٥/ **الثانى** ما قيل من انه يحتمل ان يكون العاقد هو العباس ره حين اخبر النبي بذلك و لعل هذا التوهم من رواية أبى الفرج حيث قال فيها ما معنى قول العباس للنبي ان عمك ابا طالب عليه السلام قد اسلم بحساب الجمل و عقد بيده ثلاث و ستين^١.

و انت خبير بانه لو كان قول العباس ره عنه لما كان الجواب بقوله عنى بذلك الله احد جواد، إذ المناسب بعدد حروفه ما عقده عباس لا ما سئل عنه، مع أن فى الأخبار السابق ما ينافيه؛ إذ منهما ما هو صريح فى أن أباطالب عقد بيده حيث عطف فيها و عقد بيده ثلاث و ستين على قولهم، و أسلم أباطالب بحساب الجمل من غير أن تذكر العباس فيها فليراجع إليها.

الثالث «أنه أشار بإصبعه المسبحة لا إله إلا الله محمد رسول الله فإن عقد الخنصر و البنصر و عقد الإبهام على الوسطى يدل على الثلاث و الستين على اصطلاح أهل العقود، و كأن المراد بحساب الجمل هذا»

و كأنه استفيد ذلك من رواية شعبة حيث قال فيها: «عَقَدَ بِيَدِهِ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ عَقْدَ الْخُنْصِرِ وَ الْبِنْصِرِ وَ عَقْدَ الْإِبْهَامِ عَلَى إِصْبَعِهِ الْوَسْطَى وَ أَشَارَ بِإِصْبَعِهِ الْمُسْبَحَةِ يَقُولُ - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ^٢»

و أنت خبير بأن وضع الوسطى غير معتبر فى عقد ثلاث و ستين كما هو المصرح به فى كتب أهل علم عقد الأنامل على ما يأتى؛ بل المعتبر فيه وضع باطن عقد الثانى من السبابة على ظهر الظفر من الإبهام بهذا الشكل. و لازم ذلك هو إرسال السبابة.

و أما وضع الإبهام على الوسطى فلا (؟) إلا أنه قد يتفق هذا الوضع و لكنه غير معتبر و لعل من ظاهر الخبر اشتبه هذا الوجه، و صاحب مجمع البحرين حيث اعتبر و وضع الإبهام على الوسطى فى هذه الصورة.

ثم قال الموجه: «و كان المراد بحساب الجمل حساب العقود»

و أنت خبير بأن الموجه لا يريد من قوله و كان المراد بحساب الجمل هذا و إنه بمعنى الجمل

١. نفس المصدر.

٢. نفس المصدر.

حتى يرد عليه ما ذكر في البحار، بل أراد من ذلك أن هذا العقد لما كان حاكياً عن هذا العدد و هذا العدد لما كان مطابقاً لما أراد أبوطالب من الالفاظ في إظهار إيمانه باعتبار عدة حروفاته بحساب الجمل، فيكون هو المراد من هذا العقد /٦/ كما قال ره و غيره في تطبيق تفسير حسين بن روح قدس الله روحه أن عدد حروف الله احد جواد هو الثلاثة و الستين، فيكون هذا العقد إشارة إليه. و لا غبار عليه ليكن الذى يرد عليه أن هذا ليس توجيهاً للحديث، إذ الإشارة بالإصبع المسبحة إلى التوحيد شىء مستقل و عقد صورة ثلاث و ستين شيئاً آخر، فيبقى هذا العقد خالياً عن البيان و محل الكلام هو بيان ذلك و تطبيقه بالجمل.

الرابع أنه أشار إلى كلمة لا و إلا إذ مجموع حروفها ثلاث و ستين. و المراد كلمة التوحيد لأن العمدة فيها النفي و الإثبات.^١

و أنت خبير بأن هذا التوجيه ليس له شاهد في الأخبار إلا ما تخيل في رواية شعبة من قوله و أشار بأصبعه المسبحة يقول: لا إله إلا الله محمد رسول الله. بناءً على أن إيراد من قوله يقول تفسير قوله و أشار و يكون هذا مقولاً للراوى لا لأبیطالب بل أراد الراوى من ذلك التفسير، الإشارة و لا شاهد له أيضاً بل الظاهر أن يكون المقول لأبیطالب بناءً على ما جرت العادة في الشهادة فى الزمن السابق ما الاشارة بالسبابة اولاً ثم قول ما يشهد به وله اسميت السبابة باصبع الشهادة

الخامس ما روى عن بهاء الملة و الدين ره «أن أبا طالب و عبد الله أمرا بالإخفاء اتقاء فأشار

بحساب العقود إلى كلمة سح من التسيحة و هي التغطية أي غط و استر فإنه من الأسرار» و الظاهرانها بالسين المهملة والجيم المعجمة ويقال سح الحائط أى طينه حروفه ثلاث وستين، بناء على اعتبار حرف واحد من المكرر كما هو القاعدة فى علم الحروف. وهذا وان كان مطلباً دقيقاً الا انه اجنبى عن اخبارالباب، بل الحاصل منها ان اباطالب أظهر الايمان ثم عقد بهذه العقدة و كان كيفية ايمانه بهذا و اصل الاظهار انما كان بالقول كما سيجىء. و هذا التوجيه دال على اخفائه. و

كيف لا و ان آخر الرواية يشهد بخلافه او فيها انه يقول: لا اله الا الله محمد رسول الله
فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ شَفَعَكَ فِي عَمِّكَ وَ هَدَاهُ بِكَ، فَقَامَ جَعْفَرُ وَقَالَ: لَقَدْ سُدَّتْنَا فِي الْجَنَّةِ يَا شَيْخِي كَمَا سُدَّتْنَا فِي الدُّنْيَا

١. نفس المصدر.

٢. بحار الانوار ج ٣٥ ص ٨٠.

و ذلك (هذا) كما ترى يشهد بأنَّ أباطالب أظهر الإيمان في ذلك الوقت.

٧/ **السادس** انه إشارة إلى أنه عليه السلام أسلم بثلاث و ستين لغة.^١

و هذا احتمال محض إذ هو موقوف على إثبات علمه عليه السلام بهذا القدر من اللغات و هو غير معلوم. و لعله استفاد ذلك من مرفوعة محمد بن عبدالله ره حيث قال: قال الصادق عليه السلام فيها لكل لسان. بناء على فهمه عليه السلام من قول السائل ان اباطالب اسلم بحساب الجمل انه اسلم بهذه اللغة و----
--- وقال لكل لسان.

و انت خبير بان هذا يناهى ما فى ساير الروايات من قول الامام عليه السلام اسلم ابوطالب بحساب الجمل الى قوله لكل لسان، اذ الظاهر منه ان المراد منه مغاير لما فى قول السائل بمعنى ان مضمون الروايات الباقية يطابقه فهذه الرواية تنفى مضمون الروايات الاخرى ايضا.

السابع ان المراد ان اباطالب علم نبوة خاتم الانبياء بالتجفر والمراد بالجمل حينئذ الجفر.^٢ فعلى هذا لا بد لبيان صورة عقدا لنامل وجه آخراذ هو اجنبى عن الجفر مع ان الظاهر من الاخبار ان المراد منهما شىء واعداد شيان (?) احدهما مربوط بالآخر.

الثامن انه أشار سن اباطالب حين اظهر الاسلام^٣

و هذا مع انه تكلف (تكليف؟) بعيد ليس اليه اشارة و لا دلالة فى الاخبار عليه اصلا و هذا الوجوه ذكر فى البحار.

التاسع ان هذا اشارة الى ان ابا طالب كان موحدًا مؤمنا بنبوته قبل تولده بحيث صار مدة ايمانه ثلاث و ستين سنة منذ آمن إلى أن يشهد به من أصل أخبار الكهنة و الرهبانين عنه.^٤ و هذا لا يناسب ما فى مرفوعة محمد بن عبدالله لكل لسان. إذ الظاهر منه أنه أريد من قولهم حساب الجمل اللغة لا التاريخ.

العاشر أن هذا إشارة إلى عمر النبى و الغرض منه إفهام الأيمان بالإلتزام بمعنى أن يكون مراد أبى طالب من ذلك إني عالم بعمرك (النبى) من أصل أخبار المخبرين به. و كيف لا نعلم

١. نفس المصدر.

٢. نفس المصدر.

٣. نفس المصدر.

٤. نفس المصدر.

كونك نبيا و لا نشهد به مع أن من أخير لعمر ك أخير بنوتك أيضا^١.
و هذان الوجهان ذكرهما السيد أبو القاسم الزنجاني قدس سره في رسالته الموضوعة في علم
عقد الأنامل

الحادي عشر هو ما في رواية حسين بن روح قدس سره المتقدم ذكره
/٨/ و هو الذي اختاره المجلسي ره بعد ذكر المعاني الثمانية لتلك الأخبار حيث جعله أوثق و
أظهر مستدلاً بأن الحسين بن روح قدس سره لم يقل ذلك إلا بسماعه عن الإمام عليه السلام^٢.
الثاني عشر هو ما قاله صاحب المجمع من أن أباطالب أسلم إسلاماً محكياً هيئةً من عقد
بيده ثلاث و ستين.

و أنت خبير بأن هذه الهيئة ليست هيئة محكمة في ----- الهيئة المحكمة هي بنص
جميع الأصابع و وضع الإبهام على المسبحة في العقد الثاني منه و هي هيئة ثلاث و تسعين بهذا
الشكل.

هذا ما خطرني من الأخبار و ليس فيها أشد تفصيلاً من رواية شعبة، حيث اشتمل على جميع
القيود المذكورة المتفرقة في باقي الأخبار، فلا بد من التكلّم فيها حتى يظهر الحال في غيرها.
أقول: إن استفاد منها أنه لم يتبين إيمانه بعقد الأصابع بل بيّنه صريحاً بالقول لكنه حين القول
عقد الأصابع (لكنه حين القول عقد).

و أما كون العقد له دخل في بيان إيمانه فلا، إذ عبارة الحديث كذلك، و أشار بأصبعه المسبحة
يقول لا إله إلا الله محمد رسول الله، و الظاهر من القول هو ما كان باللفظ إذ الإشارة لا يقال
عليها القول و لا استفاد منها أيضاً أن عقد الإبهام على الوسطى له دخل في عقد ثلاث و ستين
بل هم شيء زائد عليه و اتفق أن أباطالب فعله كذلك.

و لا يدل على ذلك ما قال في الحديث و عقد بيده على ثلاث و ستين عقد الخنصر و البنصر و
عقد الإبهام على الأصبع الوسطى و أشار بأصبعه المسبحة يقول إلخ، إذ كون عقد الإبهام على
الأصبع الوسطى جزءاً من بيان عقد ثلاث و ستين غير معلوم على تقدير كون قوله عقد الخنصر و
البنصر بياناً له، إذ لا شاهد له في الرواية مع أنه غير معتبر في علم عقد الأنامل بل الهيئة الدالة
على الستين هو أن يوزع باطن العقدة الثانية من السبابة على ظهر ظفر الإبهام و الهيئة الدالة على

١. نفس المصدر.

٢. نفس المصدر.

الثلاثة هي أن تعقد الوسطى و الخنصر و البنصر بحيث تقع رؤوسها /٩/ محاذية لأصولها بقدر الإمكان و قد سبق شكله في أول الرسالة.

نعم، قد يتفق مع ذلك أن يقع الإبهام على الوسطى و لكنه ليس له مدخلية في بيان تلك المرتبة من العدد و من تلك العبارة من الحديث توهم صاحب المجمع أن لوضع الإبهام على الوسطى دخل في بيان تلك المرتبة و لعلّ الداعي له على ذلك هو العطف بالواو و ليس كذلك و كيف و إنّ قوله و أشار بأصبعه أيضاً بالواو فليحفظ هذا فإنه نافع في ما يأتي.

فلنرجع إلى ما استفدناه من الجمع بين تلك الأخبار. و بالجملة لما كانت نصاً أو أظهر في أنّ إيمان أبي طالب عليه السلام كان بالقول دون الإشارة لأنّه قال فيها بلفظه يقول، و هو إما نصّ في اللفظ أو أظهر مما في رواية وراق من قول أبي عبدالله عليه السلام: آمن ابوطالب بحساب الجمل و عقد يده ثلاث و ستين، انما هو لبيان وقت إظهاره الإيمان و قرينة معهودة لهذا الوقت، أو إشارة إلى شيء آخر من مدة إيمانه الواقعي أو كفيته كما في رواية حسين بن روح قدس سره. أو غير ذلك و مثل ذلك متعارف و يعرف. فلا منافاة بينه و بين رواية شعبة و يشهد بذلك ما في رواية على بن محمد المرفوعة حيث قال الراوي: إنّ أباطال أسلم بحساب الجمل، قال ابو عبدالله عليه السلام في جوابه: بل لكل لسان.

و بهذا يظهر عدم منافاة رواية محمد بن عبدالله أيضاً إذ لا ظهور فيه بكون إظهاره بتملك الإشارة.

و يدلّ على كون إيمانه بالقول باللسان ما عن تفسير الوكيع قال:

حدثني سفيان عن منصور عن إبراهيم عن أبيه عن أبي ذرّ الغفاريّ قال: و الله الذي لا إله إلاّ هو ما مات أبو طالب حتّى أسلم بلسان الحبشة و قال لرسول الله صلى الله عليه وآله أ تفقه الحبشة قال يا عمّ إنّ الله علّمني جميع الكلام قال يا محمد أسدن لمصافا قاطالها يعني أشهد مخلصاً لا إله إلاّ الله /١٠/ فبكي رسول الله صلى الله عليه وآله و قال إنّ الله أقرّ عيني بأبي طالب^١.

و هذا كما ترى نصّ بأنّ إيمانه كان بالقول و لا منافاة بينه و بين رواية شعبة حيث يقول لا إله إلاّ الله لا احتمال كون هذا نقلاً بالمعنى ما قال ابوطالب بلسان الحبشة.

إذا علمت هذا كلّ، علمت أنّ تلك الروايات لا إجمال فيها من هذه الحيثية، و إنّما المجهول فيها هو استعمال سرّ عقد أبي طالب بهذه الهيئة. و معلوم أنّ التكلم فيه ما لم يرد فيه خبر و بيان

من أهل بيت العصمة صلوات الله عليهم، رجم بالغيب و تكلم بالحدس الذى لا شاهد فيه. فالأولى الإلتفات بالسر بما فى رواية الحسين بن روح قدس سره باحتمال أن قوله ذلك لأجل السماع من الإمام أو وضعه فى جملة المجهولات إذ الإقرار بالجهل خير من اقتحام فى التكلّفات الباردة الركيكة.

إذا تمهد ذلك فاعلم أنه حان التعرّض بما قاله ره. قال قدس سره: و حساب الجمل بضمّ الجيم مخففاً و مشدداً ما قطع على حروف أبجد هوّز حطّى إلخ. و الغرض من ذلك بيان ما فى رواية محمد بن يعقوب من قوله «أسلم أبوطالب - إلخ»

ثم قال: الألف واحد، و الباء اثنان، و الجيم ثلاثة، و الدال أربعة، - إلخ. ثم قال: و هكذا وردت به الرواية عن أبى عبدالله حيث قال: الألف واحد، و الباء اثنان، إلى أن قال: و التاء أربعة مائة، إلى هنا. و لم يذكر البواقى يعنى أباعبدالله. و لعلّ إهمالها لوضوح الأمر فيها و قد أجرى فى مقاطع أصابع اليدين العشرة بعده مراتب الأعداد الأربعة بأن يعتبر فى المقطع الأوّل عن الواحد و الثانى عن الإثنين و الثالث عن الثلاثة و هكذا.

و منه الحديث: أسلم أبوطالب بحساب الجمل و عقد بيده ثلاث و ستين أى عقده على خنصره و بنصره و الوسطى، و وضع الإبهام عليها و أرسل السبابة و قال: لا إله إلا الله محمد رسول الله /١١/ أقول: قوله و روى هذا الحساب فى مقاطع أصابع اليدين إن هذا توهم من ظاهر عبارة بعض الأخبار المتقدمة إذ ليس المقاطع موضوعة فى علم عقد الأنامل لمراتب الأعداد بل الموضوع هو كيفية الوضع على العقد.

كيف لا و أنّ العقد الوسطى و البنصر و الخنصر من اليد اليمنى على أصول الأصابع موضوعة للثلاثة و عقدها على راحة الكف موضوعة بتبعه و لا دخل للمقطع فى ذلك قوله بعدة مراتب الأعداد الأربعة عنى بذلك الأحاد و العشرات و المآت و الآلاف.

قوله: بأن يعتبر فى المقطع الأوّل - إلخ، ففيه أن صورة الوجه هو وضع رأس أنملة الخنصر من اليد اليمنى على أصله؛ فلو وضعت الأنملة على وسط الكف بحيث كان مائلاً على الرسع و جهته، تصير الصورة صورة السبعة و هذا لا دخل له فى أصل العقد.

قوله: و منه الحديث: أسلم أبوطالب بحساب الجمل.

أقول: و قد توهم قدس سره أن إسلام أبى طالب كان بهذا العقد و قد بينا معنى الحديث.

قوله: أى عقد على خنصره و بنصره و الوسطى و وضع الإبهام عليها و أرسل السبابة.

أقول: هذا التفسير ناشٍ مما توهم من آخر رواية شعبة من كون ما ذكر فيه تفسيراً بهذه الهيئة. وقد عرفت ما فيه. وإن وضع الإبهام على الوسطى لا دخل له حينئذ تلك الهيئة أصلاً. وكيف يؤخذ في تفسيرها وإن كان قد يتفق ذلك. وكيف كان والذي دعاه إلى ذلك ما في عبارة الحديث المتقدم أسلم أبوطالب بحساب الجمل؛ ولم يقل بحساب عقد الأنامل، مع أنه قال بعده و عقد بيده إلخ. أراد قدس سره الجمع بين العبارتين بإرجاع الجمل إلى عقد الأنامل لتصحيح عبارة الحديث.

و أنت خبير بأن علم عقد الأنامل لا يطلق عليه الجمل، كما صرح المجلسي قدس سره في البحار عند رد بعض التوجيهات المقولة في بيان معنى الحديث. وليس المراد من الحديث ما توهم قدس سره بل المراد منه التعبير باللازم كما هو المتعارف في المحاورت، لأن علم عقد الأنامل موضوعاً للإشارة إلى العدد و مراتبه المفردة بحروف الجمل في تركيب أبجد و بعد العلم به يمكن التركيب إلى أى مرتبة يراد كما في حروف أبجد.

١٢/ و قد أشرنا إلى ذلك في أول الرسالة. فمراده $\frac{1}{2}$ من قوله بحساب الجمل هو ما يستفاد بعد العقد بالهيئة المعتبرة في علم عقد الأنامل ألا أن نفس العقد منطبق عليه مع أن العقد غير المقطع. فلو كان المقطع موضوعاً لمراتب الأعداد لكان عقد الأصابع و إرسالها مساوية في المرتبة؛ الإشارة إلى مرتبة مخصوصة من الأعداد مع أن العمدة في هذا العلم هو العقد مع كيفية الوضع و إن كان للمقطع أيضاً دخل فيه و توهم قدس سره أن المراد من المقطع و العقد شيء واحد. و كيف و إنه لو وضع باطن الإبهام على العقد الثاني من المسبحة لا يقال عليه ستون. و أما لو وضع الظفر من الإبهام عليه يقال له ستون.

فلو كان نفس المقطع أو مجرد العقد كافيًا في ذلك لما كان وجه في الفرق بين الصورتين. ثم قال قدس سره: و لا شك أن هذه الهيئة من قبض اليد هيئة من عقد على ثلاث و ستين بحساب الجمل، فإنه لو عبرنا مع العقد الأول بعشرين و الثاني بثلاثين و الثالث بأربعين و الرابع بخمسين و الخامس بستين، يبقى من ما عدا السبابة ثلاثة عقود؛ و هي تمام ما ذكر من العدد؛ فتم المطلوب.

أقول: قد مر أن مجموع الهيئة المذكورة في الرواية ليس هيئة عقد ثلاث و ستين إذ وضع الإبهام على عقد الثاني من الوسطى أجنبي عن الهيئة و إن كان قد يتفق ذلك قوله، فإننا لو عبرنا - إلخ. قد توهم قدس سره أن انطباق مراتب الأعداد بعقد الأنامل إنما هو باعتبار المعبر. و ليس

كذلك إذ هو علم مستقل بترتيب خاصّ و لا يجوز تعبير ما وصفوه لكل مرتبة مرتبة كما فى ساير العلوم بعد وضعها.

و كيف ما كان و قد توهمّ قدس سره أنّ هذا باعتبار المعبر فى مقاطع الأصابع العشرة و قد توهمّ قدس سره باعتبار المعبر فى مقاطع الأصابع العشرة فى يدين من غير فرق بين اليمنى و اليسرى بمعنى أنّ عقود الثمانية و العشرين فى يدين نظيره حروف أبجد هوّز تسعة منها للأحاد و تسعة للعشرات و تسعة للمآت و واحد للألف كما فى حروف التهجى فى تركيب الأبجد و تعبير كلّ مرتبة إنما هو بالإشارة إليها /١٣/ و باعتبار المعبر. فلو أريد الإبتداء من أصول الأصابع من مقاطعها مبتدياً من الخنصر اليمنى مثلاً يصير أصل الإبهام اليمنى عاشراً و هو ابتداء المرتبة الثانية من العشرات فيصير المقطع الثانى من الخنصر اليمنى عشرين و هو اول الدورة الثانية من المقاطع و هذا هو المراد من قوله. فإنّنا لو عبّرنا من العقد الأول بعشرين و معلوم بناء على هذا التعبير يصير العقد الثانى من خنصر اليمنى ثلاثين و من الوسطى اربعين و من السبابة خمسين و من الإبهام ستين و من بنصر اليسرى سبعين إلى أن يصير العقد الثانى من سبابة اليسرى مائة و من إبهامها مائتين و العقد الثالث من بنصر اليمنى ثلاثمائة إلى أن يصير الثالث من سبابة اليمنى سبعمائة و الثالث من بنصر اليسرى ثمانية مائة إلى أن يصير الثالث من سبابة اليسرى هو الألف.

و إن اعتبر الأحاد من العقد الثالث من بنصر اليمنى يصير أصل إبهام اليمنى هو الألف و هذا واضح.

و توهمّ قدس سره الترتيب الأول و إن وضع العقد الثانى من إبهام اليمنى على العقد الثانى من وسطاها مع أنّه يصير محاذياً للعقد الثانى من سبابة اليمنى و ذلك يوجب كون جميع العقود الثانية من اليد اليمنى مشار إليها و مجموعها ستون.

و لمّا كانت الأصابع الثلاثة مفقودة فيشار إلى أصولها بأنامل تلك الأصابع أيضاً. و قد مرّ أنّه ثلاثة، فيصير المجموع ثلاثة و ستين.

و العقود الثالث من الأصابع الثلاثة لمّا لم يوضع عليها شىء تكون خارجة كما أنّ العقد الثالث من سبابة اليمنى خارجة من أصل الإرسال مع عقد أصله إذ لم يعقد عليه بل المشار إليه منها هو العقد الثانى فقط.

و أراد من قوله تبقى مما عدا السبابة ثلاثة عقود. و هى تمام ما ذكر من العدد أصول الأصابع الثلاثة. و معلوم أنّ انضمام تلك الأحاد إلى العشرات المذكورة يتمم عدد ثلاث و ستين، و لا

یظهر ما فی عبارته قدس سره إلاً بمراجعة ما ذکر فی هذا العلم الشریف.
 /۱۴/ و لابد لی من التعرّض بهذا العلم نقل عبارات الأساتید إجمالاً، كما وعدناه فی صدر
 الرسالة حتی یتضح الحال و ینقطع به من الجهال عن ما ذکرته مقال.
 اما ما حکیته من السید الجزائری ره هو ما فی شرح توحید الصدوق ره فی بیان معنی لفظ
 البدیع من أسماء الله تعالی حیث استشهد بقول الشاعر:

و کفّاک لم تخلقا للنّدی و لم یک بخلهما بدعة
 فكفّ عن السحر مقبوضة كما حطّ عن مائة سبعة
 و أخرى ثلاثة آلافها و تسع مائیهما لها شرعة^۱

و أما ما عن السید ابوالقاسم الزنجانی ره فهو فی رسالته الموضوعه فی هذا العلم^۲ قال السید
 الزنجانی ره:

إعلم أنّ أرباب هذا العلم قد نصبوا تسعة عشر حرفاً من أوضاع الأنامل الأصابع للتعدّد و سموها
 أصول الأعداد؛ ثمّ عینوا لكلّ واحدة من تلك الصور لعدد من الأعداد فعدّوا بها من واحد إلى عشرة
 آلاف. و لمّا كان أصول الأعداد آحاد و عشرات، يتولّد غيرها منها و تفرّعها علیها جعلوا لكلّ واحد
 من الأصلین تسعة صور.

فوضعوا الآحاد من وضعية كيفية وضع الأنامل الخنصر و البنصر و الوسطی من الید الیمنی تسعة
 صور مختلفة لتشخصّ كلّ منها عمّاً عداها لبذلّ كلّ واحد منها عند الحاجة علی معناها كما
 وضعوا من كيفية وضع أنامل السبابة علی الإبهام من الید الیمنی ایضا تسع صور للعشرات
 لظهور کون كلّ من الآحاد والعشرات تسعة ثمّ طبقوا صورالمآت والالوف من الید الیسری علیها و
 قاسوها.

قال السید الجزائری: ان اهل الحساب وضعوا بازاء عقود الاعداد من الواحد الى عشرات آلاف
 تسع صور مأخوذة من اصابع اليمين و ذالك انهم عینوا من اصابع الید الیمنی الخنصر و البنصر
 و الوسطی لعقود الآحاد التسعة و المسبحة، [و الإبهام]^۳ لعقود العشرات التسعة، [و عینوا من أصابع
 الید الیسری و المسبحة و الإبهام لعقود المئات التسعة، و الخضر و البنصر و الوسطی لعقود آحاد

۱. نور البراهین، ج ۱ ص ۴۸۲.

۲. در مورد رساله سید ابوالقاسم زنجانی در مقدمه توضیح داده شد.

۳. افزوده از مصدر.

الألوف التسعة^١، وعينوا من اصابع احد اليدين رأس الابهام والمسبحة و طرفيهما المتقابلين^٢ لعقد عشرات آلاف، فجميع العقود سبعة و ثلاثون عقدا. و صورها فى الظاهر كذاك: ثمانى عشرة صورة فى اليمنى ومثلها فى اليسرى و واحدة فى احديهما، وفى الحقيقة صورة تسع عشرة صورة لا غير، واحدها فى إحدى اليدين و ثمانى عشرة فيهما جميعاً بلا اختلاف و تفاوت، إذ صور العقود من واحدة حتى تسعة فى اليمنى و صور عقود /١٥/ أحاد الألوف من ألف حتى تسعة آلاف فى اليسرى متساوية الأشكال متحدة الصور. و هكذا صور العقود العشرات فى اليمنى و صور عقود المآت فى اليسرى متحدة متفقة أيضاً. فإن الصورة الدالة [على خمسة]^٣ مثلاً فى اليد اليمنى يدل على خمسة آلاف فى اليد اليسرى و الصورة الدالة على تسعين^٤ مثلاً فى اليمنى يدل على تسعمائة فى اليسرى كما سيأتى مفصلاً. فلا فرق بين صورة اليمين و اليسار بالكيفيات و الهيئات و إنما الفرق بين صورها بهما.^٥

قال السيد الزنجانى و الجزائرى: و اعلم أن ابتداء التعداد من خنصر يد اليمنى فإذا وضعت رأس الأنملة من الخنصر على أصله تكون الصورة صورة الواحد بهذا الشكل [١]

و إن وضعته على وسط الكف بحيث كان مائلاً إلى الرسغ و جهته تصير الصورة صورة السبعة بهذا الشكل [٧]

و إذا وضعت رأس الأنملة من الخنصر و البنصر على الوضع الأول تكون الصورة صورة اثنين بهذا الشكل [٢]

و إذا وضعت رأس الأنملة على النهج الثانى تكون الصورة صورة الثمانية بهذا الشكل [٨]

و إذا وضعت رؤوس أنامل الخنصر و البنصر و الوسطى على الوضع الأول تصير الصورة صورة الثلاثة بهذا الشكل [٣]

و إذا وضعتهما على النهج الثانى تصير الصورة صورة التسعة بهذا الشكل [٩]

و إذا وضعت رأس أنملى البنصر و الوسطى على الوضع الأول و جعلتها معقودتين و رفعت الخنصر و السبابه فتصير الصورة صورة الرابعة على هذا الشكل [٤]

١. افزوده از مصدر.

٢. در مصدر: و حرفتيهما المتقابلتين.

٣. افزوده از مصدر.

٤. در مصدر: تسعة.

٥. نور البراهين ج ١ ص ٤٨٣-٤٨٢.

و إذا رفعت البنصر و تركت الوسطى على حالها تصوير صورة صورة الخمسة بهذا الشكل [٥]
و إذا رفعت الخنصر و الوسطى و وضعت البنصر على حاله تكون الصوري صورة الستة بهذا الشكل
[٦]

و هذه صورة الأحاد.

و أما صورة العشرات:

و إذا وضعت رأس الظفر من السبابة من اليد اليمنى على المفصل الأول من أنملة الإبهام بحيث
حصل من تلاقيها شكل حلقة مدوّرة تصوير الصورة صورة العشرة بهذا الشكل [١٠]
/١٦/ و إذا وضعت جانب أنملة المسبحة الذى على ظهر إبهامها بحيث يتصل شيئاً من ظهر
ظفر الإبهام بذلك الجانب و يظهر بعض أنمليتها العليا بين أصل المسبحة و الوسطى متصلة
بالوسطى أو غير متصلة، لأن الوسطى لا دخل لها فى العقود للعشرات و إنّما وضعها لعقود الأحاد
تصير الصورة صورة العشرين بهذا الشكل [٢٠]

و إذا استقمت إبهام اليمنى و مددتها غير مفتوحة (؟) ثم وضعت رأس الأنملة من مسبحتها
على طرف الإبهام بحيث يكون وضعها شبيهاً بهيئة القوس الموترة هذا أصل الوضع، لكن لو كان
فى الإبهام انحناء قليل تحصل الدلالة على المقصود أيضاً فتصير الصورة صورة الثلاثين بهذا
الشكل [٣٠]

و إذا وضعت باطن الأنملة الإبهام العليا من اليمنى على ظهر أنملة المسبحة السفلى بحيث لا
يكون بين الإبهام و طرف الكف فرجة، تصوير الصورة صورة أربعين بهذا الشكل [٤٠]
و إذا مددت المسبحة اليمنى و تعوّج إبهامها تعويجاً تاماً و تضمّها إلى طرف الكف محاذية
للأصل المسبحة، تصوير صورة خمسين بهذا الشكل [٥٠]

و إذا عوجت إبهام اليمنى و وضعت باطن أنملة مسبحتها الوسطى على ظفر الإبهام كما هو
مقصود عند المرامات، تصوير الصورة صورة الستين بهذا الشكل [٦٠]
و إذا مددت إبهام اليمنى و وضعت باطن أنملة مسبحتها السفلى و الوسطى على حرف طرف
الإبهام بحيث صار تمام ظفرها مكشوفاً، تصوير الصورة صورة السبعين بهذا الشكل [٧٠]
و إذا مددت إبهام اليمنى و وضعت حرف أنملة مسبحتها العليا التى على الوسطى على ظهر
مفصل أنملة الإبهام، تصوير الصورة صورة الثمانين بهذا الشكل [٨٠]
و إذا وضعت ظفر من مسبحة اليمنى على مفصل الأسفل من إبهامها كما كان يوضع

على المفصل الأعلى في عقد العشرة، تصير الصورة صورة التسعين بهذا الشكل [٩٠]

و من جميع ذلك يظهر حال عقود المآت و الألو ف من اليد اليسرى.

و أمّا صورة عقد عشرات الألو ف و هى أن يوصل من اليمنى أو اليسرى حرف أنملة الإبهام العليا من المسبحة و بعض حرف أنملة وسطاها بحيث يتساوى رأساً ظفراها حتى حصلت بينهما صور اهليلجية ١٧/ تصير الصورة صورة عشرة آلاف. انتهى ما اردنا نقلها ملخصاً من عبارة السيدين قدس الله روحهما^١.

ولعل في هذا المقدار كفاية لمن له الدراية، والله ولى الهداية من الضلالة والغواية.

واما رواية مسلم السابقة في اول الرسالة، فقد تلقوها فقهاء العامة بالقبول وجعلوا الصورة المذكورة صور ثلاثة وخمسين مع انه صورة تسعة وخمسين بحكم هذا الخبر. و قد حكى السيد الجزائرى عن النواوى انه قال: انما جعلوا الفقهاء هذه الصورة في اصطلاحهم صورة ثلاثة و خمسين، اتباعاً لصحيح مسلم^٢.

و أنت خبير بأنّ هذا اللفظ من الراوى لا من النبى حتى يغير بسببه الاصطلاح و نسبته إلى الاشتباه اقرب التوجيهات في الرواية.

و أما رواية خلف حيث قال: و عقد بيده اليسرى تعيين مع ما عرفت من أنّ صورة العشرات في اليمنى و صورة التسعين في اليسرى صورة تسعمائة.

قال المجلسى قدس الله سره: لعلّه هذا أيضاً اصطلاح آخر في علم عقد الأنامل^٣.

لكنه غير معروف و نسب بعض الراوى الى الاشتباه في التعبير و الذى يظن يمكن أن يوجّه به الرواية أنّ الراوى قصد بذلك التشبيه لكون الصورتين متشابهتين أى: عقد في يده اليسرى صورة شبيهة بصورة التسعين في اليمنى.

و الشاهد على ذلك التصريح باليسرى فلو كان مقصوده صورة التسعين بحسب الحقيقة لكفاه لفظ تسعون من غير تعرض لليد أصلاً بل أراد رأس ظفر مسبحة يسراه على المفصل الأسفل من إبهامه، كما صرح بذلك الشيخ بهاء الدين محمد العاملى قدس سره. و انما أثر العقد باليسرى مع أنّ العقد باليمنى أخفّ و أسهل تنبيهاً على أنّه ينبغى للمرّة إدخال القطنه بيسراها صوتاً لليد اليمنى عن أمثال ذلك و اما معنى شعر التوحيد ١٨/ فأراد من ذلك أن الشخص المهجّى عليه

١. نور البراهين ج ١ ص ٤٨٦-٤٨٣.

٢. همان ص ٤٨٦.

٣. مرآة العقول ج ١٣ ص ٣٣٤.

يده اليمنى مقبوضة على صورة ثلاثة و تسعين و يده اليسرى ثلاثة آلاف و تسعمائة يعنى أن كلتا يديه مقبوضتان لا يؤتى شيئاً لأحد. انتهى.

الحمد لله أولاً و آخراً و الصلوة و السلام على النبي محمد و آله الطاهرين. و قد وقع الفراغ من تحبيره ليلة الجمعة ۳۰ شهر صفر الخير ۱۳۷۱.

و أنا العبد الجانى جلال الدين الموسوى الأشتيانى فى دار العلم و الإيمان مدينة القم (كذا) حرسه الله (كذا)

از روى نسخه به خط مرحوم علامه مؤلف قلمى گرديد.

ای که به ما بگذرى کن طلب رحمتی

جرم گنهکار را رحمت داور شکست

موجز المقالات

تعريب: تحسين البدرى

استبيان حول أبي طالب عليه السلام

الخلاصة: تناول المقال وجهات نظر كل من السيد محمد مهدي الموسوي الخرساني ومحمد باقر الأنصاري وأحمد بهشتي وحسين دركاهي وحسين عليزاده والسيدة نهلا الغروي النائيني في ما يخص الإجابة على خمسة أسئلة تتعلق بأبي طالب بن عبد المطلب. وركزت الأسئلة على موقع أبي طالب في الآيات والروايات وعلل معارضته، وكذلك التعريف بمصادر لأجل التحقيق والترويج لتلك الشخصية.

الكلمات الرئيسية: محمد باقر الأنصاري - أحمد بهشتي - السيد محمد مهدي الخرساني - حسين دركاهي - حسين عليزاده - نهلا الغروي النائيني - أبو طالب بن عبد المطلب.

نظرة على رؤى عماد عبد الكريم سرور الشافعي حول إيمان أبي طالب

مهدي مجتهدى

الخلاصة: ألقى كاتب المقال نظرة على آراء ونتائج تحقيقات العالم السوري والسني المعاصر عماد عبد الكريم سرور في كتابه (صحوة الطالب في ردّ الشبهات عن أبي طالب). في البداية أوضح الكاتب الآيات والروايات التي استشهد بها منكرو إيمان أبي طالب، ثم أورد آراء أربعين عالم من علماء أهل السنة الذين يعتقدون بإيمان أبي طالب. كما جاء في المقال الأشعار التي وردت عن يوسف نهباني وعماد سرور في هذا المضمار.

الكلمات الرئيسية: كتاب صحوة الطالب في ردّ الشبهات عن أبي طالب - عماد عبد الكريم سرور - أبو طالب بن عبد المطلب - وجهات نظر علماء أهل السنة في إيمان أبي طالب - الآيات القرآنية ويوسف النبهاني.

ما لم يقل عن تاريخ أبي طالب عليه السلام: تحليل التقرير التاريخي للخركوشي (٤٠٧ق)

سيد نبيل الحسيني

ترجمة و تلخيص: عبد الحسين طالعي

الخلاصة: سعى الكاتب هنا لتحليل النص التاريخي لأبي سعيد عبد الملك الخركوشي (٤٠٧ق) الوارد في كتاب (شرف المصطفى) فيما يخصّ أبي طالب بن عبد المطلب، واستنتج أنّ أبا طالب ثالث شخص استسلم بعد الإمام علي عليه السلام وخديجة الكبرى. وقد بدأ المقال بمقدمة قصيرة حول تدخل حكّام العالم الإسلامي ودورهم في تاريخ الإسلام، وسرد باختصار سيرة مؤلف الكتاب. الكلمات الرئيسية: أبو سعيد الخركوشي (٤٠٧ق) - كتاب شرف المصطفى - أبو طالب بن عبد المطلب - سيرة نبيل الحسيني - تاريخ الإسلام - تدخل الحكام ودورهم في تاريخ الإسلام.

مقابلة علمية مكتوبة مع حجة الإسلام والمسلمين الحاج الشيخ مرتضى فرج بور

حول أبي طالب عليه السلام

الخلاصة: تحدّث الكاتب في هذه المقابلة عن شأن أبي طالب في الآيات والروايات، وعن أشعاره، ووجهات نظر علماء الشيعة والسنة حوله، وعرف ببعض المصادر المفيدة حوله، وأسباب المخالفة معه أو ما يُنسب إليه.

الكلمات الرئيسية: آيات، أبو طالب - روايات، أبو طالب - أشعار، أبو طالب - كلمات علماء الشيعة والسنة، أبو طالب - مصادر للبحث حول أبي طالب - دراسة تاريخية، أبو طالب.

أبو طالب من وجهة نظر المستشرقين

محمد رضا فخر روحاني

الخلاصة: تناول المقال دراسة ونقد وتحليل كلمات أحد عشر مستشرقاً حول أبي طالب بن عبد المطلب وردت عنهم منذ القرن الثامن عشر وحتى الآن. وكان تامس كارلايل، وهنري لامنس،

ودوايت دونالدسون من جملة هؤلاء، وفي تحليله للكلمات المزبورة يورد أسباب عدم إشارة بعض المستشرقين لإيمان أبي طالب، منها: الأخطاء التاريخية، والاعتماد الكامل على مصادر أهل السنة. الكلمات الرئيسية: أبو طالب بن عبد المطلب - وجهات نظر المستشرقين - دراسة ونقد إدوارد غيبون وتامس كارلايل وهنري لامنس ودوايت دونالدسون.

شيخ الأباطح في شعر الأوردبادي

قيس بهجت العطار
الخلاصة: كان لأبي طالب موقع خاص في ما سرده الشعراء العرب، ومن الأشعار التي أنشدت فيه ما أثنائه عن العلامة الميرزا محمد علي الأوردبادي (١٣١٢ - ١٣٨٠ ق). وقد اهتم صاحب هذا المقال بدراسته ونقده، واختار منه عدّة مقاطع همّ بشرحها من الناحية الأدبية والمحتوائية. الكلمات الرئيسية: أبو طالب بن عبد المطلب - إيمان أبي طالب بن عبد المطلب - الأدب العربي - محمد علي الأوردبادي (١٣١٢ - ١٣٨٠ ق) - دفتر شعر (مخطوطة) - الأدب العربي - القرن الرابع عشر.

تصوير أبي طالب في الأدب الفارسي

أمير حسين رضايي
الخلاصة: باعتبار الموقع والشأن الذي كان يحظى به أبو طالب كان وما زال موضع اهتمام المؤرخين. فهو من جانب عم النبي وكفيل ومتبني الرسول، ومن جانب آخر هو أب أمير المؤمنينؑ، كما أنه كان كبير قريش ومكة. وكان حضوره في ذلك المقطع التاريخي سبباً لأن تكون مواقفه المهمة مؤثرة في ذلك العهد. تبع الأدباء المؤرخون في الاهتمام بهذه الشخصية فكان حاضراً في نثرهم وما ينظمون من قطع أدبية. وهذا المقال تناول أبرز المواقف المؤثرة لهذه الشخصية في التاريخ وانعكاس ذلك في الأدب الفارسي. الكلمات الرئيسية: تاريخ صدر الإسلام - أبو طالب - الشعر الشيعي.

شعر أبي طالب عليه السلام، تقرير وتحليل لأدبه ومحتواه

باقر قرباني زرين

الخلاصة: سعى كاتب المقال لدراسة وتحليل أشعار أبي طالب من عدة زوايا، مثل رواية الشعراء لتلك الأشعار، ووجهات نظر المعصومين تجاهها، والاستشهاد بها في مصادر التفسير والنحو والجغرافيا واللغة، والتضمنين الوارد فيها، والبحوث التاريخية ذات الصلة بها وبخاصة دفاع أبي طالب عن الرسول، والأغراض الشعرية فيها وبخاصة فيما يخص مدح الرسول والدفاع عنه. الكلمات الرئيسية: أشعار أبي طالب بن عبد المطلب - رواية أشعار أبي طالب - الاستشهاد بأشعار أبي طالب - محتوى أشعار أبي طالب - الأغراض الشعرية لأشعار أبي طالب.

عقد الأنامل في إثبات إيمان أبي طالب

ميرزا إبراهيم بن أبي الفتح زنجاني (متوفى ١٣٥١ ق)

تحقيق: حميد سليم كندمي

الخلاصة: الرسالة هي شرح لبعض الأحاديث الواردة في إيمان أبي بن عبد المطلب على أساس حساب عقد الأنامل. إن ميرزا إبراهيم زنجاني متخصص في حساب عقد الأنامل، وهو من علوم الرياضيات القديمة، وبناء على هذا العلم شرح الأحاديث المزبورة، وتدارس ونقد الملاحظات التي أوردتها كل من محمد باقر المجلسي والشيخ فخر الدين الطريحي في ذيل تلك الأحاديث. لأول مرة تنشر هذه المخطوطة التي عثر عليها في المكتبة الوطنية الإيرانية. الكلمات الرئيسية: أبو طالب بن عبد المطلب - عقد الأنامل في إيمان... (كتاب) - إبراهيم زنجاني - عقد الأنامل (علم الرياضيات) - النسخ الخطية للقرن الرابع عشر.

presence in this very historic critical juncture resulted in the significance of his decision in the course of history. The men of literature also paid special attention to this great person in their literary works. In the present study, the author focused on some bold episodes of his life and their reflection in Persian literature.

Abutalib's Poems: a report, literary and content analysis

Baqir Qurbani Zarrin

abstract: the author analyzed the poems by Abutalib from various aspects such as the narrations of poets of those poems, the infallibles' point of view, setting these poems as the reference in interpretation , language, and geography resources, including these poems in the heart of other poems which is a figure speech, the historical aspects mentioned in them specifically the support of Abutalib from Prophet, the targets of Abutalib's poems specially eulogy of Prophet.

Aqdul Anamil in proving Faith of Abu Talib

Mirza Ibrahim ibn abi al-Fath Zanjani (d.1351 A.H.)

Critical edition by: Hamid Salim Gandomi

Abstract: this book is the interpretation of some Hadiths about faith of the majesty AbuTalib ibn Abdul Mottalib which are explained based on Aqdul Anamil Arithmetic, an ancient math science. The author interpreted these hadiths based on it and reviewed those points mentioned by Muhammad Baqir Majlisi and Sheikh Fakhruddin Toraihi. This book is published according to the manuscript available in National Library for the first time.

The written Academic interview with Sheikh Morteza Farajpour about Abutalib

Abstract: in the present interview, the author deals with the statue of Abutalib in the verses of Quran and traditions, Abutalib's poems, ideas of Sunni and Shia scholars about Abutalib, introducing some useful resources about him, reasons of opposing him, and the gossips about him.

The majesty Abutalib from some orientalist's view points

Muhammad riza Fakhrohani

Abstract: the present study reviews the words of 11 orientalist's ranging from 18th century up to now about Abutalib. Edward Gibbon, Thomas Carlyle, H. Lammens, . Dwight M. Donaldson are among them. The author pointed to some reasons of orientalist's negligence of Abutalib's faith such as historic errors, and complete trust on Sunni resources.

Sheikh Al-Abatih in the poems of Al-Aourdbadi

Qeis Behjat Al-Attar

Abstract: the faith of Abutalib Ibn Abdulmottalib opens its place in the poems of Arabs, one of them the poems of Mirza Muhammad Ali Aourdbadi (1312-1380 A.H.). the present study explained the content of some of his poems chosen from his manuscript poem book literary-wise.

Abu Talib's personality in Persian Literature

Amirhusain Reza'ee

Abstract: the majesty, Abu Talib draws historians' attention to himself due to his unique place in the advent of Islam. From one hand, Abu Talib was his uncle, his guardian and step-father of Prophet and on the other hand, he was the father of Amirul Momenin Ali, and also he was the sheikh of Quraish and Mecca. His

Abstracts

A survey about the majesty Abutalib

Abstract: in the present study we are going to review the opinions of Sayid Muhammad Mahdi Mosavi Khersan, Muhammad Baqir Ansari, Ahmad Beheshti, Husain Dargahi, Husain Alizade, and Nahla gharavi Na'eeni answering to five questions about Abutalib ibn Abdulmottalib; the answer some questions about Abutalib, his place in verses and traditions, causes of opposing him, useful resources, and recommendations for research and spreading his name.

A review over Imad Abdulkarim Soroor Shafe'ee about Abutalib's Faith

Mahdi Mojtahedi

Abstract: in this study, the opinions and researches of Imad Abdulkarim Soroor Shafe'ee, the contemporary Sunni scholar of Syria in his book "Sahvat al Talib fi Rad el Shobahat An Abitalib" have been reviewed. The author mentions words and reasons of forty sunni scholars who believed in Abutalib's faith. Some poems of Yusef Nabhani and Imad Soroor have been included.

Unknown parts of the history of Abutalib: analyzing a historic report by Khargoshi (407 a.h.)

Sayed Nabil Al-Hasani

Translated and adopted by Abdulhusain Tale'ee

Abstract: the author of the present historic text, Abusa'eid AbdulMalik Khargoshi (d.407 A.H.), analyzed Abutalib personality and concluded that Abutalib is the third person after Imam Ali and Khadija who accepted Islam. The article begins with a brief introduction on the interference of the rulers in the history of Islam and a short biography of the author.

Safineh

The quarterly of specialized studies

Special issue on the Quran and Hadith

(Special Issue on the Abutalib)

Vol. 12, No. 47, Summer 2015

Publisher: NabaMobin Cultural Organization

Managing Director: M.H. Shahri

Editor - in - chief: Dr. Mansour Pahlavan

Address: P.O. Box: 15655 - 377, Tehran - Iran

Tel: + 98 - 21 - 77501125

Fax: + 98 - 21 - 77506602

Email: info@safinahmagazine.ir

Website: www.safinahmagazine.ir